

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«كَانَتْ مَرْيَمُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ زَمَانِهَا، أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ».

مریم بانوی زنان عصر خود بود، اما دخترم فاطمه بانوی همه زنان جهان از اولین و آخرین است

((صلی الله علیه وآله پیامبر اکرم))

* * *

زنان در طول تاریخ سرگذشت دردناکی داشتند، و از آن جا که از نظر جسمانی نسبت به جنس خشن - مردان - کمی ضعیف تر بودند، به همین دلیل زورگویان و ظالمان در طول تاریخ سعی داشتند شخصیت انسانی آنها را لگدمال کنند، و چه جنایاتی که در این راه نکردند، به خصوص در محیط عربستان و در عصر جاهلیت هر چند تمام دنیا در آن زمان در جاهلیت فرو رفته بود - بیش از همه جا شخصیت زن پایمال شده بود، تا آن جا که زن را همچون کالایی مبادله می کردند؛ سهمی از ارث مردان برای آنها قائل نبودند؛ تولد دختر را ننگ می پنداشتند، و چنانکه می دانیم دختران را زنده به گور می کردند، و عجب این که حتی قوانین طبیعی را در این زمینه نادیده گرفته و می گفتند: «بچه های دختران ما فرزندان ما نیستند، فرزندان ما تنها بچه های پسران ما می باشند» و این شعر از آن زمان بر اساس همین تفکر به یادگار مانده است:

(1) ابْنُونَا، بَنُو ابْنَانَا؛ وَ بَنَاتُنَا *** بَنُوهُنَّ ابْنَاءُ الرِّجَالِ الْاَبَاعِدِ

اما اسلام که برای احیای ارزش های انسانی و الهی گام به میدان گذارده بود، سخت با این تفکر جاهلی به مبارزه برخاست و برای احیای شخصیت از دست رفته زن، قیام کرد:

از طریق موعظه و اندرز و آموزش های فرهنگی

از طریق وضع قوانین به نفع زنان و شرکت دادن آنها در مسائل مختلف و سرانجام از طریق شدت عمل در مقابل کسانی که حاضر نبودند در برابر این حقایق تسلیم شوند.

در حدیث آمده است: اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت و به دیدن همسران پیامبر آمد، از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها اظهار بی اطلاعی نکردند!

آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! جنس زن گرفتار خسران و زیان است؟ (و (صلی الله علیه وآله) اسماء به خدمت پیامبر شاید حق داشت این سخن را بگوید چون سالها از مبدأ وحی دور مانده بود، و گمان می کرد اصولی که بر جامعه جاهلیت حاکم بود بقایایش هنوز باقی مانده است).

فرمود: چرا؟ (صلی الله علیه وآله) پیامبر

!عرض کرد: بخاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است

با این که سال پنجم هجرت بود و هیجده سال از طلوع اسلام می گذشت، و درباره احیای شخصیت زن در قرآن و احادیث مطالب فراوانی وارد شده بود، ولی باز برای تأکید بیشتر آیه 35 سوره احزاب نازل شد، آیه ای که در حقیقت بیانگر همه ارزشهاست، ارزش هایی که در زنان و مردان یکسان است، و از برترین موقعیت برخوردار می باشد.

ارزش هایی که در ده بخش خلاصه شده است. می فرماید:

(إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ)

به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان،

(وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ)

و مردان با ایمان و زنان با ایمان،

(وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ)

و مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا،

(وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ)

و مردان راستگو و زنان راستگو،

(وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ)

و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا،

(وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ)

و مردان با خشوع و زنان با خشوع،

(وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ)

و مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده،

(وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ)

و مردان روزه دار و زنان روزه دار،

(وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ)

و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن،

(وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ)

و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند،

(أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

و به این ترتیب اسلام آخرین سخن را در این زمینه بیان کرد، و نشان داد که زنان و مردان دوش به دوش یکدیگر در مسیر زندگی به سوی خدا، و به سوی ارزش های انسانی گام بر می دارند، در صورتی که از شرایط یکسانی در این مسیر برخوردارند.

بعضی تعجب می کنند چگونه اسلام به زنان حق داده است در برابر شیردادن فرزندان خود مطالبه اجرت کنند

«و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید (2): (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْحَمْنَ أُمَّهَاتَهُنَّ)»

کدام زن است که برای شیردادن به فرزند دلبندهش مخصوصاً موقعی که با مرد زندگی مشترک دارد، اجر و مزدی مطالبه کند؟

ولی نباید فراموش کرد که این دستورات بخاطر آن است که اسلام بگوید نه تنها زن یک انسان است و دارای همه حقوق انسانی؛ نه تنها او در مورد اموالش حق تصمیم گیری دارد، و مرد نمی تواند بی رضای او، حق او را زیر پا بگذارد، بلکه! اگر بخواهد در برابر شیر دادن هم حقش را مطالبه کند، می تواند و این دستور در آن محیط چه تأثیر عمیقی داشت!

کوتاه سخن این که اسلام حق بزرگی بر زنان جهان دارد، زیرا آنها را از چنگال ظلم ظالمان تاریخ نجات داد، به شرط آن که دستورات اسلام در این زمینه مو به مو به کار گرفته شود.

-

1. پسران ما، پسران پسران ما می باشند؛ و پسران دختران ما، پسران مردان دور از ما هستند .

2. 6. طلاق، آیه .

(فاطمه(علیها السلام) از ولادت تا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

(1): فاطمة بضعة مني و هي نور عيني و ثمرة فؤادي و روحی التي بین جنبي و هي الحوراء الانسية»
«است، و نور چشمان من، و میوه دلم، و روح من است و او حوری انسان صفت است

* * *

در آن سال که سال پنجم بعثت بود در سخت ترین شرایط و حالات به سر می برد (صلی الله علیه وآله) پیامبر اسلام

اسلام منزوی بود، و مسلمانان اندک نخستین، شدیداً تحت فشار؛ محیط مکه بر اثر شرک و بت پرستی و جهل و خرافات و جنگ های قبایل عرب و حاکمیت زور و بینوایی توده های مردم، تیره و تار بود.

به آینده می اندیشید، آینده ای درخشان از پشت این ابرهای سیاه و ظلمانی، آینده ای که با توجه به (صلی الله علیه وآله) پیامبر اسباب عادی و ظاهری بسیار دور دست و شاید غیر ممکن بود.

در همین سال حادثه بزرگی در زندگی پیامبر رخ داد، به فرمان خدا برای مشاهده ملکوت آسمان ها به معراج رفت، و به آیات عظیم پروردگار را در پهنه بلند آسمان با چشم خود دید، و روح بزرگش بزرگتر شد، و (2) (لِئْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) مصداق آماده پذیرش رسالتی سنگین تر توأم با امید بیشتر.

در شب معراج از بهشت (صلی الله علیه وآله) پیامبر: در روایتی - که اهل سنت و شیعه هر دو بر آن تأکید دارند - می خوانیم به زمین بازگشت (صلی الله علیه وآله) عبور می کرد، جبرئیل از میوه درخت طوبی به آن حضرت داد، و هنگامی که پیامبر از آن میوه بهشتی منعقد شد (علیها السلام) نطفه فاطمه زهرا

را بسیار می بوسید، روزی همسرش عایشه بر (علیها السلام) فاطمه (صلی الله علیه وآله) لذا در حدیث می خوانیم که پیامبر این کار خرده گرفت که چرا این همه دخترت را می بوسی؟

در جواب فرمود: «من هر زمان فاطمه را می بوسم، بوی بهشت برین را از او استشمام (صلی الله علیه وآله) پیامبر (3).» می کنم

، و مادر (صلی الله علیه وآله) و به این ترتیب این مولود بزرگ از عصاره پاک میوه های بهشتی و از پدری همچون پیامبر اینارگر و فداکاری همچون «خدیجه» در روز بیستم جمادی الثانی گام به این دنیا نهاد، و طعن و سرزنش های مخالفین که پیامبر را بدون «نسل جانشین» می پنداشتند، همگی نقش بر آب شد، و به مضمون سوره «کوثر» فاطمه زهرا چشمه جوشان برای ادامه دودمان پیامبر و ائمه هدی و خیر فراوان در طول قرون و اعصار تا روز قیامت شد.

:این بانوی بهشتی نه نام داشت که هر کدام از دیگری پر معناتر و بیانگر اوصاف و برکات وجود پربرکت اوست

- مرضیه 8- محدثه 9- زهرا 7- مبارکه 5- زکیه 6- راضیه 4- فاطمه 2- صدیقه 3- طاهره 1

همین بس که در نام معروفش «فاطمه» بزرگترین بشارت برای پیروان مکتبش نهفته است، چرا که «فاطمه» از ماده روایت (صلی الله علیه وآله) «فطم» به معنای جدا شدن، یا بازگرفتن از شیر است، و طبق حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام می دانی چرا دخترم، فاطمه نامیده شد؟ فرمود (علیه السلام) شده به امیرمؤمنان علی

.عرض کرد: بفرمایید

(4). فرمود: برای آن که او و شیعیان و پیروان مکتبش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند

پرسیدند: چرا فاطمه را (علیه السلام) از میان نام های او نام «زهرا» نیز درخشندگی و فروغ خاصی دارد، از امام صادق می نامند؟ «زهره»

زیرا زهرا به معنای درخشنده است و فاطمه چنان بود که چون در محراب عبادت می ایستاد نور او برای اهل فرمود آسمان ها پرتوافکن می شد، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین [پرتو افکن است]، لذا زهرا نام نهاده شد

ازدواج کرد زنان (صلی الله علیه وآله) هنگامی که «خدیجه» که زنی با شخصیت و معروف به بزرگی بود، با پیامبر اسلام امکه از او قطع رابطه کردند، و گفتند: او با جوان تهیدست و یتیمی ازدواج کرده و شخصیت خود را پایین آورده است

.این وضع همچنان ادامه یافت تا این که خدیجه باردار شد و جنینش کسی جز فاطمه زهرا نبود

به هنگام وضع حمل به سراغ زنان قریش فرستاد و از آنها خواست که در این ساعات حساس و پر درد و رنج به یاری او بیایند و تنهانش نگذارند، اما با این پاسخ سرد و دردآلود روبه رو شد که: تو سخن ما را گوش نکردی، با یتیم ابوطالب که مالی نداشت ازدواج نمودی، ما نیز به کمک تو نخواهیم شتافت

خدیجه با ایمان، از این پیام زشت و بی معنا سخت غمگین شد، اما در اعماق دلش نور امیدی درخشید که خدایش او را در این حال تنها نخواهد گذاشت

لحظات سخت و بحرانی وضع حمل آغاز شد، او در محیط خانه تنها بود، و زنی که او را کمک کند وجود نداشت، قلب او فشرده تر می شد، و امواج خروشان بی مهری های مردم روح پاکش را آزار می داد. ناگهان برقی در افق روحش درخشید، چشم بگشود و چهار زن را نزد خود دید، سخت نگران شد، یکی از آن چهار زن صدا زد: نترس و غمگین مباش! پروردگار مهربانت ما را به یاری تو فرستاده است، ما خواهران تو ایم، من ساره ام؛ و این آسیه همسر فرعون است که از دوستان تو در بهشت خواهد بود؛ آن دیگر مریم دختر عمران؛ و این چهارمی را که می بینی دختر موسی بن عمران، کلثوم است. ما آمده ایم که در این ساعت یار و یاور تو باشیم.

آری به مصداق (5). و نزد او ماندند تا فاطمه بانوی اسلام دیده به جهان گشود

به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما (6): (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا) «خداوند یگانه است سپس استقامت کردند فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و غمگین مباشید».

در این جا نیز علاوه بر فرشتگان، ارواح زنان با شخصیت جهان به یاری خدیجه با ایمان و پر استقامت شناختند

را خشنود کرد که زبان به مدح و ثنای پروردگار گشود، و زبان (صلی الله علیه وآله) تولد این مولود خجسته آنچنان پیامبر بدخواهان که او را «ابتر» - بریده نسل و بی عقب - می خواندند، برای همیشه کوتاه شد.

خداوند مزده این مولود پربرکت را در سوره کوثر به پیامبرش داد و فرمود:

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)

!عطا کردیم [خیر و برکت فراوان] ما به تو کوثر

(فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ)

!پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن

(إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)

!و (بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است

1. ریاحین الشریعة، جلد 1، صفحه 21.

2. «اسراء، آیه 1. ترجمه: «تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم».

3. «علی بن ابراهیم» در تفسیر خود نقل کرده اند. «در المنثور» و «طبری» در «این حدیث را با مختصر تفاوتی «سیوطی» در «در مکه بوده، ولی بطوری که از بعضی روایات استفاده می شود (صلی الله علیه وآله) گرچه معروف است که معراج در سال های آخر توقف پیامبر معراج مکرر اتفاق افتاده است، بنابراین منافاتی با تولد بانوی اسلام در سال پنجم بعثت ندارد».

4. این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنت از جمله «تاریخ بغداد» و «صواعق ابن حجر» و «کنز العمال» و کتب دیگر آمده است.

5. مضمون این حدیث را گروهی از دانشمندان اهل سنت از جمله «طبری» در «ذخائر العقبی» نقل کرده است.

6. فصلت، آیه 30.

«هنگامی که شوق بهشت در دلم پیدا می شود گلوی فاطمه را می بوسم (1): إِذَا اسْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ قَبَّلْتُ نَحْرَ فَاطِمَةَ».

* * *

علاقه عجیبی (علیها السلام) نسبت به دخترش فاطمه (صلی الله علیه وآله) همه مورخان و ارباب حدیث نوشته اند که پیامبر داشت.

(صلی الله علیه وآله) بدیهی است علاقه پیامبر تنها به خاطر رابطه پدری و فرزندی نبود، هر چند این عاطفه در وجود پیامبر بیان (علیها السلام) موج می زد، اما تعبیرات و سخنانی که آن حضرت به هنگام اظهار علاقه نسبت به دخترش فاطمه می کرد، نشان می داد که در این جا معیارهای دیگری مطرح است.

این محبت از محبت ها جداست *** حبّ محبوب خدا، حبّ خداست

از میان روایات فراوانی که در این زمینه رسیده، کافی است به چند روایت زیر که در کتب معروف شیعه و اهل سنت آمده، اشاره کنیم:

احدی از مردان نزد (2)؛ «مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ وَلَا مِنَ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ» - 1 (علیها) نبود، و نه از زنان، محبوب تر از فاطمه (علیها السلام) محبوب تر از امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه وآله) پیامبر (السلام)».

جالب این است که این حدیث را گروه زیادی از عایشه نقل کرده اند.

- هنگامی که آیه شریفه 2

صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر (3)؛ «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» «قرار ندهید

«را با خطاب «یا محمد» صدا نکردند، بلکه «یا رسول الله» و «یا ایها النبی (صلی الله علیه وآله) نازل شد مسلمانان پیامبر می گفتند

پدر جان (صدا کنم،) «یا آبتاه» می گوید: بعد از نزول این آیه من دیگر جرأت نکردم پدرم را به عنوان (علیها السلام) فاطمه و هنگامی که خدمتش می رسیدم «یا رسول الله» می گفتم

ناراحت شد و از من روی برتافت. بار سوم رو به (صلی الله علیه وآله) یکی دوبار این خطاب را تکرار کردم، دیدم پیامبر من کرد و فرمود:

«یا فاطمه! إنا لم ننزل فيك ولا في أهلک ولا نسلیک، انتِ مئی و انا منک، إنما نزلت في أهل الجفاء والغلظة من قریش» این آیه درباره تو نازل نشده، و نه درباره خاندان و نسل تو، تو از منی و من از توام، این در مورد جفاکاران و ای فاطمه «تندخویان بی ادب از قریش نازل شده است».

سپس این جمله عجیب و روح پرور را افزود:

بگو: پدر جان، که این سخن قلب مرا زنده می کند و خدا را خشنود (4)؛ «قُولِي: يَا أَبَتِ! فَإِنَّهَا أَحْيَا لِلْقَلْبِ وَ أَرْضَى لِلرَّبِّ» «می سازد

همان می کرد که امواج نسیم بهاری (صلی الله علیه وآله) با روح پیامبر (علیها السلام) آری آهنگ دلنواز «پدر جان» فاطمه با شکوفه های لطیف درختان

بود که هر گاه به سفر می رفت آخرین کسی را که (علیها السلام) در حدیث دیگری آمده است: پیامبر چنان مشتاق فاطمه 3 بود، هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که به دیدنش می شناخت (علیها السلام) با او وداع می کرد زهرا (5) بود (علیها السلام) فاطمه

- این حدیث را نیز بسیاری از محدثان شیعه و اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر فرمود 4

مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي،»

هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است،

وَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي،

و هر کس او را خشمگین کند مرا خشمگین ساخته،

مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّئِي،

هر کس او را مسرور کند مرا مسرور نموده،

«وَمَنْ سَاءَهَا فَقَدْ سَاءَنِي».

و هر کس او را اندوهگین سازد مرا اندوهگین ساخته است.

و آینده درخشان و مقام عرفان و ایمان و عبادتش این همه احترام را ایجاب (علیها السلام) بدون شک شخصیت و الای فاطمه بود (علیه السلام) می کرد. چرا که امامان، همه از نسل او بودند. و به علاوه او همسر بزرگ مرد اسلام امیرمؤمنان علی

با این عمل می خواست حقیقت دیگری را نیز به مردم تفهیم کند و دیدگاه اسلام را در زمینه (صلی الله علیه و آله) اما پیامبر دیگری روشن سازد و انقلاب فکری و فرهنگی بیافریند و بگوید: دختر، موجودی نیست که باید زنده به گور شود، ببینید من دست دخترم را می بوسم، او را بر جای خود می نشانم، و این همه عظمت و احترام برای او قائم

دختر انسانی است همچون سایر انسان ها، نعمتی است از نعمت های پروردگار، موهبتی است الهی

دختر نیز می تواند مانند پسر مدارج کمال را طی کند و به حریم قرب خدا راه یابد.

و به این ترتیب شخصیت در هم شکسته زن را در آن محیط تاریک احیا فرمود

1. فضایل الخمسه، جلد 3، صفحه 127.

2. مضمون این حدیث در ده ها روایت از طرق اهل سنت نقل شده است. احقاق الحق، جلد 10، صفحه 167.

3. نور، آیه 63.

4. مناقب ابن شهر آشوب، جلد 3، صفحه 320.

5. 132 فضایل الخمسه، جلد 3، صفحه 5.

نخستین کسی که در بهشت بر من وارد می شود، فاطمه دختر محمد (1)؛ إِنَّ أَوَّلَ شَخْصٍ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْجَنَّةِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ» است.»

((صلی الله علیه وآله پیامبر اکرم))

* * *

در آن روزگار که مسلمانان دوران آمادگی خود را در مکه می گذراندند، محیط زندگی آنان سخت طوفانی و شرایط فوق العاده بحرانی بود.

آغاز اسلام بود، مسلمانان در اقلیت قرار داشتند، و تمام قدرت و نیرو و حاکمیت و ثروت در دست دشمنان بی رحم و بی منطق اسلام بود و هر کاری می خواستند، می کردند.

روا (صلی الله علیه وآله) آزاری نبود که بر سر مسلمانان نیاوردند، و جسارت و توهینی نبود که نسبت به مقام شامخ پیامبر ندارند.

در این دوران دو نفر بیش از همه ایثار و فداکاری می کردند:

مرهم می نهاد، و غبار غم و اندوه را با (صلی الله علیه وآله) از میان زنان «خدیجه» بود که بر زخم های قلب و جسم پیامبر فداکاریهایش، با محبت و صفایش، با همدردی و دلسوزی اش، از قلب مبارک پیامبر می زدود.

بود که نفوذ و اعتباری بسیار در میان مردم مکه داشت، و (علیه السلام) و دیگر «ابوطالب» پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه وآله) از تدبیر و هوش و نکات فوق العاده ای برخوردار بود، او خود را سپری نیرومند در برابر پیامبر بود (صلی الله علیه وآله) کرده بود و یار و یاور و حامی مهربان پیامبر اسلام بود.

ولی با نهایت تأسف این هر دو یار وفادار، و دو شخصیت بزرگ و انسان های ایثارگر، در سال دهم هجرت به فاصله کمی از (صلی الله علیه وآله) را در مرگ خود عزادار ساختند، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چشم از جهان پوشیدند، و پیغمبر این نظر تنها ماند.

شدت اندوه آن حضرت در سوگ این دو شخصیت - که به حق هر کدام سهم قابل ملاحظه ای در پیشرفت اسلام داشتند - از سال غم و اندوه» نام نهادند» این جا روشن می شود که آن سال را «عام الحزن» یعنی

اما از آن جا که خداوند هر نعمتی را از بندگان برگزیده اش می گیرد نعمت دیگری را جانشین آن می کند هر کدام از این دو بزرگوار فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که نقش آنها را ایفا می کردند.

بود، (صلی الله علیه وآله) همانند پدر حامی و مدافع و یار و یاور پیامبر «یادگار» «ابوطالب» (علیه السلام) امیرمؤمنان علی قبلاً نیز چنین بود اما بعد از ابوطالب جای خالی او را نیز پر کرد.

و خدیجه دخترش «فاطمه» را به یادگار گذاشت، دختری مهربان، فداکار و شجاع و ایثارگر که همواره در کنار «پدر» بود و گرد و غبار رنج و محنت را از قلب پاک پدر می زدود.

طبق احادیث معروف بیش از (علیها السلام) در آن هنگام نوزده سال داشت در حالی که فاطمه (علیه السلام) امیرمؤمنان علی زندگی می کردند و (صلی الله علیه وآله) پنج سال از سن مبارکش نگذشته بود، قابل توجه این که هر دو در خانه پیامبر مونس ساعت های تنهایی او بودند.

هنوز سه سال به هجرت باقی مانده بود، سه سال مملو از حوادث سخت و طوفان های شدید زندگی، مملو از مرارت ها و ملالت ها، مملو از آزارها و اهانت ها و تلاش های مستمر دشمنان برای محو اسلام و مسلمین.

(صلی الله علیه وآله) می پاشیدند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در (علیها السلام) به خانه می آمد، فاطمه می فرمود: «دخترم! غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و (صلی الله علیه وآله) چشمانش حلقه زده بود، پیامبر (2). «نگهبان پدر توست»

گاه دشمنان در حجر اسماعیل اجتماع داشتند و به بت ها سوگند می خوردند که هر کجا «محمد» را پیدا کنند، او را به قتل برسانند.

و این نشان می دهد؛ (3) این خبر را می شنید و به اطلاع پدر می رسانید تا مراقبت بیشتری از خود کند (علیها السلام) فاطمه در فکر دفاع و نجات پدر بود (علیها السلام) که نه تنها در درون خانه که در بیرون نیز فاطمه

در (صلی الله علیه وآله) در یکی از همان سالها، ابوجهل مشتی از ارذل مکه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر مسجدالحرام به سجده رفته بود، شکمبه گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این عمل انجام شد را به باد مسخره گرفتند (صلی الله علیه وآله) ابوجهل و اطرافیان صدای خنده بلند کردند و پیامبر

بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بی رحم چنان آماده بود که توانایی بر دفاع نداشتند.

رسید به سرعت به مسجدالحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت (علیها السلام) این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه (4). مخصوص خودش ابوجهل و یارانش را با شمشیر زبان مجازات کرد، و به آنها نفرین فرمود

را نداشتند، این دختر شجاع و خردسال (صلی الله علیه وآله) آری، در آن جا که گاهی مردان دلاور جرأت دفاع از پیامبر حضور داشت و به دفاع از آن حضرت می پرداخت

باید موقتاً از (علیها السلام) عازم هجرت به مدینه گشت. فاطمه (صلی الله علیه وآله) این دوران هر چه بود، سپری شد. پیامبر پدر جدا شود و در خانه تنها بماند، تا زمانی که اجازه هجرت به او داده شود، در حالی که هشت سال بیشتر از سن مبارکش در لحظات حساس و بحرانی هجرت با خوابیدن در بستر (علیها السلام) ولی همان گونه که امیرمؤمنان علی نمی گذاشت امتحان ایثار و فداکاری خود را داد و بدن خویش را در معرض شمشیرهای دشمن گذارد، (صلی الله علیه وآله) پیامبر نیز بدون جزع و بی تابی آمادگی خود را برای پذیرش این رسالت جدید اعلام داشت (علیها السلام) فاطمه

ولی دوران جدایی او نمی توانست زیاد طولانی باشد، و باید در کنار پدر همچنان بماند. و در محیط مدینه همچون مکه به دفاع خود ادامه دهد، و گرد و غبار اندوه و حوادث سخت را از قلب نورانی پدر بشوید، لذا بعد از چند روز به اتفاق چند نفر به مدینه آمد (علیها السلام) به همراهی امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه وآله) از همسران پیامبر

روز عادی نداشت - بلکه در روزهای جنگ و طوفانی (صلی الله علیه وآله) فاطمه نه تنها در روزهای عادی - هر چند پیامبر دفاع می کرد (صلی الله علیه وآله) نیز همچون یک مرد شجاع در شعاعی که مأموریت داشت، از پیامبر

با دندان (صلی الله علیه وآله) هنگامی که جنگ «احد» پایان گرفت و تازه لشکر دشمن صحنه را ترک گفته بود و پیامبر با سرعت به «احد» آمد و با این که هنوز نوجوان کم (علیها السلام) شکسته و پیشانی مجروح هنوز در میدان احد بود، فاطمه احد» را با پای پیاده و با شوق زیاد طی کرد، صورت پدر را با آب شستشو داد، «سن و سالی بود فاصله میان «مدینه» و خون را از چهره اش زدود، اما زخم پیشانی همچنان خونریزی می کرد.

قطعه حصیری را سوزاند، و خاکستر آن را بر جای زخم ریخت و مانع خونریزی شد، و عجب تر این که برای جنگی که (5). در روز بعد اتفاق می افتاد، اسلحه برای پدر فراهم می کرد

در جنگ احزاب که از پر رنج ترین غزوات اسلامی بود، و در ماجرای فتح مکه در آن روز که سپاه پیروزمند اسلام با احتیاط های لازم آخرین سنگر شرک را از دست مشرکان گرفت و خانه را از لوٹ وجود بت ها پاک کرد، باز می بینیم که چند روز (صلی الله علیه وآله) در کنار پیامبر قرار گرفته، و به کنار خندق می آید و برای پیامبر (علیها السلام) فاطمه گرسنه مانده، غذای ساده ای - که از قرص نانی تجاوز نمی کرد - تهیه می کند، و به هنگام فتح مکه برای او خیمه می زند، آب برای شستشو و غسل آماده می کند تا گرد و غبار را از تنش بشوید و لباس پاکیزه ای بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود.

و «میزان الاعتدال» و غیر آن نقل کرده اند «کنز العمال» کلینی» در «کافی» و جمعی از علمای اهل سنت در کتب خود مانند «این حدیث را 1 .

- 2 . سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 416 .
- 3 . 71 مناقب ابن شهر آشوب، جلد 1، صفحه .
- 4 . صحیح بخاری، جلد 5، صفحه 8 .

این غزوه «حمرء الاسد» بود که مشرکان از نیمه راه به سوی مدینه بازگشتند تا ضربه ای را که در «احد» زده بودند تکمیل کنند، اما خدا . 5 . احد» مجروح شده بودند، مواجه دیدند، ترسیدند «می خواست مأیوس و نومید بازگردند، اما وقتی خود را با مسلمانان شجاع و حتی کسانی که در و بازگشتند.

«هرگاه علی آفریده نمی شد، کسی که لایق همسری فاطمه باشد وجود نداشت (1)؛ لَوْ لَمْ يُخْلَقْ عَلِيُّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كَفْوًا»

* * *

از یکسو، و انتسابش به شخص پیامبر از سوی دیگر، و شرافت خانوادگی او نیز از (علیها السلام) کمالات فوق العاده فاطمه به خواستگاری او بیایند، اما همه جواب (صلی الله علیه وآله) دیگر سوی؛ سبب شد که مردان زیادی از بزرگان یاران پیامبر رد شنیدند.

و جالب این که غالباً پیامبر در پاسخ آنها می فرمود

«أمرها إلی ربِّها».

!کار فاطمه به دست پروردگار فاطمه است

از همه عجیب تر خواستگاری «عبدالرحمن بن عوف» بود، همان مرد ثروتمندی که مطابق راه و رسم جاهلیت، به همه چیز از دریچه مادی می نگریست، و مهریه سنگین را دلیل بر شخصیت زن و موقعیت ممتاز شوهر می پنداشت.

آمد و عرض کرد: «اگر فاطمه را به همسری من درآوری یکصد شتر که بار همه (صلی الله علیه وآله) او به خدمت پیامبر آمد»! آنها پارچه های گرانبهایی مصری باشد به اضافه ده هزار دینار طلا مهریه او می کنم.

از این خواستگاری زشت و بی معنا چنان خشمگین شد که مثنی سنگریزه برداشت و به طرف (صلی الله علیه و آله) پیامبر (2). «!تو گمان کردی من بنده پول و ثروتم که با پول و ثروت می خواهی بر من فخر بفروشی»: عبدالرحمن پاشید و گفت

آری، باید در خواستگاری فاطمه الگوهای اسلامی مشخص شود، سنت های جاهلیت پایمال گردد، و معیارهای ارزش اسلامی معلوم شود.

می خواهد تنها دخترش را (صلی الله علیه و آله) مردم مدینه در این گفتگوها بودند ناگهان این صدا در همه جا پیچید که پیامبر در آورد (علیه السلام) به همسری علی بن ابی طالب.

علی بن ابی طالب دستش از مال و ثروت دنیا کوتاه بود و از معیارهای عصر جاهلی چیزی نداشت، اما وجودش از فرق تا قدم مملو از ایمان و ارزش های اصیل اسلامی بود.

در این ازدواج مبارک تاریخی، وحی آسمانی بوده (صلی الله علیه و آله) هنگامی که تحقیق کردند، معلوم شد رهنمون پیامبر است، زیرا خودش فرمود:

آتانی ملک فقال: يا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: اِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ ابْنَتَكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي الْمَلَأِ «(3).» (الأعلى، فزوجه من في الأرض

فرشته ای از سوی خدا آمد و به من گفت: خداوند بر تو سلام می فرستد و می گوید من دخترت فاطمه را در آسمان ها به همسری علی بن ابی طالب در آوردم، تو نیز در زمین او را به ازدواج علی در آور.

آمد، چهره مبارکش از شرم گلگون شده بود (علیها السلام) به خواستگاری فاطمه (علیه السلام) هنگامی که امیرمؤمنان علی

با مشاهده او شاد و خندان فرمود: برای چه نزد من آمدی؟ (صلی الله علیه و آله) پیامبر

نتوانست خواسته خود را مطرح کند، و لذا (صلی الله علیه و آله) به خاطر ابهت پیامبر (علیه السلام) ولی امیرمؤمنان علی سکوت کرد.

با خبر بود، چنین فرمود (علیه السلام) که از درون امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه و آله) پیامبر

«لعلك جئت تخطب فاطمة؟»

شاید به خواستگاری فاطمه آمدی؟

عرض کرد: آری، برای همین منظور آمدم.

پیامبر فرمود: ای علی! قبل از تو مردان دیگری نیز به خواستگاری فاطمه آمدند، هر گاه من با خود فاطمه این مطلب را در میان می نهادم روی موافق نشان نمی داد، و اکنون بگذار تا این سخن را نیز با خود او در میان نهم.

خصوصاً، و احترام و آزادی زنان (علیها السلام) درست است که این ازدواج آسمانی است و باید بشود، اما شخصیت فاطمه اقدام به این کار (علیها السلام) بدون مشورت با فاطمه (صلی الله علیه و آله) در انتخاب همسر عموماً ایجاب می کند که پیامبر نکند.

را برای دخترش بازگو کرد و فرمود: من (علیه السلام) فضایل امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه و آله) هنگامی که پیامبر می خواهم تو را به همسری بهترین خلق خدا در آورم، نظر تو چیست؟

فاطمه که غرق در شرم و حیا بود سر به زیر انداخت و چیزی نگفت و سکوت کرد.

سر برداشت و این جمله تاریخی را که سندی است برای فقها در مورد ازدواج دختران باکره، (صلی الله علیه وآله) پیامبر بیان فرمود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ! سَكُوتُهَا إِقْرَارُهَا».

خداوند بزرگ است! سکوت او دلیل بر اقرار اوست.

بسته شد (صلی الله علیه وآله) و در پی این ماجرا عقد ازدواج بوسیله پیامبر

1 . کنوزالحقایق، صفحه 124 .

2 . تذکرة الخواص، صفحه 306 .

3 . ذخائر العقبی، صفحه 31 .

اکنون ببینیم مهریه فاطمه چه بود؟

بدون شک ازدواج بهترین مردان جهان با سیده زنان عالم دختر پیامبر بزرگ اسلام باید از هر نظر الگو باشد، الگویی برای کرد و فرمود: چیزی داری که (علیه السلام) رو به امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه وآله) همه قرون و اعصار، لذا پیامبر مهریه همسرت قرار دهی؟

عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، تو از زندگی من به خوبی آگاهی که جز شمشیر و زره و شتر چیز دیگری ندارم.

و با شتر نیز فرمود: درست است، شمشیرت به هنگام کارزار با دشمنان اسلام مورد نیاز است (صلی الله علیه وآله) پیامبر بنابراین تنها زره را می توانی مهریه همسرت بنمایی، و من باید نخلستان را آب دهی، و در مسافرت ها از آن استفاده کنی (1). «دخترم فاطمه را در برابر همین زره به عقد تو درآوردم».

شاید بیشترین قیمتی که در تواریخ درباره این زره نوشته شده، پانصد درهم است - این از یک سو اما از سوی دیگر در از پدرش خواست مهر او را شفاعت گنهکاران امت در قیامت قرار دهد، این (علیها السلام) حدیثی می خوانیم که - : فاطمه (2). نازل کرد (صلی الله علیه وآله) درخواست قبول شد و جبرئیل فرمان آن را از آسمان بر پیامبر

آری این گونه باید ارزش های غلط درهم بشکنند، و ارزش های اصیل جانشین آن گردد، و این گونه است راه و رسم مردان و زنان با ایمان، و این چنین است برنامه زندگی رهبران راستین بندگان خدا.

1 . احقاق الحق، جلد 10، صفحه 358 .

2 . اخبار الدول، صفحه 88 .

مهریه» و «جهیزیه» و «تشریفات عروسی» سه مشکل بزرگ بر سر راه خانواده ها در مسأله ازدواج بوده است، «همیشه مشکلاتی که گاهی تمام دوران حیات ازدواج را می پوشاند و آثار نکبت بارش تا پایان عمر دو همسر باقی می ماند».

گاه دعواها و مشاجرات لفظی، و گاه نزاع های خونین، بر سر این امور رخ داده است، و چه سرمایه هایی که بر اثر چشم هم چشمی ها و رقابت های زشت و کودکانه در این راه از میان رفته است، و متأسفانه هنوز هم رسوبات این افکار جاهلی در کسانی که دم از اسلام می زنند، کم نیست.

ولی باید جهیزیه بانوی اسلام همچون مهریه اش الگویی برای همگان باشد

بفروشنند و پولش را که حدود (علیه السلام) دستور داده زره امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه وآله) اگر تعجب نکنید پیامبر پانصد در هم بود نزد او آورند. پیامبر آن را سه قسمت کرد: قسمتی را به بلال داد تا از آن عطری خوشبو تهیه کند و دو قسمت دیگر را برای تهیه وسایل زندگی و لباس تعیین فرمود.

پیدا است وسایلی که با این پول ناچیز می توان خرید چقدر ساده و ارزان قیمت باید باشد!

در تواریخ آمده است که هجده قلم جهیزیه با آن پول تهیه شد که قلم های مهم آن چنین بود:

یک عدد روسری بزرگ به چهار درهم،

یک قواره پیراهن به هفت درهم،

یک تخت که با چوب و برگ خرما تهیه شده بود،

چهار عدد بالش از پوست گوسفند که از گیاه خوشبوی «انخر» پر شده بود،

یک پرده پشمی،

یک قطعه حصیر،

،(یک عدد دستاس (آسیاب کوچک دستی

یک مشک چرمی،

یک طشت مسی،

یک ظرف بزرگ برای دوشیدن شیر،

یک سبوی گلی سبز رنگ... و مانند اینها

.آری چنین بود جهیزیه بانوی زنان جهان

-

در این مراسمی که برای تشکیل خانواده ای بود که بخش مهمی از تاریخ اسلام را (صلی الله علیه وآله) پیغمبر گرامی اسلام همگی از آن به وجود آمدند، آنچنان برنامه ای اجرا نمود که دشمنان (علیه السلام) دگرگون ساخت و جانشینان معصوم پیامبر را خشمگین و دوستان را سربلند و دورافتادگان را وادار به تفکر نمود.

علیها) امّ سلمه» و «امّ ایمن» که دو زن با شخصیت در اسلام بودند و علاقه بسیاری به بانوی بزرگ فاطمه زهرا» آمدند و چنین گفتند: ای پیامبر گرامی خدا! راستی اگر خدیجه زنده بود با (صلی الله علیه و آله) داشتند خدمت پیامبر (السلام) تشکیل مراسم جشن عروسی فاطمه چشمانش روشن می شد، چنین نیست؟

از شنیدن نام آن بانوی فداکار، اشک در چشمانش حلقه زد، و به یاد آن همه مهربانی ها و (صلی الله علیه و آله) رسول خدا ایثارگری های خدیجه افتاد و فرمود: کجا مانند خدیجه زنی پیدا می شود؟ آن روز که همه مردم مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق نمود و تمام ثروت و زندگی خود را برای نشر آیین خداوند در اختیار من گذارد. او همان بانویی بود که خداوند به من دستور داد به او مژده دهم که قصری از زمرد در بهشت برین به او عنایت خواهد فرمود.

را مشاهده کرد، عرض نمود: ای (صلی الله علیه و آله) امّ سلمه هنگامی که این سخن را شنید و انقلاب و سوز درونی پیامبر رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، شما هر قدر درباره خدیجه بگویی عین حقیقت است، ولی به هر حال او دعوت الهی را لیبیک گفته و به جوار رحمت حق شتافته، امید است خداوند او را در بهترین جای بهشت جای دهد، ولی مطلبی را که به خاطر آن به محضر مبارکت آمدم چیز دیگری بود و آن این که برادر و پسر عمویت علی دوست دارد اجازه دهید همسرش فاطمه را به خانه خود ببرد، و از این راه به زندگی خویش سر و سامانی بخشد.

فرمود: چرا علی شخصاً این پیشنهاد را با من در میان نگذاشت؟ (صلی الله علیه و آله) پیامبر

امّ سلمه عرض کرد: شرم و حیا مانع بود

به امّ ایمن فرمود: علی را خبر کن (صلی الله علیه و آله) در این جا پیامبر

نشست، اما سر خود را از شرم به زیر افکنده بود (صلی الله علیه و آله) آمد و در مقابل پیامبر (علیه السلام) امیرمؤمنان علی

فرمود: آیا میل داری همسرت را به خانه ببری؟ (صلی الله علیه و آله) پیامبر

در حالی که سرش را به زیر انداخته بود، عرض کرد: آری، پدر و مادرم به قربانت باد (علیه السلام) امیرمؤمنان علی

جالب این که برخلاف آنچه در میان مردم تجمل پرست معمول است که از ماه ها قبل دست به کار این برنامه ها می شوند، با خوشحالی فرمود: همین امشب یا فردا شب ترتیب کار را خواهم داد (صلی الله علیه و آله) پیامبر

و همانجا دستور فراهم ساختن مقدمات جشن بسیار ساده ای که مملو از روحانیت و معنویت بود را صادر فرمود

این جشن ملکوتی و مراسم مربوط به آن، آن قدر بی تکلف و ساده برگزار شد که شنیدنش امروز برای ما تعجب آور است

نزد (صلی الله علیه و آله) می گوید: مقداری از پول همان زرهی را که قبلاً فروخته بودم پیامبر (علیه السلام) امیرمؤمنان علی امّ سلمه به امانت گذارده بود، و به هنگام مراسم زفاف ده درهم از آن را از وی گرفتم، و به من داد و فرمود: مقداری روغن و خرما و کشک با این پول خریداری کن

شخصاً آستین را بالا زد و سفره تمیزی طلبید و آنها را با هم با (صلی الله علیه و آله) من این کار را انجام دادم، سپس پیامبر دست خود مخلوط کرد و غذایی تهیه نمود و با همان غذا از مردم پذیرایی به عمل آورد

شخصاً مأمور شد به مسجد بیاید و اصحاب را دعوت کند، هنگامی که به مسجد آمد خواست (علیه السلام) امیرمؤمنان علی فقط برخی را دعوت کند، حیا مانع شد، از این رو صدای خود را بلند کرد و فرمود:

«أجیبوا إلی و لیمّة فاطمة»

شما را به میهمانی عروسی فاطمه دعوت می کنم.

صلی الله (حضرت می گوید: مردم دسته دسته به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کمی غذا شرمزده شدم، همین که پیامبر از ماجرا آگاه شد به من فرمود: غصه مخور، من دعا می کنم تا خداوند غذا را برکت دهد؛ و چنین شد همگی از (علیه و آله آن غذای کم خوردند و سیر شدند.

صلی الله علیه (جالب این که در پایان مراسم، به هنگامی که مردم به خانه های خود بازگشتند و خانه خلوت شد پیامبر را در سمت راست خود نشانید و از آبی که با (علیه السلام) را در سمت چپ و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فاطمه (و آله پاشید و درباره آنها (علیه السلام) و کمی بر بدن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) دهانش تبرک کرده بود کمی بر بدن زهرا دعا کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمَا، اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبَتْ عَنِّي الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَنِي طَهِّيرْهُمَا فَادْهَبْ عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمُ طَهِّيرًا».

همان طور که هر گونه رجس و پلیدی را از من دور کرده ای از آنها نیز! اینها از منند و من از آنها هستم، بارالها! خداوندا دور کن و آنها را پاکیزه فرما.

سپس فرمود: برخیزید و به خانه خود روید، خداوند بر شما هر دو مبارک گرداند.

دنیاپرستان مادی و مؤمنان ضعیف الایمانی که تحت تأثیر زرق و برق مادی این جهانند و آبرو و شخصیت و عظمت یک خانواده و مبارکی و شکوه مراسم عروسی را در آن تشریفات و تجملات کمر شکن و طاقت فرسا می دانند ببینند و عبرت بگیرند، ببینند و از این برنامه انسان ساز که مایه خوشبختی همه پسران و دختران جوان است الهام بگیرند، و نمونه تعلیمات مراسم جشن عروسی «فاطمه» اسلام را به صورت زنده و عملی در ماجرای «خواستگاری»، «مهریه»، «جپیزی» و با چشم خود در صفحات تاریخ مشاهده کنند (علیه السلام) زهرا

بعد از رحلت پیامبر پیوسته شال عزا به سر بسته بود، (1)؛ ما زالتْ بَعْدَ آيِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ، بَاكِئَةَ الْعَيْنِ، مُحْتَرِّقَةَ الْقَلْبِ» «چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت.

به سرعت سپری شد، (صلی الله علیه و آله) با رحلت پیامبر (علیه السلام) دوران شیرین زندگانی بانوی اسلام فاطمه زهرا هر چند به یک معنا در سراسر زندگی او، دوران شیرینی وجود نداشت، چرا که پیوسته فشارها و جنگ ها و توطئه های را بر هم می زد (علیه السلام) دشمنان بر ضد اسلام و پیامبر آرامش روح فاطمه

طوفان های تازه ای از حوادث پیچیده و بحرانی وزیدن گرفت (صلی الله علیه و آله) با رحلت پیامبر

در زیر خاکستر پنهان بود آشکار گشت (صلی الله علیه و آله) احقاد و کینه های بدر، خیر و حنین که در عصر پیامبر

(صلی الله علیه و آله) احزاب منافقین به جنب و جوش افتادند تا هم از اسلام انتقام بگیرند، و هم از خاندان پیامبر

در مرکز این دایره بود که تیرهای زهر آگین دشمنان از هر سو به سوی آن پرتاب می شد (علیه السلام) و فاطمه زهرا

فراق و جدایی دردناک پدر از یکسو

از سوی دیگر (علیه السلام) مظلومیت غم انگیز و جانکاه همسرش امیرمؤمنان علی

توطئه های دشمنان بر ضد اسلام از دیگر سو

و نگرانی فاطمه از آینده مسلمین و حفظ میراث قرآن، دست به دست هم داده، قلب و روح پاکش را سخت می فشردند.

را که سخت از آن اوضاع (علیه السلام) نمی خواهد با بیان غم های خود روح پاک امیرمؤمنان علی (علیها السلام) فاطمه ناگوار و خلاف کاری های امت ضربه دیده، آزرده تر سازد.

می رفت و با او درد دل می کرد. و سخنان جانسوزی همچون اخگر (صلی الله علیه وآله) به همین دلیل به کنار قبر پیامبر آتش که اعماق وجود انسان را می سوزاند، بر زبان می آورد.

«يَا أَبَتَاهُ بَقِيْتُ وَالْهَيْهَ وَ حَيْرَانَةٌ فَرِيدَةٌ، قَدْ انْحَمَدَ صَوْتِي وَ انْقَطَعَ ظَهْرِي وَ تَنَعَّصَ عَيْشِي».

پدر جان! بعد از تو، یکه و تنها شدم، حیران و محروم مانده ام، صدایم به خاموشی گرایید، و پشتم شکست، و آب گوارای زندگی در کامم تلخ شد.

و گاه می گفت:

مَاذَا عَلَيَّ مَنْ شَمَّ ثُرْبَةَ أَحْمَدَ *** أَلَا يَشْتُمُّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

صَبَّبْتُ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا *** صُبَّتْ عَلَيَّ الْإَيَّامِ صِرْنَ لِأَيَّالِيَا

را ببوی سزاوار است تا پایان عمر هیچ عطری را نبوید (صلی الله علیه وآله) کسی که خاک پاک پیامبر

بعد از تو ای پدر آن قدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت به صورت شب های تیره و تار در می آمد.

این گونه اشک می ریزد؟ (علیها السلام) چرا فاطمه

چرا این همه بی تاب می کند؟

چرا همچون اسپند بر آتش، قرار ندارد؟

...آخر چرا؟

جواب این چراها را باید از زبان خود او بشنویم.

رفتم و (علیها السلام) به دیدن بانوی اسلام فاطمه (صلی الله علیه وآله) ام سلمه می گوید: هنگامی که بعد از وفات پیامبر جویای حال او شدم، در پاسخ این جمله های پر معنا را بیان کرد:

اصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ،

وَ ظَلَمَ الْوَصِيَّ، (صلی الله علیه وآله) فَقَدِ النَّبِيَّ

،... هُتِكَ وَاللَّهِ حَجَابُهُ

وَ لَكِنَّهَا أَحْقَاؤُ بَدْرِيَّةٍ،

وَ تَرَاتُ أُحُدِيَّةٍ،

(2). كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النِّفَاقِ مُكْتَمَةً

از حال چه می پرسی ای ام سلمه،

من در میان اندوه و رنج بسیار بسر می برم،

علی [به جانشینش] [با چشم خود می بینم که] را از دست داده ام، و از سوی دیگر (صلی الله علیه و آله) از یکسو پدرم پیامبر ستم شده است، [بن ابی طالب

،... بخدا سوگند که پرده حرمتش را درپند

ولی من می دانم اینها کینه های بدر،

و انتقام های اُحد است،

که در قلوب منافقان پنهان و پوشیده بود

در این دوران پر درد و رنج بر (علیه السلام) ولی با این همه دفاع او از حریم قدس علوی و حمایتش از امیرمؤمنان علی کسی پوشیده نیست

گرچه حیاتش بعد از پدر همان گونه که خود از خدایش تقاضا کرد طولانی نشد و چندین روز بیشتر نگذشت که به جوار و (علیه السلام) قرب خدا و دیدار پدر شتافت، ولی در همین مدت از بذل هر گونه فداکاری و ایثار در حق امیرمؤمنان علی دفاع از اسلام فروگذاری نکرد

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ

1 . مناقب، جلد 3، صفحه 362 .

2 . مناقب ابن شهر آشوب، جلد 2، صفحه 225 .

قابل توجه این که تمام احادیث این بخش که مجموعاً «چهل حدیث» است از منابع معروف و مشهور اهل سنت با ذکر و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این (علیهم السلام) در برابر فضایل عظیم اهل بیت مدارک نقل شده است دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن مسائل نیستند وجود دارد که نکند این همه فضایل نتیجه خوش بینی فوق العاده دوستان، و برداشت های علاقه مندان و عاشقان این مکتب باشد

عشق میورزند، و همه چیز را از همین دریچه می بینند، هر کس هر فضیلتی را (علیهم السلام) آن ها چون به اهل بیت : بگوید یا احتمال دهد به آن مؤمن می شوند، خواه اسناد معتبری داشته باشد یا نه، و از قدیم گفته اند

!اگر بر دیده مجنون نشینی *** به غیر از خوبی لیلی نبینی

این جاست که برای رفع هر گونه سوء ظن از این دور افتادگان، و اطمینان خاطر بیشتر برای دوستان و نزدیکان، به منابع را در آیین افکار و کتاب ها و نوشته های معروف و مشهور و (علیهم السلام) دیگران مراجعه می کنیم، و اهل بیت پیامبر دست اول آنها مشاهده می کنیم

را در بخش «زندگی فاطمه» مورد بررسی قرار داده ایم، (علیها السلام) و از آن جا که قبلاً فضایل بانوی اسلام فاطمه زهرا دختر گرامی پیغمبر (علیها السلام) هدف ما در این بخش بررسی مقامات معنوی بزرگ بانوی اسلام حضرت فاطمه زهرا در کتب معروف اهل سنت است، و قبل از ورود در اصل بحث ذکر چند نکته را لازم می دانیم (صلی الله علیه و آله) اکرم

نقل شده در کتب (علیها السلام) - جالب این که تقریباً تمام فضایل و مناقب و مقاماتی که در کتب شیعه درباره فاطمه زهرا 11 معروف اهل سنت نیز آمده است، و این راستی عجیب است، زیرا کمتر چیزی می توان یافت که در منابع معتبر شیعه باشد و در کتب آنها نیامده باشد.

- در تمام این بخش از کتاب، حتی یک روایت از منابع شیعه نقل نشده، و در میان منابع اهل سنت نیز به سراغ کتاب هایی 2 رفته ایم که از معروف ترین و مهم ترین کتب حدیث و تاریخ و تفسیر آنهاست.

طوفان عجیبی (صلی الله علیه و آله) - از مسائلی که انسان را سخت در تعجب فرو می برد، این که می دانیم بعد از پیامبر 3 صلی الله علیه) در جامعه اسلامی بر سر مسأله خلافت در گرفت، طوفانی که نتیجه آن تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر معرفی شده بودند کنار (صلی الله علیه و آله) به سوی افراد دیگری بود، آنها که از سوی خدا به عنوان جانشینی پیامبر (و آله زده شدند، و دیگران جای آنها را گرفتند.

سبب شد که مقامات حاکم آنچه از فضایل و مناقب در شأن آنها بود، و طبعاً شایستگی و (علیهم السلام) منزوی شدن اهل بیت زیرا ذکر این مناقب و فضایل برای همه سؤال انگیز بود؛ اولویت آنها را برای مسأله خلافت اثبات می کرد، سانسور کنند! که اگر آنها دارای چنین مقاماتی بوده اند پس چرا دیگران پیشی گرفتند؟

چرا ما کسانی را که خدا و پیامبرش مقدم داشته اند، مقدم نداریم؟

آخر چرا مردم مسلمان از این فیض بزرگ محروم بمانند؟

چرا... و چرا؟

و لذا سانسور کردن این فضایل جزئی از حرکت سیاسی آنها بود.

و این مسأله در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس بسیار اوج رفت، تا آن جا که تیغ های سانسور، نه مخفیانه و مرموز، کوشیدند، که برای اثبات فضیلت دیگران به (علیهم السلام) که آشکارا و برملا به کار افتاد، و نه فقط به محو فضایل اهل بیت جعل و نشر اکاذیب نیز پرداختند، حتی بعضی از صحابه - یا شبه صحابه - را برای این کار خریدند، و بهای سنگینی برای آن پرداختند.

تا آن جا که درباره بعضی از آنها مانند «سمره بن جندب» می خوانیم: معاویه مبلغ یکصد هزار درهم به او داد تا این دروغ : بزرگ را جعل کند که آیه

(1); (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ)

در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا) و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود «را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند (این در حالی است که) آنان سرسخت ترین دشمنانند.

نازل شده! و آیه (علیه السلام) درباره علی بن ابی طالب:

(2); (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ)

صلی الله در «لایلة المبیة» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (علیه السلام) بعضی از مردم (باایمان و فداکار، همچون علی «جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است ((علیه وآله

درباره «ابن ملجم» نازل شده است

ولی او به این مبلغ راضی نشد، و معاویه همچنان بر آن افزود تا چهارصد هزار درهم شد و قبول کرد

در منابر و مجالس ممنوع شناخته شد، و نظام حاکم ذکر آنها را یک جرم (علیهم السلام) به این ترتیب گفتن فضایل اهل بیت بزرگ سیاسی محسوب می کرد، و هر کس بر خلاف نظر آنها در این راه گام بر می داشت مغضوب می گشت، یا به سیاه چال زندانش می افکندند، یا زبانش را از کامش بیرون می کشیدند، و یا بر چوبه دار آویزان می ساختند

تا آن جا که وقتی معاویه به مدینه آمد صریحاً ابن عباس صحابی و مفسر معروف را که در میان جامعه اسلامی موقعیت برحذر داشت (علیه السلام) خاصی داشت از ذکر فضایل امیرمؤمنان علی

ابن عباس گفت: تو مانع قرانت قرآن می شوی؟

وارد شده است (علیه السلام) یعنی من آیتی را می خوانم که در شأن علی

گفت: قرآن بخوان ولی آن را تفسیر مکن

در چنین شرایطی خصوصاً با توجه به این که «وسائل ارتباط جمعی» در آن زمان تقریباً منحصر به همین منابر و خطبه های نماز جمعه بود می بایست همه این فضایل محو شده باشد

در چنان جوّ خفقان باری نه تنها از بین نرفت، (علیهم السلام) ولی عجیب این است که فضایل و مناقب و مقامات اهل بیت بلکه کتاب های دوست و دشمن را پر کرد، و از همه شگفت آورتر این که در میان اسناد و مدارک این فضایل به اعترافات صریحی در این زمینه، از افرادی همچون معاویه و عمرو عاص و یا بعضی از خلفای پیشین، برخورد می کنیم که در صفحات تواریخی که به دست مورخان خود آنها نگاشته شده، ثبت است! و این نیست مگر مشیت و اراده الهی و یک اعجاز (علیهم السلام) بزرگ از اهل بیت عصمت

به قدری در این راه تعصب به خرج داده اند که نه فقط شخص امیرمؤمنان (علیهم السلام) محو کنندگان فضایل اهل بیت 4 و فرزندان در لیست سیاه آن سیاه دلان قرار می گرفت، و تا آن جا که می توانستند در متزلزل ساختن (علیه السلام) علی موقعیت اجتماعی آنها کوشش کردند، بلکه هر کس به نوعی با آنها ارتباط داشت نیز از این حملات کینه توزانه مصون و محفوظ نماند

صلی) چرا گروهی این همه اصرار دارند که آن همه شواهد تاریخی و آثاری که از ایمان ابوطالب عمو و حامی پیغمبر اکرم در دست است بگویند او کافر و مشرک از دنیا رفته؟! و نزول آیه شریفه (الله علیه وآله

(3). (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْتَوْنَ عَنْهُ)

آنها دیگران را از آن باز می دارند و خود از آن دوری می کنند

(4) را درباره ابوطالب بدانند؟

بود (علیه السلام) جز این که او پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی

چرا اصرار دارند ابودر غفاری آن مرد بزرگ و شجاع را «اشتراکی مذهب» معرفی کنند، و در کتاب های خود او را به داشتن عقاید اشتراکی متهم سازند؟

و از معترضان به خلیفه سوم در مورد حیف و میل بیت المال بود (علیه السلام) جز این که او از یاران خاص علی

و امثال این چراها بسیار است.

آیا با این حال، وجود آن همه مناقب و فضایل در کتب مخالفان عجیب به نظر نمی رسد، و عبور احادیث فضایل از کانال زمان و محیطی که نهادن نام «علی» بر فرزند جرمی نابخشودنی محسوب می شد معجزه (علیهم السلام) اهل بیت! نیست؟

منحصر به قرون نخستین اسلام، و عصر خلفای (علیهم السلام) - شگفت انگیزتر این که حذف و سانسور فضایل اهل بیت 5 بنی امیه و بنی عباس نبود، در عصر حاضر که به اصطلاح «عصر تحقیق و بررسی دقیق مسائل تاریخی» است، و معمولا کتاب های اسلامی چاپ و در کشورها و بلاد مختلف منتشر می گردد، و هرگونه تغییر و تحریف و سانسور مطالب موجب اگر تحقیق با تعصب قابل جمع باشد) دست از گرایش های اموی («محققان متعصب» رسوایی بزرگی است، باز جمعی از عباسی بر نداشته، و هنوز هم به سانسور و تغییر و تحریف مشغولند که مرحوم علامه امینی آن مرد محقق و منتبع بزرگ اسلام نمونه هایی از آن را در کتاب خود «الغدیر» آورده است که مثلا چگونه «طبری» مورخ معروف در تاریخ خود علیه) و اعلام آمادگی از سوی علی (5) (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) مطلبی را که مربوط به داستان «یوم الدار» آیه شریفه آمده (صلی الله علیه وآله) و اعلام وصی و وزیر بودن او از سوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای پیامبر (السلام است، تحریف کرده، و از آن بدتر تحریف «محمد حسین هیکل» است که در تاریخ خود در یک چاپ حدیث را نقل کرده و (6)!) در چاپ دیگر قسمت مهمی را به کلی ساقط کرده است

اکنون با توجه به آنچه در بالا گفتیم سری به منابع معروف و مشهور اهل سنت می زنیم، و مقامات و مناقب بانوی اسلام را از دیدگاه احادیث آنها مورد بررسی قرار می دهیم، و همان گونه که در آغاز کتاب گفتیم بنای (علیها السلام) فاطمه زهرا ما بر این است که در این کتاب حتی یک حدیث از منابع و طرق شیعه - هر چند بسیار معتبر و دست اول باشد - نقل نکنیم، و میدان سخن را تنها برای احادیث دیگران باز بگذاریم، تا روشن شود مقامات این بانو چنان روشن است که حتی پرده و پوشان نتوانسته اند پرده بر آن بپفکنند

در این نوشتار عمدتاً به سراغ ده مبحث می رویم که محورهای اصلی مطلب را تشکیل می دهد:

1- او برترین بانوی جهان بود!

2- او بانوی بهشتی بود!

3- و پاره تن او بود (صلی الله علیه وآله) - او محبوب پیغمبر اکرم!

4- او مقرب درگاه خدا بود، رضای او رضای خدا و خشم او خشم خدا بود!

5- او ایثار و فداکاری عجیبی داشت!

6- (علیها السلام) - مقامات علمی فاطمه!

7- (علیها السلام) - کرامات بانوی اسلام!

8- نخستین کسی که وارد بهشت می شود، اوست!

. (عليها السلام)۔ نام های پرمعنای فاطمه 9

. (عليها السلام) به دخترش زهرا (صلی الله علیه وآله)۔ هدیه پیامبر 10

1. بقره، آیه 204 .

2. بقره، آیه 207 .

3. انعام، آیه 26 .

4. درباره این تهمت بزرگ و شواهد بطلان آن، به «تفسیر نمونه»، جلد 5، صفحه 191 به بعد مراجعه کنید .

5. شعرا، آیه 214 .

6. به کتاب ارزنده «الغدير»، جلد 2، صفحه 287 به بعد مراجعه شود .

ارزش انسان ها مسلماً یکسان نیست، بعضی افراد از مقرب ترین فرشتگان الهی برترند، و بعضی از درنده ترین حیوانات پایین تر، و آنچه به این انسان ارزش می دهد بر اساس معرفی قرآن و اسلام همان علم و ایمان و تقوا و ملکات فاضله انسانی است.

- (صلی الله علیه وآله) برترین زنان جهان - در لسان پیامبر (عليها السلام) با توجه به این معیارها بانوی اسلام فاطمه زهرا معرفی شده است.

افضل زنان جهان (عليها السلام) در روایات فراوانی که در منابع معروف اهل سنت آمده تصریح شده است که فاطمه زهرا آن را به تعبیرات مختلف بیان فرموده است (صلی الله علیه وآله) بود، این سخنی است که پیغمبر اکرم

:- در یک جا می فرماید 1

(1)؛ إِنَّ أَفْضَلَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ»

«[همسر فرعون] برترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم

در بیماری وفاتش هنگامی که بیتابی فاطمه را مشاهده (صلی الله علیه وآله)۔ در حدیث دیگری می خوانیم پیغمبر اکرم 2 کرد، فرمود:

ای فاطمه! آیا راضی (2)؛ يَا فَاطِمَةُ أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ»
«نیستی که تو برترین بانوی زنان جهان و بانوی زنان این امت، و بانوی زنان با ایمان باشی؟»

به صورت مطلق ذکر شده و نام هیچ کس در کنار او مطرح نگردیده است (عليها السلام) در این جا افضلیت برای فاطمه

این معنا به صورت مطلق آمده است، در آن هنگام که فاطمه (صلی الله علیه وآله)۔ در حدیث دیگری نیز از همان حضرت 3 این سخن را به جمعی از اصحاب گفت، آنها پیشنهاد کردند که از بانوی (صلی الله علیه وآله) بیمار شده بود و پیامبر عیادت کنند (عليها السلام) اسلام

آمد، نخست از بیرون خانه صدا زد که : دخترم (علیها السلام) پیامبر برخاست و با جمعی از یاران به سوی خانه فاطمه کافی نبود (علیها السلام) خودت را بپوشان چون جمعی از یاران به عیادت تو می آیند، و از آن جا که لباس دخترش فاطمه عیای خود را از پشت در به او داد!

و یاران وارد شدند، و بعد از عیادت از خانه بیرون آمدند و رو به یکدیگر کرده و از بیماری (صلی الله علیه وآله) پیامبر رو به آنها کرد و فرمود (صلی الله علیه وآله) اظهار تأسف می کردند، پیغمبر اکرم (علیها السلام) فاطمه

(3). «أما إنها سيِّدة النساء يومَ القيامة»

بدانید او بانوی تمام زنان در قیامت است.

- در تعبیر دیگری که در صحیح بخاری - معروف ترین منبع احادیث اهل سنت - آمده از قول عایشه می خوانیم 4

(صلی) آمد، راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نزد پیامبر (علیها السلام) روزی فاطمه فرمود: خوش آمدی دخترم (الله علیه وآله

سپس او را طرف راست و یا چپ خود نشانده، بعد رازی در گوش او گفت، و به دنبال آن فاطمه گریان شد

من (عایشه) گفتم: چرا گریه می کنی؟

خندان شد (علیها السلام) راز دیگری به او گفت، فاطمه (صلی الله علیه وآله) بار دیگر پیامبر

گفتم: من تا امروز شادی که این چنین با غم نزدیک باشد ندیده بودم، و از علت آن سؤال کردم

گفت: من سرّ رسول خدا را فاش نمی کنم (علیها السلام) فاطمه

از دنیا رفت، آن گاه سؤال کردم (صلی الله علیه وآله) و این مطلب ادامه داشت تا پیامبر

به من فرمود جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می داشت، امسال (صلی الله علیه وآله) گفت: مرتبه اول پیامبر دوبار عرضه داشت، و من فکر می کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده، و تو اولین کسی خواهی بود که به من ملحق می شوی من هنگامی که این سخن را شنیدم گریه کردم. سپس فرمود

«أما ترّضينَ أنْ تُكوني سيِّدة نساء أهل الجنّةِ وَ نساء المؤمنينَ»

آیا تو راضی نمی شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی؟

(4). هنگامی که این سخن را شنیدم شاد و خندان شدم

یکی از چهار زن بزرگ (علیها السلام) از بررسی مجموع این احادیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه جهان معرفی شده، هیچ منافاتی با این معنا ندارد که او از میان آن چهار زن برترین آنهاست

:شاهد این سخن علاوه بر آنچه از لابه لای احادیث گذشته استفاده می شد حدیث زیر است

:چنین نقل شده است (صلی الله علیه وآله) - در کتاب «ذخائر العقبی» از ابن عباس از پیغمبر اکرم 5

أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سَيِّدَاتُ سَادَاتٍ عَالِمِهِنَّ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؛ وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؛ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؛ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ «چهار زن بانوی بانوان جهان خود بودند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد، و؛ أَفْضَلُهُنَّ فَاطِمَةُ» (بود (علیها السلام) و از همه آنها برتر فاطمه (صلی الله علیه و آله) فاطمه دختر محمد

مسائل زیادی را در بر دارد، و بیانگر مقام علمی و تقوا و ایثار و فداکاری و سایر ملکات فاضله است «أَفْضَلُهُنَّ» تعبیر به

قرآن صریحاً می گوید: «مریم با فرشتگان سخن می گفت و آنها نیز با او سخن می گفتند» (آل عمران، آیه 42 و 43 و آیات (آغاز سوره مریم).

(و نیز می گوید: «برای مریم غذای بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد» (آل عمران، آیه 37).

(و نیز می گوید: «مریم صدیقه بود» (مائده، آیه 75).

نیز مقامات بزرگی (صلی الله علیه و آله) و مقامات دیگری برای او، و زنان بزرگی مانند آسیه بیان می کند، پیغمبر اکرم برای خدیجه بیان فرموده

همه این افتخارات و افزون بر آن را برای بانوی اسلام فاطمه (علیها السلام) روایات فوق یعنی روایات افضلیت فاطمه اثبات می کند (علیها السلام) زهرا

1. این حدیث در «مستدرک الصحیحین»، جلد 2، صفحه 497 نقل شده و سپس تصریح می کند که اسناد این حدیث صحیح است.

2. نقل شده و باز تصریح می کند که سند آن صحیح است 156 این حدیث نیز در همان کتاب، جلد 3، صفحه 3.

3. حلیة الاولیاء، جلد 2، صفحه 142.

4. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق.

نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به همین دلیل در روایات اسلامی دستور های زیادی وارد شده که این سنگ زیر بنا درست نهاده شود

مرآعه می کنیم می بینیم او در این زمینه یک وضع (علیها السلام) هنگامی که به تاریخ زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا استثنائی دارد که در تاریخ شخصیت های بزرگ جهان اعم از مرد و زن بی نظیر است، بهتر است این سخن را از زبان بشنویم (صلی الله علیه و آله) پیغمبر اکرم:

زیاد فاطمه را می بوسید، روزی عایشه عرض کرد: شما زیاد (صلی الله علیه و آله) - ابن عباس می گوید: پیغمبر اکرم! فاطمه را می بوسید؟

فرمود: (این دلیلی دارد) در شب معراج هنگامی که جبرئیل مرا وارد بهشت کرد، از تمام (صلی الله علیه و آله) رسول خدا میوه های بهشتی به من داد، و از عصاره آنها نطفه فاطمه در رحم خدیجه منعقد شد

هنگامی که مشتاق آن میوه های (1) «فَإِذَا اشْتَقْتُ لَيْلِكَ التَّمَارِ قَبَلْتُ فَاطِمَةَ فَاصْبَتْ مِنْ رَائِحَتِهَا جَمِيعَ تَلْكَ التَّمَارِ الَّتِي أَكَلْتُهَا» (بهشتی می شوم، فاطمه را می بوسم و از بوی او بوی تمام آن میوه ها را که در آن شب خوردم استشمام می کنم).

- این در حالی است که در بعضی از روایات تعبیر به خصوص «سیب» بهشتی شده، چنانکه در همان کتاب «ذخائر 2 فرمود: «جبرئیل سببی از بهشت برای من (صلی الله علیه و آله) العقبی» در حدیثی از گروهی از صحابه نقل شده که پیغمبر (2) «آورد و خوردم و نطفه فاطمه از آن منعقد شد»

- در حدیث دیگری این میوه «سفرجل» یعنی «به» معرفی شده است، چنانکه در «مستدرک الصحیحین» از «سعد بن 3 (3). این معنا آمده است (صلی الله علیه وآله) مالک» از پیغمبر اکرم

- باز در حدیث دیگری این میوه بهشتی به عنوان یک میوه ناشناخته برای ما مردم دنیا، اما میوه ای بسیار زیبا و خوشبو و 4 نقل می کند (صلی الله علیه وآله) سیوطی» از پیغمبر اکرم» جذاب، معرفی شده، چنانکه دانشمند معروف

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَوَقَفْتُ عَلَى شَجَرَةٍ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَمْ أَرَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنَ مِنْهَا وَلَا أَبْيَضَ وَرَقًا وَلَا « أَطْيَبَ ثَمَرَةً، فَتَنَاوَلْتُ ثَمَرَةً مِنْ ثَمَرَاتِهَا، فَكَانَتْهَا فَصَارَتْ نُطْفَةً فِي صُلْبِي، فَلَمَّا هَبَّتْ إِلَى الْأَرْضِ وَأَقَعْتُ خَدِيجَةَ، فَحَمَلْتُ فِي شَبِّ مِعْرَاجٍ مِثْلَ مَا وَارَدَ فِي الْبَهْشْتِ كَرْدَنْد، وَ دَر بَرَابَرِ دَرِخْتِي أَز (4) بِفَاطِمَةَ، فَإِذَا أَنَا اشْتَقْتُ إِلَى رِيحِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رِيحَ فَاطِمَةَ دَرِخْتَانِ بَهْشْتِي اَيْسْتَادَمُ كَه دَر تَمَامِ بَهْشْتِ أَزِ أَنْ زَبِيَاتَرِ وَ بَرَكِ هَائِي أَزِ بَرَكِ هَائِي أَنْ سَفِيدَتَرِ، وَ مِيوَهْ اِي أَزِ مِيوَهْ أَنْ خُوشَبُوتَرِ نَدِيدَمُ، يَكِي أَزِ مِيوَهْ هَائِي أَنْ رَا بَرِگَرَقْتَمُ، وَ تَنَاوَلْتُ كَرْدَمُ، وَ نَطْفَهْ اِي دَر صَلْبِ مِنْ تَشْكِيلِ شُدُ، وَ بَعْدَ أَزِ أَنْ كَهْ بَهْ مَنَعَدُ شُدُ، لَذَا هَنْگَامِي كَه اَشْتِيَاقُ بُوِي بَهْشْتِ پِيدَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) زَمِينِ هَبُوطِ كَرْدَمُ وَ بَا خَدِيجَهْ هَمْبَسْتَرِ شُدَمُ نَطْفَهْ فَاطِمَهْ «مِي كَنَمُ بُوِي فَاطِمَهْ رَا اَسْتَشْمَامُ مِي كَنَمُ».

از تمام (صلی الله علیه وآله) در واقع همان حدیث اول، مجموع این احادیث را تفسیر می کند، چرا که بر طبق آن، پیغمبر اکرم میوه های بهشتی تناول کرده، و نطفه فاطمه از عصاره همه آنها تشکیل شده است، از این گذشته عالم بهشت با جهانی که ما در آن زندگی می کنیم به قدری تفاوت و فاصله دارد که الفاظ ما قادر بر بیان حقایق آن نیست، و آنچه می گوئیم اشارات مختصری به آنهاست، به هر حال یک بانوی بهشتی که دارای خلق و خوی بهشتی است، باید نطفه او را عصاره میوه های بهشتی تشکیل دهد، و این امتیازی است که این بانو بر همه زنان جهان دارد

او یک زن بهشتی بود، خلق و خویش بهشتی، قلب و جانش بهشتی، رنگ و رویش بهشتی، گفتار و سخنانش بهشتی، خلاصه سر تا پا بهشتی بود.

آیا در تمام تاریخ بشر کسی را می توان یافت که چنین سند افتخاری که در این روایات آمده، در تاریخچه زندگانش ثبت شده باشد؟

1. ذخائر العقبی، صفحه 36 .

2. همان مدرک، صفحه 44 .

3. مستدرک الصحیحین، جلد 3، صفحه 156 .

4. تفسیر در المنثور، ذیل آیه 17 سوره اسراء .

محبت و عشق، قوی ترین جاذبه در میان دو موجود است

در قانون معروف جاذبه که بر عالم ماده حکومت می کند می خوانیم

هر قدر جرم اجسام زیادتر، و فاصله آنها کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر است» این قانون در جهان معنا و محبت های الهی « نیز حاکم می باشد، هر قدر شخصیت ها والاتر و فاصله ها کمتر باشد این محبت و عشق قوی تر می گردد

با این تفاوت که در جهان ماده گاهی اختلاف و تضاد باعث جاذبه است (مانند جاذبه دو الکتریسته مثبت و منفی) در حالی که در جهان ارواح هر قدر سنخیت و شباهت بیشتر باشد این جاذبه نیرومندتر است، و تضاد باعث دوری است

تا چه حد به دخترش (صلی الله علیه وآله) با توجه به این مقدمه کوتاه به سراغ احادیث می رویم، ببینیم پیغمبر اکرم اظهار علاقه می کرد و او را دوست می داشت (علیها السلام) فاطمه

- در حدیثی از زبان عایشه می خوانیم که می گوید 1

وَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَبَ بَيْتِهَا، وَقَامَ إِلَيْهَا، (صلى الله عليه وآله) مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشْبَهَ كَلَامًا وَ حَدِيثًا مِنْ فَاطِمَةَ بِرَسُولِ اللَّهِ»
صلى الله عليه) من هیچ کس را در سخن گفتن از فاطمه شبیه تر به رسول خدا (1)؛ فَآخَذَ بِيَدِهَا فَقَبَّلَهَا، وَ اجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ
ندیدم، هنگامی که وارد بر پدر می شد به او خوش آمد می گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر می خاست، دست او را (وآله
«می گرفت و می بوسید، و او را در جای خود می نشاند».

- در حدیث دیگری آمده است که گیسوان او را می بوسید2

(2). «كَانَ كَثِيرًا مَا يُقَبِّلُ عُرْفَ فَاطِمَةَ»

- در حدیث دیگری می خوانیم که در بسیاری از اوقات دهانش را می بوسید3

(3). «كَانَ كَثِيرًا مَا يُقَبِّلُهَا فِي فَمِهَا»

- خلاصه آن قدر اظهار محبت به دخترش فاطمه می کرد که گویا عایشه ناراحت شد و گفت: ای رسول خدا! چرا وقتی 4
فاطمه می آید این قدر او را می بوسی و زبان خود را در دهان او می گذاری گویی می خواهی عسل به او بخورانی؟

«...فرمود: «بله، عایشه! هنگامی که مرا به معراج بردند

(4). سپس داستان میوه بهشتی را نقل فرمود

(علیها) به سفر می رفت آخرین کسی را که خداحافظی می کرد دخترش فاطمه (صلى الله عليه وآله). هر زمان پیغمبر اکرم 5
بود چنانکه در (علیها السلام) بود و هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که دیدار می کرد زهرا (السلام
«صحیح ابی داود» آمده است

وَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ إِذَا سَافَرَ كَانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِإِنْسَانٍ مِنْ أَهْلِ فَاطِمَةَ (صلى الله عليه وآله) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ»
(5). «قَدِيمَ فَاطِمَةَ»

(6). این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود نیز آورده است

ولی می دانیم محبت و مهربانی واقعی همیشه طرفینی است که یک سر مهربانی هم در دسر است، و هم کم عمق و کم
ارزش، و همان گونه که گفتیم محبت و عشق حقیقی نشانه سخنی است، و هنگامی که سخنی برقرار شود جاذبه از دو
طرف خواهد بود.

منعکس (علیها السلام) به فاطمه زهرا (صلى الله عليه وآله) لذا همان گونه که در روایات اسلامی شدت علاقه پیغمبر اکرم
نیز به وضوح دیده می شود، گواه این سخن (صلى الله عليه وآله) به آن حضرت (علیها السلام) است، شدت علاقه فاطمه زهرا
:احادیث زیر است

در مکه بود، یک روز در کنار خانه کعبه مشغول (صلى الله عليه وآله) در صحیح مسلم می خوانیم: هنگامی که پیامبر 1
نماز بود، ابوجهل و گروهی از یارانش در گوشه ای نشسته بودند در حالی که روز قبل شتری در آن جا ذبح شده بود

ابوجهل گفت: کدام یک از شما حاضر است برود و بچه دان آلوده این شتر را بردارد و هنگامی که «محمد» در سجده است
پشت شانه هایش بگذارد؟

سجده کرد پشت شانه های او (صلى الله عليه وآله) شقی ترین آنها از جا برخاست، و آن را گرفت، و هنگامی که پیغمبر
!...افکند، و آنها از مشاهده این منظره بسیار خندیدند

خیر داد، و او در حالی که دختر خردسالی بود آمد و آن را از شانه پدر برداشت (علیها السلام) کسی این ماجرا را به فاطمه و به کناری افکند، رو به ابوجهل و یارانش کرد و آنها را ملامت و سرزنش نمود.

نماز را پایان داد آنان را نفرین فرمود، ولی آنها باز هم خندیدند، پیامبر مخصوصاً (صلی الله علیه و آله) هنگامی که پیغمبر و «عتبه» و «شیهه» و «ولید» و «امیه» و «عقبه» را به نام، مورد نفرین قرار داد (و همه آنها در روز جنگ «ابوجهل» (7). بدر به هلاکت رسیدند)

از همان کودکی مجموعه ای از «محبت» و «شجاعت» بود و در دفاع از پدر در همه حال آماده (علیها السلام) آری فاطمه بود.

و دندان های پیشین (صلی الله علیه و آله) - و نیز در همان کتاب در ماجرای غزوه احد آمده است: هنگامی که پیشانی پیامبر 2 با سپر آب می آورد (علیه السلام) به میدان احد آمد خون از صورت مبارک پدر شست، علی (علیها السلام) او شکست، فاطمه و فاطمه صورت پدر را شستشو می داد، ولی خون پیوسته فزونتر می شد، ناچار قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را (8). روی زخم قرار داد و مانع خونریزی شد

از یکی از غزوات باز می گشت، (صلی الله علیه و آله) - ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» نقل می کند که: پیغمبر اکرم 3 (علیها) به مسجد آمد و دو رکعت نماز خواند، و همیشه دوست داشت چنین برنامه ای را عمل کند، سپس به خانه فاطمه به استقبال پدر شتافت، و پیوسته صورت و (علیها السلام) آمد، و قبل از دیدار با همسرانش با او دیدار کرد، فاطمه (السلام) چشم های پدر را می بوسید و گریه می کرد.

فرمود: چرا گریه می کنی؟ (صلی الله علیه و آله) پیغمبر

! عرض کرد: می بینم رنگ و رویت دگرگون شده

ای فاطمه! (غم مخور) خداوند پدرت را به کاری مبعوث کرده که هیچ خانه ای و خیمه ای در روی زمین باقی: فرمود شکست و خواری) در آن وارد خواهد شد، و این دعوت تا آن جا که تاریکی (نخواهد ماند مگر این که عزت (اسلام) یا دلت (9). شب پیش می رود پیش خواهد رفت (و سیاهی ها را در هم خواهد شکست، و با وجود آن تحمل مشکل آسان است

علیها) مشغول حفر خندق بود فاطمه (صلی الله علیه و آله) - در ماجرای جنگ خندق نیز آمده است: هنگامی که رسول خدا 4 آورد، و می خواست در دهان پیغمبر بگذارد. پیامبر فرمود: فاطمه جانم! (صلی الله علیه و آله) قطعه نانی برای پیامبر (السلام) این چیست؟

عرض کرد: قرص نانی برای فرزندانم پختم این قطعه را برای شما آوردم.

(10). فرمود: دخترم! بدان این اولین طعمی است که بعد از سه روز به پدرت می رسد

چه جاذبه نیرومندی این پدر و فرزند را به هم پیوند می داد؟ جاذبه ای که در اعماق جانشان ریشه دوانده، محبتی که از تمام وجودشان سرچشمه گرفته، و عشق و علاقه ای که روح پاک آن دو را در ملکوت اعلا با هم متحد ساخته است.

از این برتر؟ افتخار و فضیلتی که درباره هیچ کس در تاریخ اسلام جز علی (علیها السلام) و چه افتخاری برای فاطمه زهرا دیده نمی شود (علیه السلام) بن ابی طالب

1. مستدرک الصحیحین، جلد 3، صفحه 154 .

2. کنز العمال، جلد 7، صفحه 111 .

3. فیض الغدیر، جلد 5، صفحه 176.

4. تاریخ بغداد، جلد 5، صفحه 87.

5. (صحیح ابی داود، صفحه 26) باب ما جاء فی الانتفاع بالعاج.

6. مسند احمد بن حنبل، جلد 6، صفحه 282.

7. «و أصحابه من المشركين (صلی الله علیه وآله) کتاب بدأ الخلق - باب ما لقی النبی» صحیح مسلم «کتاب الجهاد و السیر» و صحیح بخاری.

8. همان مدرک.

9. حلیة الاولیاء، جلد 2، صفحه 30.

10. ذخائر العقبی، صفحه 47.

می دانیم بالاترین مرحله قرب «فنا» است.

فنا» به معنای فراموش کردن همه چیز، و همه کس، و حتی فراموش کردن خویشتن در برابر خداوند».

یعنی انسان به مرحله ای برسد که جهان هستی را جز سرابی نبیند، و عالم آفرینش را جز سایه ای کمرنگ مشاهده نکند.

همه جا خدا را ببیند، و در جستجوی او باشد.

خویشتن را پروانهوار در آتش شمع وجود او بسوزاند، و هستی خویش را در هستی او محو و نابود ببیند.

یکی از آثار رسیدن به این مقام، «تسلیم مطلق» در برابر اراده اوست، آنچه او می خواهد، بخواهد، و آنچه او می پسندد، بپسندد.

هم رضای او رضای خدا باشد، و هم رضای خدا رضای او.

و قرب او در درگاه خدا (علیها السلام) و با در دست داشتن این معیار به سراغ مقام عرفان بانوی اسلام، فاطمه زهرا می شنویم (صلی الله علیه وآله) می رویم و این حقیقت را از زبان پیامبر بزرگ اسلام:

علیها) - در کتاب های متعدد معروفی از اهل سنت و در روایات متعدد و فراوانی آمده است که پیغمبر به فاطمه زهرا 1] فرمود(السلام

«خداوند بخاطر خشم تو خشمگین می شود، و به خاطر رضای تو راضی (1)؛ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»

(صلی الله علیه وآله) پیغمبر اکرم :- در صحیح بخاری که معروف ترین منابع حدیث اهل سنت است، چنین می خوانیم 2] فرمود:

فاطمه پاره وجود من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم (2)؛ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي» «(آورده

فرمود (صلی الله علیه وآله) - و نیز در همان کتاب در جای دیگر می خوانیم: پیغمبر 3]

فاطمه پاره وجود من است، هر چیز که او را ناراحت (3)؛ فَإِنَّمَا هِيَ فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيْبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا» «می کند مرا ناراحت می کند، و هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد

در معرفت (علیها السلام) و همان گونه که گفتیم احادیث در این زمینه بسیار است و همگی حاکی از مقام بلند فاطمه زهرا پروردگار و مقام عصمت و اخلاص و ایمان اوست، او به جایی رسیده که خشنودی و غضب او، خشنودی خدا و رسول شده است، و این ارزشی است والا که هیچ چیز با آن برابری نمی کند (صلی الله علیه وآله) الله

صلی الله علیه)- این بحث را با حدیث دیگری در این زمینه از «صحیح ترمذی» پایان می دهیم، آن جا که از پیغمبر اکرم 4 نقل می کند که فرمود(وآله

فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار (4): «إِنَّمَا فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا وَ يَنْصِبُنِي مَا تَنْصِبُهَا»
«می دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می افکند».

بدیهی است علاقه پدر و فرزندی هرگز نمی تواند چنین پدیده ای را توجیه کند، زیرا پیغمبر به عنوان «رسول الله» چیزی را اراده نمی کند جز آنچه خدا اراده کند، و هماهنگی خشنودی و رضای فاطمه با خشنودی و رضای خدا و پیامبر دلیلی جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد.

را به معنای فاطمه پاره تن من است، تفسیر و ترجمه «فاطمه بَضْعَةٌ مِنِّي» این نکته نیز شایان دقت است که معمولاً جمله پاره ای (علیها السلام) می کنند، در حالی که در این جمله سخنی از تن در میان نیست، بلکه مفهوم حدیث این است که فاطمه است، هم از نظر جسمی و هم روحی، در خود روایات نیز شاهد بر این معنا (صلی الله علیه وآله) از وجود و هستی پیامبر داریم که به خواست خدا خواهد آمد.

مستدرک الصحیحین، جلد 3، صفحه 153. این حدیث را ابن حجر در «الاصابة» و ابن اثیر در «اسد الغابة» آورده است . 1
(صحیح بخاری، کتاب بدأ الخلق (باب مناقب قرابة رسول الله . 2
صحیح بخاری، کتاب النکاح (باب ذب الرجل عن ابنته). مضمون این دو حدیث در بسیاری از کتب معروف مانند خصائص نسائی، فیض الغدیر، . 3
کنز العمال، مسند احمد، صحیح ابی داود و حلیة الاولیاء آمده است.

4 . صحیح ترمذی، جلد 2، صفحه 319 .

و «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَّةٍ» با توجه به این که حب دنیا سرچشمه همه گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده همه تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می دهد که تمام تجاوزها، جنایت ها، ظلمت ها، و ستم ها، دروغ ها، خیانت ها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می گیرد، روشن می شود که زهد و وارستگی پایه اصلی تقوا و پاکی و صلاح است.

ولی «زهد» به معنای ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در جنگال دنیاست.

زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دلبسته و وابسته به آن نباشد».

اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه آن چشم بپوشد، به این معامله حاضر باشد، و از جان و دل بگوید: هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس.

بلند کند «هِيَهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ» و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد

و به گفته قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آن چه فعلا در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد.

این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و (1): «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»
«به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید».

(صلی الله علیه وآله) در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم (علیها السلام) با این فراز کوتاه به سراغ شخصیت فاطمه در کتب دیگران می رویم:

نقل کرده اند، او هنگامی که از سفر باز می گشت (صلی الله علیه وآله) ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم (علیها) می آمد، و مدتی نزد او می ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا (علیها السلام) نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا دو دست بند از نقره و همچنین یک گردن بند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود (السلام)

وارد شد و این منظره را دید بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره اش نمایان (صلی الله علیه وآله) هنگامی که پیامبر بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست

به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر (صلی الله علیه وآله) دانست که ناخشنودی پیغمبر (علیها السلام) فاطمه فرستاد تا در راه خدا صرف کند

به آن افتاد سه بار فرمود (صلی الله علیه وآله) هنگامی که چشم پیامبر

(2). «فَعَلْتُ، فِدَاهَا أَبُوهَا»

فاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد

واضح است یک جفت دست بند نقره و گردن بند و گوشواره ای که از نقره چندان بهایی ندارد، و از آن بی بهاتر پرده همین را دین شأن فاطمه می شمرد، و (صلی الله علیه وآله) ساده ای است که انسان بر در اطاق بیابویزد، ولی پیغمبر اکرم افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می دانست

این درس را از محضر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را از اسارت (علیها السلام) فاطمه آن رهایی بخشید، و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد

حتی پوشش کافی (علیها السلام) در حدیثی که سابقاً از «حلیة الاولیاء» (تحت شماره 3) نقل کردیم، خواندیم که فاطمه زهرا عبای خود را به او داد تا خود را (صلی الله علیه وآله) در خانه برای آمدن میهمان های نامحرم نداشت که پیغمبر اکرم ببوشاند و آماده برای آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد

و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و (علیها السلام) داستان جهیزیه فاطمه و ارسنگی کامل اوست

تا آن جا که با یک دست گندم را برای پختن نان آسیاب می کرد، و با دست دیگر (علیه السلام) خدمات او در خانه علی: طفلش را در آغوش می گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست، گواه این معنا حدیث زیر است

2- ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کند

فاطمه دختر (3)؛ حَتَّى مَجَلَّتْ يَدُهَا، وَ رَبَّاءَ، وَ أُمَّرَ قُطْبُ الرَّحَى فِي يَدَيْهَا (صلی الله علیه وآله) لَقَدْ طَحَنَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ» آن قدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد، و ورم کرد، و آثار دستاس در دستش (صلی الله علیه وآله) رسول خدا «نمایان گشت

- در «مسند احمد» که از معروف ترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که: روزی بلال برای نماز 3 آمد، رسول خدا فرمود: چرا دیر آمدی؟ (صلی الله علیه وآله) صبح، دیر به خدمت پیغمبر

می گذشتم در حالی که با دست خود آسیاب می کرد، و کودکش گریان بود، (علیها السلام) عرض کرد: از کنار خانه فاطمه اگر اجازه فرمایی من آسیاب می کنم و شما کودک را آرام کنید، و اگر اجازه فرمایید من کودک را آرام می کنم و شما: گفتیم آسیاب کنید

او گفت : من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم؛ (و من مشغول آسیا کردن شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد.

فرمود (صلی الله علیه وآله) پیغمبر اکرم

(4). «فَرَحَمْتُهَا رَحِمَكَ اللَّهُ»

!تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند

در مقابل مشرکان (صلی الله علیه وآله) فضایل اخلاقی بانوی اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست، و (صلی الله علیه وآله) مگه، و آمدنش به میدان احد برای بستن زخم های پیغمبر اکرم در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد.

او از لحظه تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معناست:

و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت (علیها السلام) - در داستان تولد بانوی اسلام فاطمه زهرا 4: جهان - همچون مریم و... - به هنگام تولد او آمده است:

(5). «فَوَقَّعَتْ حَبِیْنِ وَوَقَّعَتْ عَلَی الْأَرْضِ سَاجِدَةً (علیها السلام) فَوُلِدَتْ فَاطِمَةً»

به این گونه فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد.

- مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است 5:

به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای (علیها السلام) روزی فاطمه دفن می کردند، و تنها پارچه ای بر او می افکندند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم.

اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده ام که با آن جنازه مردگان را حمل می کردند، سپس شاخه هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه ای را روی چوب های آن می افکندند، و بدن را درون آن می گذاردند، به گونه ای که بدن پیدا نبود.

آن را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من (علیها السلام) هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام ... (از دنیا رفتم مرا با آن بردارید

چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از (علیها السلام) و در ذیل همین حدیث آمده است: هنگامی که فاطمه (6)! بود (صلی الله علیه وآله) وفات پیغمبر اکرم

1 . حدید، آیه 23 .

2 . الصواعق المحرقة، صفحه 109 .

3 . حلیة الاولیاء، جلد 2، صفحه 41 .

4 . مسند احمد، جلد 3، صفحه 150 .

. ذخائر العقبی، صفحه 44 . 5

. همان مدرک، صفحه 54 . 6

محبت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبت ساده نیست، حتماً از عواملی سرچشمه می‌گیرد که مهم‌ترین آنها علم و به دخترش فاطمه زهرا، دلیلی است بر وجود این امتیازات (صلی الله علیه وآله) ایمان و تقواست، علاقه فوق العاده پیامبر بزرگ در این بانوی نمونه جهان

از این گذشته وقتی او می‌فرماید: «فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مدارک آن در بحث‌های گذشته بیان شد، این خود دلیل بر این است که او از نظر علمی نیز سرآمد همه زنان جهان بود.

وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده؛ رضای او رضای خدا، و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟ - که در روایات پیشین به آن اشاره شده بود.

علاوه بر همه اینها روایات مهمی در منابع معروف اسلامی وارد شده، که از مقام ارجمند علمی این بانوی بزرگ پرده بر می‌دارد مانند احادیث زیر:

نقل می‌کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود (صلی الله علیه وآله) - ابونعیم در حدیث از پیغمبر اکرم 1

«مَا خَيْرُ لِلنِّسَاءِ».

چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟

یاران ندانستند در جواب چه بگویند

آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید (علیها السلام) به سوی فاطمه (علیه السلام) علی

:بانوی اسلام گفت: «چرا نگفتی

«خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَوْنَهُنَّ».

(از همه بهتر این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را) (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند)

. عرض کرد (صلی الله علیه وآله) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم (علیه السلام) علی

«چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا» :پیامبر فرمود

. (علیها السلام) عرض کرد: فاطمه

(1). «او پاره وجود من است: إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي» :فرمود

با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشمن همه به (علیه السلام) این حدیث نشان می‌دهد که امیرمؤمنان استفاده (علیها السلام) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه (صلی الله علیه وآله) آن معترفند و باب مدینه علم پیغمبر اکرم علمی می‌کرد

می‌گوید: «او پاره ای از وجود من (علیها السلام) که بعد از بیان احاطه علمی فاطمه (صلی الله علیه وآله) این سخن پیغمبر تنها پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته اند، بلکه «بَضْعَةٌ» است» بیانگر این واقعیت است که منظور از

و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضیلت او نیز بود، و پرتوی از آن (صلی الله علیه و آله) فاطمه پاره ای از روح پیامبر خورشید و شعله ای از آن مشکات محسوب می شد.

به همان بیماری که به (علیها السلام) در «مسند احمد» از ام سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده : وقتی فاطمه 2 به (علیه السلام) وفاتش منتهی گشت، بیمار شد من از او پرستاری می کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر (علیها السلام) دنبال کاری رفته بود، فاطمه از آن ندیده بودم.

سپس فرمود: لباس های تازه ای برای من بیاور، لباس ها را آوردم و به او دادم، و او پوشید.

سپس فرمود: بستر من را در وسط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد، و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! [ام سلمی] من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلا می شتابم) در حالی که (2) اِپاک شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید.

این حدیث به خوبی نشان می دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آن که نشانه های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت، و از آن جا که هیچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشان می دهد که از سوی خدا به او الهام می شد.

آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشتگان آسمان با او سخن می گفتند.

به علاوه مطابق روایات گذشته حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد.

به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم (صلی الله علیه و آله) دخت گرامی پیامبر اسلام (علیها السلام) بنابر این فاطمه (3) سخن شود.

1. حلیة الاولیاء، جلد 2، صفحه 40 .

و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند «مسند احمد بن حنبل، جلد 6، صفحه 461. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابة» .
البتة دلائل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روایات شیعیه وضع دیگری دارد که در زندگی نامه آن بزرگوار قبلا بدان اشاره .
شد.

هنگامی که روح انسان قوی شود، و پرتوی از صفات الهی در جان او بیفتد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده اش به فرمان خدا در جهان تکوین اثر می گذارد و آنچه را او می خواهد همان می شود.

این همان ولایت تکوینی است که اولیای خدا از آن برخوردار بودند، و همان چیزی است که سرچشمه کرامات مختلف از عنایت الهی سهم وافری داشت و روایت زیر (علیها السلام) می باشد و معجزات انبیا مرحله عالی آن است، فاطمه زهرا :شاهد این مدعاست:

: بسیاری از مفسران اهل سنت مانند زمخشری و سیوطی در ذیل آیه شریفه

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (جِسَاب) ای پرسید: این را از هر زمان زکریا وارد محراب او می شد غذای مخصوصی در آن جا می دید(1): «کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد».

چند روز بود غذایی نخورده بود، و کار بر او مشکل (صلی الله علیه وآله) از جابرین عبدالله نقل کرده اند که: رسول خدا آمد و فرمود: (علیها السلام) شد، به منزل همسرانش سر زد هیچ کدام غذایی نداشتند، سرانجام به سراغ دخترش فاطمه دخترم! غذایی داری من تناول کنم زیرا گرسنه ام؟

!عرض کرد: نه بخدا سوگند

از نزد او خارج شد، زنی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای (صلی الله علیه وآله) هنگامی که رسول خدا هدیه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفی گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: بخدا سوگند رسول (علیها السلام) فاطمه را بر خود و فرزندانم مقدم می دارم (صلی الله علیه وآله) الله

و این در حالی بود که همه گرسنه بودند

فرستاد و از او دعوت کرد به خانه بیاید (صلی الله علیه وآله) حسن و حسین را به سراغ پیامبر

عرض کرد: فدایت شوم، چیزی خداوند برای ما فرستاده، و من آن را برای شما ذخیره کرده ام

فرمود: بیاور. و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد. هنگامی که پیغمبر سر ظرف را برداشت (صلی الله علیه وآله) پیامبر مملو از نان و گوشت بود، هنگامی که فاطمه آن را دید در تعجب فرو رفت، و فهمید این نعمت و برکتی است از سوی خدا، درود فرستاد (صلی الله علیه وآله) شکر آن را بجا آورد و بر پیامبر

فرمود: دخترم! این را از کجا آورده ای؟ (صلی الله علیه وآله) پیغمبر

:عرض کرد

بی حساب روزی این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد،: (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) «می دهد»

:شکر خدا را بجا آورد و این جمله را فرمود (صلی الله علیه وآله) پیامبر

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ شَبِيهَةً بِسَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد [مریم] شکر می کنم خدایی را که تو را شبیه

از نزد خداست: هنگامی که روزی خوبی نصیب او می شد از او سؤال می کردند: این از کجاست؟ می گفت

فرستاد، او آمد، و همگی از آن غذا خوردند، و بقیه همسران (علیه السلام) به سراغ علی (صلی الله علیه وآله) سپس پیغمبر! پیامبر نیز خوردند و همه سیر شدند، و هنوز ظرف غذا پر بود

(2) می گوید: من از آن برای تمام همسایگان فرستادم و خدا در آن برکت و خیر زیادی قرار داد (علیها السلام) فاطمه

و این نمونه ای از کرامات آن بزرگوار بود

زمخشری در «کشاف» و سیوطی در «در المنثور» ذیل آیه 37 سوره آل عمران، و ثعلبی در «قصص الانبیاء» صفحه 513 آن را نقل کرده اند.

ورود در بهشت، آن کانون عظیم رحمت الهی، دلیل روشنی بر سعادت یک انسان است، و اگر کسی پیش از همه وارد شود برترین فضیلت برای او اثبات می شود.

ثبت شده است (علیها السلام) برای فاطمه (صلی الله علیه وآله) در روایات معروف اهل سنت این افتخار از زبان پیغمبر اکرم

فرمود (صلی الله علیه وآله) -ذهبی در «میزان الاعتدال» آورده است که پیغمبر اکرم 1

«!نخستین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه است (1)؛ (علیها السلام) أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةَ».

:- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود 2

نخستین کسی که وارد بهشت (2)؛ أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَثَلُهَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ مَرْيَمَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ «می شود فاطمه دختر محمد است، و او در میان این امت همچون مریم در میان بنی اسرائیل است

از این گذشته از روایات معروف اسلامی استفاده می شود که ورود این بانوی بزرگ در صحنه محشر، و روانه شدن از آن جا به بهشت، با تشریفات بسیار باشکوهی که بیانگر عظمت فوق العاده مقام اوست انجام می گیرد، به احادیث زیر با هم

چنین نقل می کند (صلی الله علیه وآله) از پیغمبر اکرم (علیه السلام) -علی 3

دخترم: نُحَاسِرُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَيْهَا حُلَّةُ الْكِرَامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِمَاءِ الْحَيَوَانَ، فَتَنْظَرُ إِلَيْهَا الْخَلَائِقُ فَيَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا» فاطمه در قیامت محشر می شود در حالی که لباس کرامتی که با آب حیات عجین شده در تن دارد، و خلائق به سوی او

سپس در ذیل این حدیث می افزاید:

سرانجام او را با احترام تمام همانند عروس، در حالی که هفتاد هزار (3)؛ فَتُرْفَأُ إِلَى الْجَنَّةِ كَالْعَرُوسِ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ «از حوریان بهشتی اطراف او را گرفته اند، به بهشت می برند

در این زمینه چنین می خوانیم (صلی الله علیه وآله) -در حدیث دیگری از عایشه از پیغمبر اکرم 4

هنگامی که روز قیامت (4)؛ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! طَاطَبُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ «!برپا شود منادی صدا می زند: ای مردم! سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمد بگذرد

:- و در حدیث دیگری بعد از ذکر همین معنا آمده است 5

فاطمه با هفتاد هزار حورالعین به سرعت برق از آن جا عبور (5)؛ فَتَمُرُّ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَمَرِّ الْبُرَاقِ «(می کند (و به سوی بهشت می شنابد

می خوانیم: در آن شب که مرا به (صلی الله علیه وآله) و عجیب تر این که در کتاب «تاریخ بغداد» در حدیثی از پیامبر 6 معراج بردند دیدم این جمله ها بر در بهشت نوشته شده بود:

«لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَ فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلِيٌّ باغضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ خِدَاوَنَدِي جَزْ خَدَايِ يَغَانَه نِيَسْت، مُحَمَّدٌ رَسُولُ خَدَا، وَ عَلِيٌّ مَحْبُوبٌ پَرُورِدْگَارِ اسْت، وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ بَرْگَزِيدْگَان (6)؛ اللَّهُ».

!بیش باد، و کم مباد

-
1. میزان الاعتدال، جلد 2، صفحه 131.
 2. کنز العمال، جلد 6، صفحه 219.
 3. ذخائر العقبی، صفحه 48.
 4. تاریخ بغداد، جلد 8، صفحه 141.
 5. کنز العمال، جلد 6، صفحه 218.
 6. تاریخ بغداد، جلد 1، صفحه 259.

هر نامی معمولاً بیانگر چگونگی صاحب آن است، البته اگر نامگذاری بوسیله شخص حکیمی انجام گیرد.

بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است (علیها السلام) از احادیث بر می آید که نامگذاری فاطمه زهرا

از سوی دیگر «فاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای بازگرفتن کودک از شیر مادر است، سپس به هر گونه بریدن و جدایی اطلاق شده است.

اکنون ببینیم روایات اسلامی در این زمینه چه می گوید؟

آمده است که فرمود (صلی الله علیه وآله) در حدیثی از پیغمبر اکرم 1

او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتشدوزخ (1)؛ إِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ قَطَمَهَا وَ مُحَبِّبَهَا عَنِ النَّارِ».

از این تعبیر استفاده می شود که نامگذاری بانوی اسلام به این نام، از سوی خداوند صورت گرفته، و مفهومی این است که خدا وعده داده است او و کسانی که او را دوست دارند و در خط مکتب او باشند هرگز به دوزخ نروند.

فرمود (علیها السلام) به فاطمه (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که رسول الله (علیه السلام) در حدیث دیگری از علی 2

«ای فاطمه! آیا می دانی چرا فاطمه نامیده شده ای؟؛ يَا فَاطِمَةُ! أَتَدْرِينَ لِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ».

شما بفرمایید چرا نام او فاطمه است؟ فرمود! می گوید: من گفتم: ای رسول خدا (علیه السلام) علی

خداوند بزرگ او و فرزندانش را از آتش دوزخ در قیامت باز (2)؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَمَهَا وَدُرِّيَّتْهَا عَنِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»
«می دارد».

بدیهی است منظور از فرزندان در این جا فرزندی است که در خط این مادر بزرگ باشند، نه همچون پسر نوح که خطاب
«او از اهل تو نیست» (3)؛ (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) : شد

و به همین دلیل در بعضی از احادیث، «ذریه» و «محبان» هر دو با هم ذکر شده اند، و این که گمان کنیم مفهوم روایات فوق
این است که اگر آنها مرتکب انواع گناهان شوند و حتی کافر و مشرک باشند از عذاب الهی در قیامت در امانند، اشتباه
که اصل (صلی الله علیه و آله) بزرگی مرتکب شده ایم که با هیچ یک از معیارهای اسلامی نمی سازد، زیرا خود پیغمبر اکرم
:این شجره طیبه است صریحاً در قرآن مجید به این خطاب مخاطب شده است

اگر (به فرض محال) مشرک شوی، تمام اعمال تباه می شود و (4)؛ (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)»
«از زیانکاران خواهی بود».

و در جای دیگر می فرماید: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع
می کردیم» (5).

!آیا فرع زائد بر اصل ممکن است؟ آیا فرزندان رسول خدا از او برترند؟

البته هرگز پیغمبر نه راه شرک پویید، و نه - العیاذ بالله - دروغی بر خدا بست، در حقیقت یک درس بزرگ برای همه امت
است، تا بقیه حساب خود را برسند

و این منافات با مقام شامخ سادات و ارزش فوق العاده آنها در امت اسلامی ندارد

از سوی دیگر در میان عرب معمول است که علاوه بر اسم، کنیه ای نیز برای افراد انتخاب می کنند، اگر مرد باشد با
«أُمّ» «اب» شروع می شود و اگر زن باشد با

کنیه عجیبی دیده می شود که چشم انداز دیگری از عظمت (علیها السلام) در روایات اسلامی در میان کنیه های فاطمه زهرا
:فوق العاده آن حضرت را ترسیم می کند، به حدیث زیر گوش فرا دهید

- در «اسد الغابه» آمده است 3

«کنیه فاطمه ام ابیها (مادر پدرش!) بود (6)؛ كَانَتْ فَاطِمَةُ تُكْنَى أُمَّ أَبِيهَا»

(7). نیز نقل شده است (علیه السلام) این معنا در کتاب «استیعاب» از امام صادق

این تعبیر عجیب که نظیر آن درباره هیچ یک از زنان اسلام دیده نشده، نشان می دهد که این دختر با وفا آنچنان نسبت به
پدرش محبت می کرد که گویی «یک مادر» برای او بود

در همان کودکی مادر خود را از دست داد، ولی این دختر از همان خردسالی از (صلی الله علیه و آله) می دانیم پیغمبر اکرم
هیچ گونه محبت و دلسوزی درباره پدر بزرگوارش فروگذار نکرد

هم دختری دلسوز و فداکار و هم مادری مهربان و ایثارگر و هم یاری وفادار محسوب می شد که شواهد آن را در روایات
گذشته خواندیم

1. تاریخ بغداد، جلد 2، صفحه 331.
2. ذخائرالعقبی، صفحه 26.
3. هود، آیه 46.
4. زمر، آیه 65.

5. حاقه، آیه 44 تا 46.
6. اسد الغابه، جلد 5، صفحه 520.
7. استیعاب، جلد 2، صفحه 752.

داد که هر کدام (علیها السلام) به دخترش فاطمه زهرا (صلی الله علیه وآله) غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم و (علیها السلام) از دیگری گرانباتر و پرازش تر بود که بعضی از آنها در تاریخ ضبط شده مانند تسبیح حضرت زهرا بعضی را می نمی دانیم. یک هدیه به ظاهر مادی نیز به او داد و عجب این که این هدیه نیز به فرمان خدا صورت گرفت: چنانکه در حدیث زیر آمده است:

سیوطی نقل می کند: هنگامی که آیه شریفه

«! وحق نزدیکان را بپرداز (1): (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)»

(2). را صدا زد و سرزمین «فدک» را به او واگذار کرد (علیها السلام) فاطمه (صلی الله علیه وآله) نازل شد، پیغمبر

یک مسأله ساده نبود، (علیها السلام) البته چنانکه در فصل «ماجرای غم انگیز فدک» می آید، بخشیدن فدک به فاطمه و سندی برای تحکیم و تثبیت مقام والای این خانواده، و از این نظر (علیه السلام) پشتوانه ای بود برای مسأله ولایت علی یک هدیه معنوی نیز محسوب می شد.

تقریباً بدون هیچ گونه (صلی الله علیه وآله) ولی نظام حاکم که این مطلب را بخوبی درک کرده بود، بعد از رحلت پیامبر گرفت و جزء بیت المال کرد که خود (علیها السلام) فاصله زمانی، به استناد یک حدیث مجعول، فدک را از فاطمه زهرا داستانی بسیار طولانی و دردناک و عبرت انگیز دارد و می تواند به عنوان یک سند مهم اسلامی برای تجزیه و تحلیل تاریخ مورد استناد قرار گیرد (صلی الله علیه وآله) صدر اسلام و طوفان های بعد از پیامبر.

برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه شود.

* * *

ما را با محبت این بانوی بزرگ و پدر و همسر و فرزندان (صلوات الله علیهم اجمعین) زنده بدار، و با محبت آنها! خداوندا محشور گردان.

بار الها! به ما توفیق پیروی از مکتبشان، و اهدا به نور هدایتشان، و اقتدا به سنت پر بارشان مرحمت فرما

، آمین یا رب العالمین «وَأَجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ، وَ يَمَكْتُ فِي ظِلِّهِمْ، وَ يَهْتَدِي بِهُدَاهُمْ»

1. اسراء، آیه 26.
2. کنز العمال، جلد 2، صفحه 158; 288 در المنثور، ذیل آیه: میزان الاعتدال، جلد 2، صفحه 2.

خصوصاً، و اهل (علیها السلام) داستان فدک یکی از غم انگیزترین و پرغوغاترین داستان های زندگی فاطمه بانوی اسلام عموماً و تاریخ اسلام به طور گسترده و عام است، که آمیخته با توطئه های سیاسی، و فراز و نشیب های (علیهم السلام) بیت فراوانی می باشد و دریچه ای است برای حل قسمتی از معماهای مهم تاریخ صدر اسلام.

اما قبل از ورود در این بحث لازم است بدانیم:

قریه ای آباد و حاصلخیزی بود در سرزمین حجاز نزدیک: فدک» بطوری که بسیاری از مورخان و ارباب لغت نوشته اند» «خیبر» که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود، بعضی این فاصله را یکصد و چهل کیلومتر نوشته اند، و در آن و بعد از خیبر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت (1) چشمه ای جوشان و نخل های فراوانی بود.

منتقل شد، معروف چنین است که (صلی الله علیه و آله) در این که چگونه «فدک» این آبادی خرم و سرسبز به پیامبر اسلام بعد از آن که از فتح خیبر بازگشت خداوند رعب و وحشت را در قلوب اهل فدک که از (صلی الله علیه و آله) رسول خدا فرستادند و با او صلح کردند در برابر (صلی الله علیه و آله) یهودیان سرسخت بودند، افکند، آنها کسی را خدمت رسول خدا از آنها پذیرفت و این (صلی الله علیه و آله) واگذار کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) این که نیمی از «فدک» را به آن حضرت صلح را امضا فرمود.

شد، زیرا طبق صریح قرآن مجید چیزی که به دست مسلمین (صلی الله علیه و آله) به این ترتیب «فدک» خالصه رسول الله و به این (2) است، و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی شود (صلی الله علیه و آله) بدون جنگ بیفتد منحصرراً حق پیامبر فدک» را در اختیار گرفت و درآمد آن را در مورد و اماندگان در راه (ابن السبیل) و مانند «(صلی الله علیه و آله) ترتیب پیامبر آنها مصرف می کرد.

این سخن را یاقوت حموی در «معجم البلدان» و ابن منظور اندلسی در «لسان العرب» و عده ای دیگر در کتاب های خود آورده اند.

(3) طبری نیز در تاریخ خود و ابن اثیر نیز در کتاب «کامل» به آن اشاره کرده اند.

در حیات خود «فدک» را به بانوی اسلام فاطمه (صلی الله علیه و آله) این را نیز بسیاری از مورخان نوشته اند که پیامبر (4) بخشید (علیها السلام) زهرا

گواه روشن این و اگذاری این که بسیاری از مفسران از جمله مفسر معروف جلال الدین سیوطی از علمای معروف اهل سنت سوره اسراء، از ابوسعید خدری نقل کرده که: چون این آیه نازل شد رسول 16 در تفسیر «در المنثور» در ذیل آیه فاطمه را طلبید و فدک را به او بخشید، عبارت حدیث چنین است (صلی الله علیه و آله) خدا:

هنگامی که سخن خدای متعال: فاطمة فدکاً (صلی الله علیه و آله) اعطی رسول الله (وأت ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى « (علیها السلام) به فاطمه (صلی الله علیه و آله) نازل شد که: (ای پیامبر!) حق خویشاوندان نزدیک را بپرداز»، رسول خدا «فدک را بخشید».

(5) در ذیل همان آیه روایت دیگری از ابن عباس به همین مضمون نقل شده است.

در نهج البلاغه درباره فدک است که می فرماید (علیه السلام) شاهد زنده دیگر بر این مدعا گفتار امیرمؤمنان علی:

بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اطلت السماء، فسخت علیها نفوس قوم، وسخت علیها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم» آری، تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که (6)؛ الله «گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور و حاکم خداست».

و (علیه السلام) فدک در اختیار امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه و آله) این سخن به خوبی نشان می دهد که در عصر پیامبر و همسرش بانوی (علیه السلام) بود، ولی بعداً گروهی از بخیلان حاکم، چشم به آن دوختند، و علی (علیها السلام) فاطمه زهرا اسلام به ناچار از آن چشم پوشیدند، و مسلماً این چشم پوشی با رضایت خاطر صورت نگرفت، چرا که در این صورت خدا گفتن معنا ندارد «نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ» را به دآوری طلبیدن و

از علمای بزرگ شیعه نیز گروه زیادی روایات مربوط به این قسمت را در کتب معتبر خود آورده اند که از میان آنها علمای زیر را می توان نام برد:

مرحوم کلینی در «کافی»؛ و مرحوم صدوق؛ و مرحوم محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود؛ و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه»؛ و گروه فراوان دیگر در کتب تفسیر و تاریخ و حدیث، که ذکر همه آنها بسیار به طول می انجامد.

گرفتند (علیها السلام) اکنون ببینیم چرا و به چه دلیل فدک را از فاطمه

1. معجم البلدان، ماده فدک .

2. حشر، آیه 6 و 7 .

3. به کتاب جالب و جامع «فدک» نوشته علامه سید محمد حسن قزوینی حائری مراجعه شود .

4. بود (صلی الله علیه و آله) چون از آن پیغمبر .

الدر المنثور، جلد 4، صفحه 177. این حدیث را عده ای از روایت اهل سنت مانند بزار، ابویعلی، ابن مردویه و ابن ابی حاتم از ابوسعید خدری . 5. نقل کرده اند، به کتاب میزان الاعتدال، جلد 2، صفحه 288 و کنز العمال، جلد 2، صفحه 158 مراجعه شود

6. (نهج البلاغه، نامه 45. نامه معروف به عثمان بن حنیف .

مسأله ساده ای نبود که تنها مربوط به جنبه مالی باشد، بلکه جنبه (علیها السلام) گرفتند «فدک» از بانوی اسلام فاطمه زهرا بود، در حقیقت (صلی الله علیه و آله) اقتصادی آن تحت الشعاع مسائل سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر موضوع فدک را نمی توان از سایر حوادث آن عصر جدا نمود، بلکه حلقه ای است از یک زنجیر بزرگ، و پدیده ای است! از یک جریان کلی و فراگیر

:برای این غصب بزرگ تاریخ عوامل زیر را می توان برشمرد

یک امتیاز بزرگ معنوی برای آنها محسوب می شد، و این خود (صلی الله علیه و آله) - غصب فدک در دست خاندان پیامبر 1 به شمار می آمد، به (صلی الله علیه و آله) دلیل بر مقام و منزلت آنها در پیشگاه خدا و اختصاص نزدیکی شدید به پیامبر (وَأَنْتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ) خصوص این که در روایات شیعه و اهل سنت چنانکه در بالا گفتیم آمده است که به هنگام نزول آیه را فراخواند و سرزمین فدک را به او بخشید (علیها السلام) فاطمه (صلی الله علیه و آله) پیامبر

با این سابقه تاریخی سبب می شد که مردم سایر آثار (صلی الله علیه و آله) روشن است وجود فدک در دست خاندان پیامبر را نیز در این خاندان (صلی الله علیه و آله) به خصوص مسأله خلافت و جانشینی آن حضرت (صلی الله علیه و آله) پیامبر جستجو کنند، و این مطلبی نبود که طرفداران انتقال خلافت به کسان دیگر بتوانند آن را تحمل کنند

و خاندان او (علیه السلام) - این مسأله از نظر بعد اقتصادی نیز مهم بود، و روی بعد سیاسی آن اثر می گذاشت، چرا که علی 2 اگر در مضیقه شدید اقتصادی قرار می گرفتند توان سیاسی آنها به همان نسبت تحلیل می رفت، و به تعبیر دیگر وجود فدک در دست آنان امکاناتی در اختیارشان قرار می داد که می توانست پشتوانه مسأله ولایت باشد، همان گونه که اموال بود (صلی الله علیه و آله) پشتوانه ای برای پیشرفت اسلام در آغاز نبوت پیامبر اسلام (علیها السلام) خدیجه

در همه دنیا معمول است هر گاه بخواهند شخص بزرگ، یا کشوری را منزوی کنند او را در محاصره اقتصادی قرار می دهند که در تاریخ اسلام در داستان «شعب ابوطالب» و محاصره شدید اقتصادی مسلمین از سوی مشرکان قریش آمده است.

در تفسیر سوره «منافقین» ذیل آیه

«!اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند (1): (لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لُيَخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ)»

به توطئه ای شبیه همین توطئه از سوی منافقین اشاره شده که به لطف الهی در نطفه خفه شد، بنابراین جای تعجب نیست که بگیرند، و آنها را منزوی کرده و دستان را تهی (صلی الله علیه وآله) مخالفان بکوشند این سرمایه را از خاندان پیغمبر اکرم سازند.

و یا بخشش و هدیه آن حضرت به فاطمه (صلی الله علیه وآله). اگر آنها حاضر می شدند فدک را به عنوان میراث پیامبر 3 در اختیار آن حضرت قرار دهند راهی باز می شد که مسأله خلافت را نیز از آنها مطالب کند (علیها السلام) زهرا

این نکته را دانشمند معروف اهل سنت «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح «نهج البلاغه» به طرز ظریفی منعکس کرده است.

در ادعای مالکیت (علیها السلام) او می گوید: من از (استادم) «علی بن فارقی» مدرس مدرسه بغداد سؤال کردم: آیا فاطمه فدک صادق بود؟

گفت: آری

گفتم: پس چرا خلیفه اول فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود؟

او تبسمی کرد و کلام لطیف و زیبا و طنزگونه ای گفت، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت، گفت:

لَوْ أَعْطَاهَا الْيَوْمَ فَدَكًا بِمُجَرَّدِ دَعْوَاهَا لَجَانَّتْ إِلَيْهِ غَدًا وَ ادَّعَتْ لِرَوْجِهَا الْخِلَافَةَ وَ زَحَرَ حَتَّى مِنْ مَكَانِهِ، وَ لَمْ يُمَكِّنْهُ الْأَعْدَارُ وَ «اگر ابی بکر آن؛ الْمُدَافَعَةُ بَشَى لِأَنَّهُ يَكُونُ قَدْ أَسْجَلَ عَلَى نَفْسِهِ بِأَنَّهَا صَادِقَةٌ فِيمَا تَدَّعِيهِ، كَأَنَّ مَا كَانَ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَى بَيِّنَةٍ به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت برای همسرش (علیها السلام) روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه می کرد! و وی را از مقامش کنار می زد، و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که «هر چه را ادعا کند راست می گوید، و نیازی به بیینه و گواه ندارد (علیها السلام) فاطمه».

(2). سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعت است، هر چند استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد

این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنت، شاهد زنده ای جهت «بار سیاسی» داستان فدک است

و اگر به سرنوشت این قریه در طول تاریخ چند قرن آغاز اسلام بنگریم که چگونه دست به دست می گردید هر یک از خلفا موضع خاصی در برابر آن داشتند، این مسأله روشن تر می شود که در بحث آینده به خواست خدا به آن اشاره می کنیم.

1 . منافقون، آیه 8 .

2 . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 4، صفحه 78 .

بازگشت؟ (علیهم السلام) چگونه فدک به اهل بیت

سیر تاریخی فدک یکی از شگفتی های تاریخ اسلام است، هر یک از خلفا در برابر آن موضعی داشتند، یکی می گرفت و دیگری پس می داد، و این وضع آن قدر ادامه یافت تا این سرزمین به کلی ویران شد و بر باد رفت، برای پی بردن به فراز و نشیب هایی که در این روستای آباد پدید آمد کافی است مقطع های زیر را مورد توجه قرار دهیم:

1 منتقل شد (صلی الله علیه وآله). فدک در آغاز، چنانکه دانستیم، پس از سقوط خیبر از طریق مصالحه از یهودیان به پیامبر 1 بود و به حکم آیه، حق (صلی الله علیه وآله) اختیار آن بطور کامل با شخص پیامبر (... وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ) و به حکم آیه آن حضرت گردید.

2 به (وَأَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) آن را در حیات خود طبق دستور قرآن و آیه (صلی الله علیه وآله). طبق اسناد معتبر تاریخی پیامبر 2 (صلی الله علیه) بخشید، و به این ترتیب در اختیار دختر گرامی پیغمبر اسلام (علیها السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا قرار گرفت (وآله).

3 - در زمان خلیفه اول این آبادی غصب شد، و در اختیار حکومت وقت قرار گرفت، و آنها با سرسختی عجیبی در حفظ این 3 وضع کشیدند.

4 روش (علیهم السلام). این امر همچنان ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیغمبر 4 (علیها) ملایم تری داشت رسید، او به فرماندارش در مدینه «عمر بن حزم» نوشت که: فدک را به فرزندان فاطمه بازگردان (السلام).

فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده اند، به کدام گروه بازگردانم؟

: عمر بن عبدالعزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نگاشت

أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي لَوْ كُنْتُ إِلَيْكَ أَمْرُكَ أَنْ تَذْبَحَ شَاةً لَكُنْتُ إِلَىٰ أَجْمَاءٍ أَمْ قَرْنَاءٍ؟ أَوْ كُنْتُ إِلَيْكَ أَنْ تَذْبَحَ بَقْرَةً لَسَأَلْتُنِي مَا لَوْئَهَا؟ « هر گاه من ضمن نامه ای به تو دستور دهم گوسفندی ذبح کن، (1)؛ فَإِذَا وَرَدَ كِتَابِي هَذَا فَاقْسِمْهَا فِي وُلْدِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ وَالسَّلَامُ تو فوراً در جواب خواهی نوشت آیا بی شاخ باشد یا شاخدار؟!، و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می کنی رنگ آن «تقسیم کن (علیه السلام) هنگامی که این نامه من به تو می رسد فوراً فدک را بر فرزندان فاطمه از علی! چگونه باشد؟»

افتاد (علیها السلام) و به این ترتیب با یک چرخش بزرگ، فدک بعد از سالیان دراز به دست فرزندان فاطمه

5 - دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجدداً غصب کرد 5

6 - سرانجام بنی امیه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند، ابوالعباس سفاح خلیفه معروف عباسی آن را به عبدالله بن 6 بازگرداند (علیهم السلام) حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه

7 (- چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت (زیرا آنها قیامی بر ضد بنی عباس کردند 7

8 بازگرداند (علیهم السلام). مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را به فرزندان فاطمه 8

9 - موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین معنا را ادامه داد 9

و فاطمه (علیه السلام) و فرزندان علی (علیهم السلام) - مأمون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت پیغمبر 10 بازگرداند (علیها السلام) آن را با تشریفات به فرزندان فاطمه (علیها السلام) زهر را

در تاریخ آمده است که : مأمون به قثم بن جعفر فرماندار مدینه چنین نوشت

إِنَّهُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أُعْطِيَ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَدَكَ وَ تَصَدَّقَ عَلَيْهَا بِهَا، وَ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ أَمْرًا ظَاهِرًا مَعْرُوفًا عِنْدَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ فَاطِمَةُ تَدْعِي مِنْهُ بِمَا هِيَ أَوْلَى مِنْ صَدَقَ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ قَدْ رَأَى رَدَّهَا إِلَى وَرَثَتِهَا وَ تَسْلِيمِهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَدَكَ رَأَى بِه دَخْتَرِش (صلی الله علیه وآله) رسول خدا: زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ... وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ... لِيُقُوما بِهَا لِأَهْلِيهِمَا بود، سپس همواره (صلی الله علیه وآله) بخشید و این امری آشکار و معروف نزد اهل بیت پیامبر (علیها السلام) فاطمه مدعی آن بود و قول او از همه شایسته تر به تصدیق و قبول است، و من صلاح می بینم که آن را به (علیها السلام) فاطمه ورثه آن حضرت داده شود، و به محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله (نوه های امام زین العابدین) بازگردانی تا آنها به اهلیش «برسانند».

ابن ابی الحدید می گوید: مأمون برای رسیدگی به شکایات مردم نشسته بود، اولین شکایتی که به دست او رسید و به آن نگاه کرد مربوط به فدک بود، همین که شکایت را مطالعه کرد گریه نمود و به یکی از مأمورین گفت: صدا بزن و کیل کجاست؟ (علیها السلام) فاطمه

پیرمردی جلو آمد، و با مأمون سخن بسیار گفت، مأمون دستور داد حکمی را نوشتند و فدک را به عنوان نماینده به دست او سپردند (علیهم السلام) اهل بیت

هنگامی که مأمون این حکم را امضا کرد «دعبل» برخاست و اشعاری سرود که نخستین بیت آن این بود:

(2) !أَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمانِ قَدْ ضَجَّكَ *** بَرَدٌ مَأْمُونٍ هَاشِمًا فَدَكَ

چهره زمان خندان شد، چرا که مأمون فدک را به بنی هاشم بازگرداند

علیها (پیامبر فدک را به فاطمه: نویسنده کتاب فدک می نویسد: مأمون به اتکای روایت ابوسعید خدری که می گوید (3) بازگردانده شود (علیها السلام) بخشید، دستور داد فدک به فرزندان فاطمه (السلام)

در دل داشت، بار دیگر فدک را از فرزندان (علیهم السلام) - اما متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از اهل بیت 11 غصب کرد (علیها السلام) فاطمه

بازگرداند (علیها السلام) - فرزند متوکل به نام «منتصر» دستور داد که آن را مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسین 12

بدهی است روستایی که این چنین دست به دست بگردد، و هر روز بازیچه دست سیاستمداران کینه توز باشد، به سرعت رو به ویرانی می گذارد، و همین سرنوشت سرانجام دامن فدک را گرفت، و تمام آبادی آن ویران و درختانش خشک شد

ولی به هر صورت این نقل و انتقال ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیت خاصی داشتند، و هر کدام طبق روش سیاسی خود موضع گیری مخصوص و عکس العمل خاصی روی آن نشان می دادند

یا فرزندان او، پیش از آن که جنبه (علیها السلام) و اینها همه تأکیدی است بر آنچه قبلاً گفتیم که غصب فدک از بانوی اسلام اقتصادی داشته باشد، جنبه سیاسی داشت و هدف منزوی کردن آنها در جامعه اسلامی و تضعیف موقعیت و اظهار دشمنی با که بارها در طول تاریخ اسلام (علیهم السلام) بود، همان گونه که بازگرداندن فدک به اهل بیت (علیهم السلام) اهل بیت پیامبر صورت (صلی الله علیه وآله) تکرار شد «یک حرکت سیاسی» به عنوان اظهار همبستگی و ارادت به خاندان پیامبر می گرفت

در عصر متوکل عباسی قیل از آن که: اهمیت فدک در اذهان عمومی مسلمین تا آن اندازه بود که در بعضی از تواریخ آمده گرفته شود خرمای محصول آن را در موسم حج به میان حجاج می آوردند و آنها به (علیهم السلام) فدک از دست بنی فاطمه (4). عنوان تیمن و تبرک با قیمت گزافی آن را می خریدند

1. بلاذری، فتوح البلدان، صفحه 38 .

2. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 16، صفحه 217 .

3. قزوینی حانری، فدک صفحه 60 .

4. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 16، صفحه 217 .

از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ یک از امامان اهل بیت بعد از غصب نخستین، هرگز در امر فدک دخالت نکردند، نه در دوران حکومتش در این امر دخالتی کرد و نه امامان دیگر، و افرادی مانند عمر بن عبدالعزیز و یا (علیه السلام) علی بازگردانده شود، و این واقعاً سؤال انگیز (علیهم السلام) حتی مأمون خلیفه عباسی، پیشنهاد کردند که به یکی از ائمه اهل بیت است که این موضعگیری در برابر مسأله فدک به چه علت بود؟

در زمانی که تمام کشور اسلام زیر نگین او بود این حق را به صاحبان اصلی بازنگردانید؟ و یا چرا (علیه السلام) چرا علی می کرد فدک را به آن (علیه السلام) فی المثل مأمون که این همه اظهار ارادت - و لو ظاهراً - به امام علی بن موسی الرضا به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد؟ (علیهم السلام) حضرت تقدیم نکرد؟ بلکه بدست بعضی از نوه های زید بن علی بن الحسین

در پاسخ این سؤال مهم تاریخی می گوئیم:

آری، از آنچه در «در همان کلام کوتاهش همه گفتنی ها را گفته است، آن جا که می فرماید (علیه السلام) امام امیرمؤمنان زیر آسمان دنیاست تنها فدک در دست ما بود، عده ای نسبت به آن بخل ورزیدند، ولی در مقابل گروه دیگری سخاوتمندانه از آن صرف نظر کردند، و بهترین داور و حاکم خداست، مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که فردا به خاک سپرده شد» خواهیم شد.

آن بزرگوار عملاً نشان داد که فدک را به عنوان یک وسیله درآمد و منبع اقتصادی نمی خواهد، و آن روز هم که فدک از ناحیه او و همسرش مطرح بود برای تثبیت مسأله ولایت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت پیامبر بود، اکنون که کار از کار گذشته، و فدک بیشتر چهره مادی پیدا کرده، گرفتن آن چه فایده ای (صلی الله علیه وآله) اسلام دارد؟

سید مرتضی علم الهدی عالم و محقق بزرگ شیعه در این زمینه سخنی پر معنا دارد، می گوید: هنگامی که امر خلافت به رسید درباره بازگرداندن فدک خدمتش سخن گفتند، فرمود (علیه السلام) علی

من از خدا شرم دارم که چیزی را که ابوبکر منع کرد و (1): اِنِّی لَاسْتَحْیِی مِنْ اِللهِ اِنْ اُرِدَّ شَیْئًا مَعَهُ اَبُو بَکْرٍ وَ اَمْرًا عَمْرُءُ «! عمر بر آن صحنه نهاد، به صاحبان اصلیش بازگرداندن

در حقیقت با این سخن هم بزرگواری و بی اعتنایی خود را نسبت به فدک به عنوان یک سرمایه مادی و منبع درآمد، نشان (2): می دهد، و هم مانعین اصلی این حق را معرفی می کند

ابراز ارادت کنند، فدک را به (صلی الله علیه وآله) اما این که چرا بعضی از خلفا که ظاهراً می خواستند به خاندان پیامبر باز نگرداندند و مثلاً به نوه های زید بن علی یا افراد ناشناس دیگری به عنوان نمایندگی (علیهم السلام) ائمه اهل بیت تحویل دادند؟ این امر دو علت ممکن است داشته باشد (علیها السلام) بنی فاطمه:

هرگز حاضر به پذیرش فدک نبودند، چرا که این کار در آن زمان بیشتر جنبه مادی داشت تا (علیهم السلام) - ائمه هدی 1 معنوی، و شاید حمل بر علاقه به دنیا می شد، نه امتیازات معنوی؛ و به تعبیر دیگر قبول آن در آن شرایط برای ائمه کوچک بود (علیهم السلام) هدی.

علاوه بر این دست آنها را در مبارزه با خلفای جور می بست، چرا که هر زمان می خواستند مبارزه کنند فدک را مسترد می داشتند (همان گونه که در ماجرای پس گرفتن فدک از طرف ابوجعفر خلیفه عباسی از بنی الحسن در تاریخ آمده است که بعد از قیام بعضی از آنها بر ضد دستگاه خلافت، فدک را از همه گرفت).

گسترده نشود، همان طور که در داستان (علیهم السلام) - خلفای جور نیز ترجیح می دادند که امکانات مالی امامان اهل بیت 2 قائل (علیها السلام) هارون» مشهور است که وقتی به مدینه آمد احترام فوق العاده ای برای امام موسی بن جعفر» معروف شد به گونه ای که برای فرزندش مأمون تازگی داشت.

فرستاد، بسیار ناچیز بود، مأمون از این مسأله (علیه السلام) اما هنگامی که نوبت به هدایا رسید هدیه ای را که خدمت امام در شگفت شد، و هنگامی که علت را از پدر سؤال کرد او در جواب مطلبی گفت که حاصلش این بود: ما نباید کاری کنیم که آنها قدرت پیدا کنند، و فردا بر ضد ما قیام نمایند!

1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 16، صفحه 252 .
و هم احتمال اختلاف اندازی و ماجراجویی طرفداران غاصبین فدک داده می شد . 2 .

صلی الله علیه) از سوی پیغمبر (وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) طبق آیه (صلی الله علیه وآله) فدک - چنانکه گفتیم - در زمان رسول الله واکذار شد، این مطلبی است که نه تنها مفسران شیعه بلکه جمعی از علمای اهل سنت نیز (علیها السلام) به فاطمه زهرا (وآله از صحابی معروف ابوسعید خدری نقل کرده اند که اسناد آن را قبلاً بیان کردیم.

را از آن بیرون (علیها السلام) حکومت وقت دست روی آن گذارد، نمایندگان فاطمه (صلی الله علیه وآله) بعد از رحلت پیامبر و سمهودی در «وفاء الوفاء» و ابن ابی «کرد، این مطلبی است که ابن حجر دانشمند معروف اهل سنت در کتاب «صواعق الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده اند.

بانوی اسلام برای گرفتن حق خود از دو راه وارد شد:

صلی الله) به او، و دیگر از طریق ارث (هنگامی که مسأله هدایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نخست از طریق هدیه پیامبر (مورد قبول واقع نگشت) علیه وآله.

و امّ ایمن را به عنوان گواه نزد خلیفه اول دعوت نمود، ولی خلیفه (علیه السلام) در مرحله اول بانوی اسلام امیرمؤمنان علی به این بهانه که شاهد برای اثبات این دعاوی باید دو مرد باشد این شهود را نپذیرفت.

که فرموده است: «ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم، و هر (صلی الله علیه وآله) سپس به ادعای حدیثی از رسول خدا نیز سرباز زد»، از قبول پیشنهاد «ارث(1)» چه بعد از ما بماند صدقه خواهد بود.

در حالی که در یک بررسی اجمالی روشن می شود که نظام حاکم غاصب در این عمل خود مرتکب ده خطای بزرگ شد که فهرست وار در این جا مطرح می کنیم، هر چند شرح آن نیاز به بحث فراوان دارد:

ذو الید» بود، یعنی ملک فدک در تصرف او بود، و از نظر تمام قوانین اسلامی و قوانین موجود « (علیها السلام) - فاطمه 1 در میان عقلای جهان هیچ گاه از «ذو الید» مطالبه شاهد و گواه نمی شود مگر این که دلیلی بر باطل بودن «ید» و تصرف او اقامه گردد.

فی المثل اگر کسی در خانه ای ساکن و مدعی مالکیت آن باشد، مادام که دلیلی بر نفی مالکیت او اقامه نشده، نمی توان آن را از دست وی بیرون کرد، و هیچ جهتی ندارد که شاهد و گواهی بر مالکیت خود اقامه کند، بلکه همین تصرف (خواه بوسیله خود او باشد یا نمایندگان او) بهترین دلیل بر مالکیت است.

به تنهایی در این مسأله کافی بود، چرا که او به شهادت آیه شریفه (علیها السلام) - شهادت بانوی اسلام 2

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (2); (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) «دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

و نیز به شهادت حدیث مشهور کسا که در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت و کتب صحاح آنها نقل شده، معصومه است، و دور نموده، (علیهم السلام) و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلی الله علیه و آله) خداوند هر گونه رجس و پلیدی را از پیامبر و از هر گناه پاک ساخته است، چنین کسی چگونه ممکن است شهادت و ادعایش مورد تردید و گفتگو واقع شود؟

نیز به تنهایی کافی بود، چرا که او نیز دارای مقام عصمت است، و علاوه بر آیه (علیه السلام) - شهادت و گواهی علی 3 تطهیر و آیات و روایات دیگر، بر این معنای، حدیث معروف:

علی با حق است و حق با علی است و هر جا او باشد حق با (3); (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ) «اوست».

!دور می زند، ولی شهادت او پذیرفته نیست؟ (علیه السلام) کفایت می کند، چگونه حق بر محور وجود علی

که سنی و شیعه آن را نقل کرده اند گواهی او را رد (صلی الله علیه و آله) چه کسی جرأت می کند در برابر این سخن پیامبر اِکند؟

- شهادت امّ ایمن نیز به تنهایی کفایت می کرد، زیرا همان گونه که ابن ابی الحدید نقل می کند 4:

فرمود من از اهل بهشتم! (اگر این را قبول (صلی الله علیه و آله) امّ ایمن به آنها گفت: آیا شما شهادت نمی دهید که پیغمبر (4). (دارید پس چگونه شهادت را رد می کنید؟

- از همه اینها گذشته علم حاکم هنگامی که از قرائن مختلف (قرائن حسی یا شبیه حس) حاصل گردد برای داور کفایت 5 می کند، آیا مسأله تصرف و ید از یکسو، و شهادت این شهود که هر یکبه تنهایی شهادتشان برای اثبات حق کافی بود از سوی دیگر، ایجاد علم و یقین نمی کند؟

- حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شکل دیگر و به معنای دیگر است، نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده یا تفسیر 6 - نموده اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده:

پیامبران در هم و دیناری از خود (5); (إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا كَنْ وَلَا رِثًا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ) به یادگار نگذارند، بلکه میراث پیامبر علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش آنها سهم بیشتری بگیرد ارث بیشتری را «برده است».

این ناظر به میراث معنوی پیامبران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد، این همان است که در روایات دیگر آمده :

«دانشمندان وارثان پیامبرانند؛ الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»

مخصوصاً جمله «ما ترکناه صدقه» چیزی است که قطعاً در ذیل حدیث نبوده، مگر ممکن است حدیثی برخلاف صریح قرآن صادر شود (صلی الله علیه و آله) از پیغمبر!

زیرا قرآن مجید در آیات متعددی گواهی می دهد که انبیا ارث گذاشتند، و در این آیات قرائن روشنی وجود دارد که منظور تنها میراث معنوی نبوده، بلکه میراث مادی را نیز شامل می شده است.

در برابر مهاجرین و (صلی الله علیه و آله) در خطبه معروفش که در مسجد پیامبر (علیها السلام) لذا بانوی اسلام فاطمه زهرا انصار ایراد فرمود به این آیات تمسک جست و احدی از مهاجرین و انصار آن را انکار نکرد.

اینها همه گواه بر نادرست بودن حدیث فوق است.

آن را نشنیده بودند، و سراغ خلیفه (صلی الله علیه و آله) - اگر این حدیث صحیح بود چگونه هیچ یک از همسران پیامبر 7 (6) مطالبه کردند (صلی الله علیه و آله) آمدند و سهم خود را از میراث پیامبر

بازگرداندند، نامه ای (علیها السلام) - اگر این حدیث صحیح بود چرا سرانجام خلیفه طی نامه ای دستور داده فدک را به فاطمه 8 (7) که خلیفه دوم آن را گرفت و پاره کرد

- وانگهی اگر این حدیث واقعیتی داشت، و می بایست فدک به عنوان صدقه بین مستحقین تقسیم گردد، پس چرا خلیفه دوم 9 و عباس فرستاد و حاضر شد فدک را در (علیه السلام) در زمان خود - هنگامی که کار از کار گذشته بود - به سراغ علی (3) اختیار آنها بگذارد، که در تواریخ اسلام مشهور است

بعد از ماجرای (علیها السلام) - در کتاب های معتبر و معروف شیعه و اهل سنت آمده است که بانوی اسلام فاطمه زهرا 10 «منع فدک نسبت به آن دو غضب کرد و فرمود: «من یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت»

(4) با اندوه فراوان چشم از جهان پوشید (علیها السلام) و این امر ادامه یافت تا فاطمه زهرا

در منابع اسلامی مشهور است که فرمود (صلی الله علیه و آله) در حالی که این حدیث نیز از پیامبر

(5) «مَنْ أَحَبَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي»

هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته؛ هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود کرده؛ و هر کس او را به «خشم آورد، مرا به خشم آورده است»

آیا با این حال می توان حقی را که فاطمه مطالبه می نمود از او منع کرد، و به حدیثی که اثری از آثار صدق در آن نیست در مقابل نص کتاب الله که می گوید وارثان انبیا از آنها ارث می برند استناد جست؟

به هر حال هیچ گونه توجیهی برای مسأله غصب فدک نمی توان یافت و هیچ دلیل موجهی برای این کار وجود ندارد

. (علیها السلام) از یک سو ید مالکانه فاطمه زهرا

از سوی دیگر شهود مطمئن و معتبر

(از سوی سوّم شهادت کتاب الله (قرآن مجید

و از سوی چهارم روایات مختلف اسلامی، همگی گواه صدق ادعای بانوی اسلام بر حقّ مسلم او در فدک بودند

از همه اینها گذشته عموماً آیات ارث که به همه مردم حق می دهد از پدران و مادران و بستگان خود ارث ببرند، و مادام که دلیل معتبری بر تخصیص این عموماً در کار نباشد نمی توان از این حکم اسلامی چشم پوشید، گواه دیگری محسوب می شود.

1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 16، صفحه 228. این حدیث را حموی در معجم البلدان نیز نقل کرده است.

2. سیره حلبی، جلد 3، صفحه 391.

3. صحیح بخاری، باب فضل الخمس؛ و کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر، صفحه 9.

4. ابن قتیبّه، الامامة و السياسة، صفحه 14.

5. صحیح بخاری، باب فضل الخمس؛ و کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر، صفحه 9.

فدک - همان گونه که گفتیم - ظاهراً روستایی بود در نزدیکی خیبر، خرّم و سرسبز و حدود آن چیزی نبود که بر کسی مخفی : عرض می کند (علیه السلام) و پوشیده باشد اما عجب این که هنگامی که هارون الرشید به امام موسی بن جعفر

«!حدود فدک را معلوم کن تا آن را به تو بازگردانم؛ حُدَّ فِدْكَأ حَتَّى أَرُدَّهَا إِلَيْكَ»

از گفتن پاسخ ابا می کند، هارون پیوسته اصرار می ورزد (علیه السلام) امام

می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گفت (علیه السلام) امام

هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است؟

!فرمود: اگر من حدود آن را بازگویم مسلماً تو موافقت نخواهی کرد (علیه السلام) امام

(سوگند که حدودش را بیان کن، خواهم داد ((صلی الله علیه وآله)) هارون گفت: بحق جدّت (پیامبر

!فرمود: اما حدّ اوّل آن سرزمین عدن است (علیه السلام) امام

...! هنگامی که هارون این سخن را شنید چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب، عجب

!فرمود: و حدّ دوّم آن سمرقند است (علیه السلام) امام

آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت

!فرمود: و حدّ سوّم آفریقا است (علیه السلام) امام

...! در این جا صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شد و گفت: عجب

!فرمود: و حدّ چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است (علیه السلام) امام

هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده، برخیز جای ما بنشین و بر مردم حکومت کن! (اشاره به این که آنچه گفتی (مرزهای تمام کشور اسلام است).

فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم هرگز آن را نخواهی داد (علیه السلام) امام

(1). را به قتل برساند (علیه السلام) این جا بود که هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر

این حدیث پرمعنا دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است، و نشان می دهد آنچه در این زمینه بوده، و اگر هارون می خواست فدک را تحویل بدهد باید (صلی الله علیه و آله) مطرح بوده، غصب مقام خلافت رسول الله ممکن است هر زمان قدرت (علیه السلام) دست از خلافت بکشد، و همین امر او را متوجه ساخت که امام موسی بن جعفر پیدا کند و او را از تخت خلافت فرو کشد، و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت

. مجلسی، بحارالانوار، جلد 7، صفحه 106 . 1

داستان غم انگیز فدک و طوفان هایی که این روستای ظاهراً کوچک را در طول تاریخ اسلام در برگرفته، به خوبی نشان از متن حکومت و خلافت اسلامی و نادیده (صلی الله علیه و آله) می دهد که توطئه بزرگی برای کنار زدن اهل بیت پیامبر گرفتارن مقام ولایت و امامت در جریان بود، توطئه ای حساب شده و در تمام ابعاد

را از هر نظر (علیه السلام) بازیگران سیاسی از آغاز و مخصوصاً در عصر بنی امیّه و بنی عباس سعی داشتند اهل بیت منزوی کنند، و هر امتیازی را که ممکن است به پیروزی آنها منتهی گردد از دستشان بگیرند، حتی آن جا که شرایط ایجاب می کرد از نام و عنوان آنها استفاده می نمودند ولی بازگرداندن حقشان به آنها مضایقه داشتند

می دانیم عصر بنی عباس و بنی امیّه وسعت کشور اسلامی و حجم ثروت و ذخایر بیت المال به قدری زیاد بود که در تاریخ جهان بی سابقه یا کم سابقه بود، و با این حال روستای فدک در برابر آن اصلاً به حساب نمی آمد، اما باز ملاحظات شیطنت آمیز به آنها اجازه نمی داد که این حق را به صاحبانش بازگردانند و به بازیگری با فدک پایان دهند

را از یک سو، و (صلی الله علیه و آله) داستان فدک در حقیقت ورقی است از تاریخ اسلام که مقام و منزلت خاندان پیامبر مظلومیت آنها را از سوی دیگر، و توطئه هایی را که از سوی دشمنان بر ضد آنها طرح شده بود از سوی سوّم نشان می دهد

اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتَنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ) وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ وَ الْعَنْ اَعْدَائَهُمْ اَجْمَعِينَ

طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز (صلی الله علیه وآله) بعد از رحلت پیامبر اسلام «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک - که از « روی مصالح مهمی واکذار شده بود - از طرف نظام (علیها السلام) به دخترش فاطمه (صلی الله علیه وآله) سوی پیامبر اسلام (1) حاکم صادر شد

که می دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی (علیها السلام) فاطمه و گرایش به برنامه های جاهلی می کند، و (صلی الله علیه وآله) را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنت پیامبر و محاصره اقتصادی یاران جانباز (علیه السلام) از سوی دیگر مقدمه ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق (علیه السلام) علی «اما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم؛ نحن معاشر الانبیاء لا نورث» مغضوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول از ادای این حق سر باز می زد.

برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده های (علیها السلام) بانوی اسلام سیده زنان عالم مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه های ادامه این غصب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست های تجاوزکارانه آشکار سازد.

او بی اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه در برابر مهاجرین ایراد نمود که (صلی الله علیه وآله) داد، و به بهانه «غصب فدک» خطبه بسیار غرابی در مسجد پیامبر بسیاری از حقایق در آن افشا شد.

و حکومت اسلامی را از (صلی الله علیه وآله) این خطبه، هشدار کوبنده ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر مسیر اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند.

زننگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می طپید، و از آینده این آیین پاک بیمناک بودند».

صلی الله علیه (اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا» بی خبر بودند، و جنب و جوش های مرموز آنان را نادیده می گرفتند) و آله

که (صلی الله علیه وآله) وصی و جانشین پیامبر اکرم (علیه السلام) فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی» را درباره او نادیده گرفته بودند «گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه های مؤکد «رسول الله

احقاق حق مظلومانه ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غصب می شود و سکوت مسالمت آمیز را بر فریادهای « کوبنده و بیدارگر ترجیح می دهند.

بتندر سهمگینی بود» که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند».

طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را - هر چند موقتاً - بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد».

و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت.

در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده ترین مسائل مربوط به «توحید» و (علیها السلام) تحلیل های عمیق بانوی اسلام است «مبدأ» و «معاد

برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل (صلی الله علیه وآله) تقسیری که دختر گرامی پیامبر (علیها السلام) داشته است (علیها السلام) روشنی است بر این که فاطمه

تراوش کرده، نشان این است که او بانویی (علیها السلام) حماسه های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است

در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند بیانگر این واقعیت است که (علیها السلام) لحن گیرای بانوی اسلام بود، به گونه ای که این خطبه غرّاً، (علیه السلام) او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی را در نهج البلاغه تداعی می کند، و دوش به دوش آن پیش می رود، و نشان می دهد که (علیه السلام) خطبه های علی این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و (علیها السلام) دخترش زینب مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیه افکند و پایه های کاخ حکومت غاصبانه آنها را متزلزل ساخت و بذره های انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائر در قلوب مردم کوفه و شام پاشید.

در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه (علیها السلام) موشکافی های فاطمه دوران جاهلیت عرب با زندگی آن ها بعد از ظهور اسلام، درس های بزرگی به رهروان راه حق می دهد، و آن ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می بخشد.

را در برابر رژیم حاکم (صلی الله علیه وآله) با این خطبه موضع خاندان پیامبر (علیها السلام) و مهم تر از همه این که فاطمه روشن ساخت، و میرا بودن ساحت مقدس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده ! این خطابه بزرگ و پرمحتوا همین بود، کافی بود

چنانکه گفتیم «فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودند و پیوسته همچون سایر یهودیان «مدینه» 1 . و «خیبر» بر صد اسلام توطئه می کردند

در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک و اگذار کردند (صلی الله علیه وآله) وارد شدند، نیمی از سرزمین و باغات خود را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند.

- طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت - سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش (صلی الله علیه وآله) پیامبر گرامی غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر (صلی الله علیه وآله) بخشید ولی بعد از پیامبر (علیها السلام) فاطمه را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که بازاران علی (علیه السلام) علی واهی آن را به نفع بیت المال - و در حقیقت به نفع خود - مصادره کردند.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین و عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

این خطبه از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، و برخلاف آنچه بعضی خیال می کنند، هرگز خبر واحد نیست، و از جمله منابعی که این خطبه در آن آمده است منابع زیر است:

- ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند معروف اهل سنت در «شرح نهج البلاغه» در شرح نامه «عثمان بن حنیف» در فصل 1 را نقل کرده است؛ او تصریح می کند: اسنادی را که من برای (علیها السلام) اول، اسانید مختلف خطبه بانوی اسلام فاطمه ! این خطبه در این جا آورده ام از هیچ یک از کتب شیعه نگرفته ام

سپس اشاره به کتاب معروف «سقیفه» از «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» - که از محدثان بزرگ و معروف اهل سنت است - کرده که او در کتاب خود از طرق کثیری این خطبه را نقل نموده است. ابن ابی الحدید تمام این طرق را در شرح نهج البلاغه آورده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آن صرفنظر می کنیم.

با جمعی از زنان قریش (علیها السلام) سپس اضافه می کند: هنگامی که حکومت وقت تصمیم بر غصب فدک گرفت فاطمه بود و خطبه ای طولانی ایراد (صلی الله علیه وآله) به سوی مسجد آمد در حالی که راه رفتنش درست همانند راه رفتن پیامبر کرد.

نامبرده سپس همان خطبه معروف و مشهور را نقل می کند؛ هر چند عبارت این خطبه در نقل ها کمی متفاوت است.

ابوبکر احمد بن عبدالعزیز آورده «- علی بن عیسی اربلی نیز در کتاب «کشف الغمه» این خطبه را از همان کتاب «سقیفه 2 است.

3- مسعودی در «مروج الذهب» اشاره اجمالی به خطبه مزبور دارد.

نقل (صلی الله علیه وآله) - سید مرتضی عالم بزرگ و مجاهد شیعه در کتاب «شافی» این خطبه را از عایشه همسر پیامبر 4 کرده است.

5- محدث معروف مرحوم صدوق بعضی از فرازهای آن را در کتاب «علل الشرایع» ذکر نموده است.

6- فقیه و محدث بنام مرحوم شیخ مفید نیز بخشی از خطبه را روایت کرده است.

7- سید ابن طاووس در کتاب «طرائف» قسمتی از آن را از کتاب «المناقب» احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی که از 7 معاریف اهل سنت است از عایشه نقل می کند.

8(1)- مرحوم طبرسی صاحب کتاب «احتجاج» آن را بطور «مرسل» در کتاب خود آورده است.

است، تا آن جا که نقل می کنند بسیاری از (علیهم السلام) به هر حال این خطبه تاریخی از خطبه های معروف اهل بیت متعهدان شیعه فرزندان خود را همواره توصیه به حفظ این خطبه می کردند، تا با گذشت زمان گرد و غبار نسیان بر آن ننشیند، و از سوی دشمنان مغرض زیر سؤال قرار نگیرد.

هم اکنون نیز سزاوار است نسل جوان برومند این حماسه بزرگ را به خاطر بسپارند و به آیندگان منتقل کنند.

مجلسی، بحار الانوار، جلد 8، صفحه 108، چاپ قدیم . 1

این خطبه غرّا و کم نظیر در حقیقت از هفت بخش تشکیل می شود و بر هفت محور دور می زند که هر کدام هدف روشنی را تعقیب می کند و باید جداگانه مورد توجه قرار گیرد:

بخش اوّل: تحلیل فشرده و عمیقی پیرامون مسأله توحید و صفات پروردگار و اسمای حسنی و هدف آفرینش است.

و مسؤولیت ها و ویژگی ها و اهداف او مورد بحث قرار گرفته (صلی الله علیه و آله) در بخش دوم: مقام والای پیامبر

بخش سوم: از اهمیت قرآن مجید و عمق تعلیمات اسلام، فلسفه و اسرار احکام، و پند و اندرزهایی در این رابطه سخن می گوید.

را به این (صلی الله علیه و آله) ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول الله (علیها السلام) در بخش چهارم: بانوی اسلام دست آنها را گرفته و به گذشته نزدیک جاهلی خود، برای یک (علیها السلام) امت بازگو می کند، و در این جا بانوی اسلام دیدار عبرت انگیز، و مقایسه با وضعیتشان بعد از اسلام، و گرفتن درس از این دگرگونی، رهنمون می شود.

و حرکت و تلاش حزب منافقین را برای محو (صلی الله علیه و آله) در بخش پنجم: حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر اسلام بازگو کرده است.

بخش ششم: از غصب فدک و بهانه های واهی که در این زمینه داشتند، و پاسخ به این بهانه ها سخن می گوید.

استمداد (صلی الله علیه و آله) و سرانجام در بخش هفتم: به عنوان یک اتمام حجت از گروه انصار و اصحاب راستین پیامبر می کند و گفتار خود را با تهدید به عذاب الهی پایان می دهد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَ النَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمومِ نَعَمِ ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوغِ آلاءِ أَسْدَاهَا، وَ تَمَامِ مِثْنِ «
!والاها

جَمَّ عَنِ الْأَحْصَاءِ عَدَدُهَا، وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا، وَ تَفَاوَتَ عَنِ الْأَدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَ نَدْبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَالِهَا، وَ تَتَّى بِالنَّدْبِ إِلَى امْتَالِهَا.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلُهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولُهَا، وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولُهَا.

الْمُتَنِّعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيُئُهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفْتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيئُهُ.

إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلُهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلا أَحْتِدَاءِ امْتِلَةِ امْتَلَتْهَا.

كَوْنَهَا بِفُدْرَتِهِ وَ دَرْنَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَايِدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَنْبِيئًا لِحِكْمَتِهِ، وَ تَنْبِيئًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِفُدْرَتِهِ، وَ تَعَبُّدًا لِبِرِّيئِهِ وَ إِعْزَازًا لِذَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ النُّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

ترجمه:

خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم، و بر توفیقانش شکر می کنم، و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می خوانم.

بر نعمت های گسترده ای که از آغاز به ما داده

و بر مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده

و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته

نعمت هایی که از شماره و احصا بیرون است

و بخاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست.

و انتهای آن از ادراک انسان ها خارج است.

بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فراخوانده

و خلاق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده

و آنان را برای بدست آوردن همانند آنها تشویق فرموده

و من شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست

بی مثال است، و شریک و مانند ندارد

این سخنی است که روح آن اخلاص است، و قلوب مشتاقان با آن گره خورده، و آثار آن را در افکار پرتوافکن شده

خدایی که رؤیتش با چشم ها غیر ممکن است، و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدّسش برای عقل و اندیشه ها ممتنع است

موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی آن که چیزی پیش از آن وجود داشته باشد

و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن که الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد

آنها را به قدرتش تکوین نمود، و به اراده اش خلقت کرد، بی آن که به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فایده ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود

جز این که می خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد

مردم را به اطاعتش دعوت کند

قدرت بی پایان خود را از این دریچه نشان دهد

خلاق را به عبودیت خود رهنمون گردد

و دعوت پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریح قوت بخشد

سپس برای اطاعتش پاداش ها مقرر فرموده، و برای معصیتش کیفرها

تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد، و به سوی باغ های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد»

در بخش آغازین خطبه مسائلی به چشم می خورد که شایسته دقت است

- با توجه به این حقیقت که نعمت های پروردگار سراسر وجود ما را احاطه کرده و از فرق تا قدم در آن غرق شده ایم، 1 - همین امر حس شکرگزاری را در ما زنده کرده و به معرفت ذات پاکش دعوت می کند.

این همان است که علمای علم کلام - عقاید - تحت عنوان «وجوب شکر منعم» در مسأله خداشناسی و وجوب معرفت الله روی آن تکیه می کنند.

- اگر خداوند بندگان را به شکر نعمت هایش دعوت کرده، نه به خاطر نیاز اوست، بلکه برای آن است که بندگان از این 2 - طریق شایستگی بیشتر کسب کنند و مشمول نعمت های افزونتری گردند - دقت کنید.

- بندگان از ادای حق شکر او عاجزند، چرا که توفیق شکرگزاری او خود نعمت تازه ای است، و ابزار شکرش - فکر و 3 - دست و زبان - همه از نعمت های اویند، بنابراین جز اعتراف به عجز، کاری از آنها ساخته نیست.

بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که بجای آورد

- روح توحید همان اخلاص است، پاک کردن روح از غیر خدا، و دل دادن در گرو محبت او و سر نهادن بر فرمانش، و 4 - خلاصه هر چه در مخالفت با اوست بدست فراموشی سپردن و هر چه غیر اوست به طاق نسیان زدن!

- در حقیقت توحید در سرشت آدمیان از آغاز نهفته است، و این نور الهی در اعماق جان همه انسان ها می درخشد، و هر 5 - کس در باطن خویش فریاد «الله اکبر» را می شنود و به همین دلیل به هنگام وزش طوفان های سخت زندگی و پاره شدن پرده های غفلت و بی خبری از هر زمان آشکارتر می درخشد، و هر کس را بی اختیار به سوی خود جذب می کند و «لا اله الا هو» می گوید.

: - نه کنه ذاتش با اندیشه های ژرف درک می شود که 6

(1). «كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ يَاوْهَامِكُمْ فِي اَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ مَّصْنُوعٍ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ اِلَيْكُمْ»

: و نه بر کنه صفاتش کسی راه می یابد. بنابراین همه باید اعتراف کنیم که

(2). «وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»

تو را چنانکه حق معرفت توست نشناختیم

(3). «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»

و آن گونه که شایسته عبودیت توست پرستش نکردیم

- یکی از مسائل مهم در امر خلقت این است که در آغاز، ماده ای وجود نداشت که خداوند این جهان را از ماده های پیش 7 - ساخته ای بیافریند، بلکه آفرینش بعد از عدم محض صورت گرفت، و این خلقت مخصوص به ذات پاک خداوند است که حتی تصور آن برای گروهی مشکل است.

- مسأله مهم دیگر در آفرینش این است که صورتگران همیشه در تصویر و نقش آفرینی خود از امور طبیعی الهام 8 - می گیرند، و گاه شکل های مختلفی را به هم می آمیزند و شکل جدیدی را ابداع می کنند، اما خداوند ابداعگری است که بدون هیچ طرح و الگوی قبلی، جهان را صورت بندی کرده و ترسیم نموده است.

آمده، بی نیازی مطلق خداوند از همه چیز (علیها السلام)- بحث مهم دیگری که در این بخش از خطبه تاریخی بانوی اسلام 9 است.

بدیهی است وجودی که از هر نظر نامتناهی و بی پایان است نیاز در ذات پاک او راه ندارد، چرا که «نیاز» دلیل بر متصور است، نه ذات بی انتهای حق «کمبود» است و کمبود تنها در موجودات «ممکن

- و بالاخره مسأله مهم دیگری که در این بخش مطرح شده «هدف از آفرینش» است که بانوی اسلام در عبادات کوتاهش 10 :آن را در چند جمله پر معنا خلاصه کرده است:

الف) آشکار ساختن حکمت بی پایان خداوند

ب) دعوت بندگان به اطاعت او

ج) نشان دادن قدرت نامحدود او

د) فراخواندن بندگان به عبودیتش

هـ) قوت بخشیدن به پیامبران

برای آفرینش بیان فرموده، و قابل توجه این که این اهداف لازم و (علیها السلام) اینها اهداف مختلفی است که حضرت زهرا ملزوم یکدیگرند، وقتی که بندگان آثار قدرت و حکمت پروردگار را در پهنه عالم هستی دیدند مجذوب طاعت او می شوند، و به عبودیتش روی می آورند و مدارج کمال را می پیمایند

از سوی دیگر هنگامی که پیامبران در سخنان خود بر نظام آفرینش عالم هستی تکیه کنند نفوذ بیشتری در قلوب انسان ها می یابند، و مسأله هدایت برای آن ها سهل تر و آسان تر می شود - دقت کنید

به این ترتیب: خداوند جهان را نیافریده تا «سودی» کند، بلکه هدف این بوده که بر بندگان «جودی» کند، او اراده کرده آنها را در مسیر هدایت پیش برد، و به جوار قربش فرا خواند، و همواره در این راه پیش روند و به موازات کسب شایستگی ها از الطاف بیکرانیش بهره بیشتری گیرند

1. مجلسی، بحار الانوار، جلد 69، صفحه 293 و نیز شیخ بهایی در کتاب اربعین .

2. همان مدرک .

3. نوری، مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه 16 .

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ، إِذْ «
الْخَلَائِقُ بِالْعَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتَرُ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَائِيَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ

الأمور، وَ إِحَاطَةُ بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةُ بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ [بِمَالٍ] عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلٍ

ابْتَعَنَهُ اللَّهُ إِثْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ إِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ

عابده لاوثانها، مُنكَرَةَ اللهُ مَعَ عِرْفَانِهَا [وَ]فَرَأَى الْأُمَّمَ فُرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا،

ظَلَمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]فَأَنَارَ اللهُ بِمُحَمَّدٍ

وَ. وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ

صَلَّى] وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبِضَهُ اللهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ إِيثارٍ، فَمَحَمَّدٌ تَعَبَ هَذِهِ الدَّارَ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَقَّارِ، وَ مُجَاوِرَةِ الْمَلِكِ [مِنْ]عَنْ [الله عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَبَّارِ].

صَلَّى اللهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ

ترجمه:

بنده و فرستاده اوست؛ پیش از آن که او را بفرستد، برگزید؛ و پیش از (صلی الله علیه وآله) و گواهی می دهد که پدرم محمد آن که او را بیافریند، برای این مقام نامزد فرمود؛ و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود، در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند، و در پشت پرده های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سر حد عدم مقرون بودند.

این بخاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدرات را به خوبی می دانست. او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند، و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد.

گروهی بر گرد آتش طواف می کنند، : هنگامی که مبعوث شد، امت ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند و گروهی در برابر بت ها سر تعظیم فرود آورده اند، و با این که با قلب خود خدا را شناخته اند، او را انکار می کنند.

ظلمت ها را برچید، و پرده های ظلمت را از دل ها کنار زد، و ابرهای تیره (صلی الله علیه وآله) خداوند به نور محمد و تار را از مقابل چشم ها برطرف ساخت.

او برای هدایت مردم قیام کرد، و آنها را از گمراهی و غوایت رهایی بخشید، و چشمه ایشان را بینا ساخت، و به آیین محکم و پابرجای اسلام رهنمون گشت، و آنها را به راه راست دعوت فرمود.

سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان، و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار داد.

امین وحی، و برگزیده او از میان خلائق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و (صلی الله علیه وآله) درود خدا بر پدرم پیامبر «برکاتش».

نیز اشارات پر معنایی به یک رشته از مسائل مهم درباره شخص (علیها السلام) در این بخش از کلام بانوی اسلام شده است از جمله (صلی الله علیه وآله) پیامبر:

اشاره می فرماید، چیزی که در سایر احادیث اسلامی نیز (صلی الله علیه وآله) در نخستین تعبیراتش به گوهر ممتاز پیامبر [(صلی الله علیه وآله) به آن اشاره شده است؛ و در این جا بحث مهمی مطرح است و آن این که آیا ساختمان وجودی پیامبر

کلی با دیگران متفاوت بوده است؟ و اگر چنین است پس معصوم بودنش لازمه این گوهر پاک است، و طبعاً افتخاری محسوب نمی شود.

و اگر گوهرش متفاوت نیست پس این تعبیرات در کلام بانوی اسلام چه هدفی را تعقیب می کند؟

حقیقت این است که افتخارات و مواهب پیامبران و امامان بخشی ذاتی و بخشی اکتسابی است، و با توجه به این ترکیب بندی خاص بسیاری از سؤالات پاسخ گفته می شود.

به تعبیر دیگر، خداوند حکیمی که آن مأموریت عظیم را بر عهده پیامبرش می گذارد آمادگی های ذاتی به او می بخشد: گوهری ممتاز، هوشی سرشار، اراده ای آهنین، عزمی راسخ، و علمی وافر و تشخیصی صائب به او می دهد، و گرنه از یک فرد ضعیف این رسالت بزرگ ساخته نیست و نقض غرض خواهد شد.

و این امر هرگز غیر عادلانه نیست، همان گونه که عضلات بازو نسبت به عضلات ظریف پلک های چشم، فوق العاده متفاوت است، چرا که مسئولیت یکی تکان داند یک پلک کوچک می باشد، در حالی که مسئولیت دیگری برداشتن بارهای عظیم و کارهای سنگین است، و اگر غیر از این بود بر خلاف عدالت بود.

اراده و اختیار را از او سلب کند، او نیز قدرت بر گناه (صلی الله علیه و آله) اما با این حال چنان نیست که گوهر ذاتی پیامبر دارد، هر چند هرگز گناه نمی کند.

تعجب نکنید، بسیاری از مردم عادی نیز در برابر بعضی از گناهان همین حالت را دارند، فی المثل هر کس توانایی دارد که به صورت برهنه مادرزاد در برابر جمعیت ظاهر شود، و یا قدرت دارد در یک شب سرد زمستانی بدون لباس در میان برف ها بخوابد، ولی در عین حال جز افراد دیوانه چنین کاری را انجام نمی دهند.

پیامبران و امامان معصوم نیز در برابر همه گناهان چنین حالی را دارند.

این نیز قابل توجه است که معصومان به نسبت گوهر پاکشان مسئولیت سنگین تری دارند و کمترین ترک اولی از آنها پذیرفته نیست.

اشاره «عِلْمًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ» : که می فرماید (علیها السلام) و این تعبیر حضرت فاطمه به همین نکته است که خداوند چون رسالت سنگین آینده پیامبر را می دانست گوهر او را چنین و الا آفرید.

2- او برای تکمیل اوامر الهی آمده بود، و برای اجرای فرمان های تکوینی او2

و نیز اشاره به مسأله تکمیل مواهب (صلی الله علیه و آله) این تعبیر پر معنا می تواند اشاره ای به مسأله خاتمیت پیامبر تکوینی از طریق تشریح و احکام الهی باشد. دقت کنید.

در این فراز از سخنانش به وضع رقت بار امت ها قبل از بعثت اشاره می کند (صلی الله علیه و آله). دختر گرامی پیامبر3 که چگونه در ظلمت خرافات گرفتار بودند، مجوس در برابر آتشکده ها تعظیم می کردند، و عرب در مقابل بتکده ها، و هر کدام از ملت های دیگر نیز به نوعی از انحراف و پراکندگی گرفتار بودند.

و چه جالب می فرماید : «آنها در عین شناخت خدا، منکر او بودند» که اشاره ای است گویا به مسأله «توحید فطری» که در سرشت همه انسانهاست.

و آثار قیام او اشاره می کند که چگونه او (صلی الله علیه و آله). در قسمت دیگری از این بیان به برکات وجود پیامبر4 ابرهای تیره و تار او هام را از افق افکار دور ساخت و زنگار جهل و خرافات را از آینه دل ها زدود، و پرده هایی که بر

صراط مستقیم» و حدّ واسطی است میان افراط ها و «چشم ها افتاده بود و از مشاهده حق مانع می شد درید، و به آیینی که تفریط ها، دعوت فرمود

و برای درک عمق این سخن باید مقایسه دقیقی میان وضع مردم در عصر جاهلیت، و بعد از ظهور اسلام کرد، تا این کار را در خطبه خود فرموده است (علیها السلام) واقعیت روشن تر گردد، و بانوی اسلام

یکی دیگر از مسائل قابل ملاحظه ای است که در این فراز از خطبه تاریخی بانوی (صلی الله علیه و آله) مرگ پر افتخار 5 آمده است (علیها السلام) اسلام:

او که مرغ بلند پرواز روحش سالیان دراز در قفس تن در این دنیای فانی زندانی و گرفتار بود، بعد از ادای رسالت، و انجام مسئولیت خود، قفس را شکست و به سوی کوی دوست پر کشید، و در هوای سر کویش پر و بال زد، و در میان فرشتگان! والا مقام آسمان جای گرفت

ثُمَّ التَفَتَتْ عَلَيَّهَا السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ:»

إِنَّكُمْ عِبَادُ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ، وَ حَمَلَهُ دِينُهُ وَ وَحْيُهُ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأَمَمِ

وَ زَعِيمُ حَقِّ لَهُ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ

وَ بَقِيَّةَ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْنَا: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَ الْفُرْقَانُ الصَّادِقُ، وَ الثُّورُ السَّاطِعُ، وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُتَجَلِّبَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبِطٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَ بَرَآئِيئُهُ الْكَافِيَّةُ، وَ فُضَايِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُخْصَتُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرَايِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَرْكِيبَةً لِلنَّفْسِ، وَ تَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ ، وَ [الْفُرْقَةَ] تَنْبِيهاً لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَنْبِيهاً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْبِيهاً لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَأَةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ الْجِهَادِ عِزاً لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرَّ الْوَالِدِينَ وَقَايَةً مِنَ السُّخْطِ، وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حَقناً لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالذَّمْرِ تَعْرِيفاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِيلِ وَ الْمَوَازِينِ تَغْيِيراً لِلْبُخْسِ، وَ النَّهْيَ عَنِ شَرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَ اجْتِنَابَ الْقَدْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقَةِ إِجَاباً لِلْعَقَةِ، وَ حَرَمَ الشَّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ (1) اللَّهُ

(2). (انفوا الله حقّ نقاتيه ولا تمونن إلا وأنتم مسلمون) فـ

(3); (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ

ترجمه:

سپس رو به اهل مجلس کرد و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را بر شمرد و فرمود:

شما ای بندگان خدا! مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید، و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلغان او به سوی امت ها می باشید

بعد از (صلی الله علیه و آله) پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست و آنچه پیامبر خود در میان امت به یادگار گذارده، کتاب الله ناطق، و قرآن صادق، و نور آشکار و روشنایی پر فروغ است

کتابی که دلایل روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور، و پیروانش پر افتخار

کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می خواند، و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می کند

از طریق آن به دلایل روشن الهی می توان نائل گشت، و تفسیر واجبات او را دریافت، و شرح محرمات را در آن خواند، و
براهین روشن و کافی را بررسی کرد، و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است در آن مکتوب یافت

سپس افزود:

خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده

و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور

زکات» را موجب تزکیه نفس و نموّ روزی»

روزه» را عامل تثبیت اخلاص»

حجّ» را وسیله تقویت آیین اسلام»

عدالت» را مایه هماهنگی دل ها»

اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام»

و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی

جهاد» را موجب عزّت اسلام»

صبر و شکیبایی» را وسیله ای برای جلب پاداش حق»

امر به معروف» را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم»

نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا»

صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت»

قصاص» را وسیله حفظ نفوس»

وفای به نذر» را موجب آمرزش»

جلوگیری از کم فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها»

نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدی ها»

پرهیز از تهمت و نسبت های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار»

ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس»

و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق

اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و آنچنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمائش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید.

خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید - و راه علم و آگاهی را پیش گیرید - چرا که

«از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسئولیت می کنند».

در نسخه بدل «و حَرَمَ الشِّرْكَ» روایت شده است . 1

. 102 آل عمران، آیه . 2

. فاطر، آیه 28 . 3

نیز به نکات مهمی اشاره شده، از آن جمله (علیها السلام) در این بخش از خطبه بانوی اسلام

- مسئولیت سنگین مسلمانان در ابلاغ رسالت و گسترش اسلام در جهان، و پاسداری از قوانین و تعلیمات و ارزش های 1 اسلامی، مسئولیت های خطیری که اگر آن را به دست فراموشی بسپارند باید منتظر مجازات و کیفر الهی و دوری از رحمت بی پایانش باشند.

- عظمت قرآن ناطق را به عنوان یک کتاب ناطق و نور آشکار و چراغ پرفروغ که با ظلمت های جهل و تعصب و 2 خرافات به مبارزه بر می خیزد دقیقاً گوشزد فرموده است.

همان کتابی که ظاهرش زیبا و پرنور، باطنش آشکار و پر بار، دلایلش قانع کننده و نجات بخش است

همان رهبری که نجات پیروان خود را تضمین کرده، و دعوت آنها را به بهشت جاویدان بر عهده گرفته است

همان فرشته نجاتی که با منطق فصیحش دلایل توحید را آشکار ساخته، و مبانی عقیدتی را با براهین روشنش استحکام بخشیده و برنامه های عملی را که در مسیر تکامل انسانیت مورد نیاز اوست تبیین کرده و «مُجاز» را از «ممنوع»، را از «بد»، و «حق» را از «باطل» مشخص نموده است «نیک

- در بیان فلسفه احکام ضمن عبارات کوتاهی، داد سخن داده، از ایمان گرفته تا وفای به نذر، و از توحید گرفته تا ترک کم 3 فروشی، هر یک را با جمله گویایی توصیف نموده است.

چه تعبیر جالبی : «خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از آلودگی شرک قرار داده است»، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حقیقت توحید و «معرفة الله» در سرشت انسان وجود دارد، اسلام برای آن آمده است که آلودگی های عارضی را که از طریق شرک حاصل می شود، شستشو کند، همان گونه که یک لباس سفید را بعد از آلودگی می شویند تا رنگ اصلیش آشکار گردد.

خداوند «نماز» را برای دمیدن روح تواضع در انسان ها، و پایین کشیدن سرکشانشان از مرکب غرور، از طریق سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار تشریح فرموده

زکات» سبب می شود که روح انسان از اسارت وابستگی به اموال و زخارف دنیا رهایی یابد، و ثروت جامعه از طریق « تقویت بنیه مالی محرومان رشد کند.

روزه» انسان را بر هوای نفس مسلط ساخته، و روح اخلاص را در او می دمد و شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش « آشکار می سازد.

کنگره عظیم اسلامی «حج» پایه های اسلام را مستحکم نموده، و قدرت و توان مسلمین را در زمینه های مختلف فکری و فرهنگی و نظامی و سیاسی افزایش می دهد.

خداوند از طریق قبول رهبری پیشوایان عدالت اجتماعی، کینه ها را از دل می شوید، و به نابسامانی ها، سامان می بخشد معصوم، به مسلمانان نظام اجتماعی سالم می دهد و در خط تولید، و دور از هر گونه نفاق و پراکندگی، به حرکت در می آورد.

همچنین برای هر یک از جهاد و صبر و استقامت و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل مربوط به قصاص و پایبند بودن به تعهدات، و مبارزه با کم فروشی و پاکدامنی ها از بی عفتی و ترک شرب خمر، انگشت روی نقاط حساس گذارده و جان کلام را بیان فرموده است.

بار دیگر به مسأله مسئولیت مسلمانان در برابر اسلام و قرآن باز می گردد، و آنها را به تقوا (علیها السلام). بانوی اسلام4 دعوت می کند، مخصوصاً روی مسأله عاقبت و پایان کار تکیه کرده، و بر این اصل اصرار می ورزد که : مراقب باشید و کاری کنید که مسلمان از دنیا بروید! قلب و جان خود را به نور علم و دانش روشن سازید که فقط آگاهان احساس مسئولیت می کنند و از خدا می ترسند و در خط تقوا گام بر می دارند.

أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْءًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَطًّا، وَ لَا (صلى الله عليه وآله) نَمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اْعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ، وَ أَبِي مُحَمَّدٌ، أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا.

(1). (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ)

(صلى الله عليه وآله) فَإِنَّ تَعْرُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَاءكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْرَى إِلَيْهِ.

فَبَلَغَ بِالرَّسَالَةِ صَادِعًا بِالنَّدَارَةِ، مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضَارِبًا تَبَجُّهْمُ، أَخَذًا بِكَظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُتُ الْهَامَ، حَتَّى الْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلُوا الدُّبُرَ، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنِ صُبْحِهِ، وَ اسْفَرَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ وَ فَهِنَتْ بِكَلِمَةِ الْأَخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ.

وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةِ مِنَ النَّارِ، مُدْفَعَةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ، وَ قَيْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتَاتُونَ الْوَرْقَ، أَدْلَةَ خَاسِنِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ.

بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا، بَعْدَ أَنْ مَنَى بِبُهُمِ الرَّجَالِ وَ دُوْبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ أَهْلِ (صلى الله عليه وآله) فَأَنْقَضَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدِ الْكِتَابِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ آخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكِفُ حَتَّى يَطَأَ صِمَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ، وَ يُخْمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا، مُجِدًّا كَادِحًا وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وَادْعُونَ فَالْكُهُونِ آمُونُونَ، تَنْتَرِبُّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّرَالِ، وَ تَفْرُونَ عِنْدَ الْقِتَالِ;

ترجمه:

سپس فرمود: ای مردم! بدانید من فاطمه ام! و پدرم محمد است که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد

آنچه می گویم آغاز و انجامش یکی است - و هرگز ضد و نقیض در آن راه ندارد - و آنچه را می گویم غلط نمی گویم، و در اعمالم راه خطا نمی پویم

به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است

هر گاه نسبت او را بجوید می بینید او پدر من بوده است، نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموی من بوده است، نه برادر مردان شما! و چه پر افتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد

آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد، و مردم را به روشنی انداز کرد، از طریق مشرکان روی بر تافت، و برگردنهایشان کوبید، و گلویشان را فشرد - تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند

او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می کرد

بت ها را درهم می شکست، و مغزهای متکبران را می کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد، و تاریکی ها برطرف گشت، صبح فرا رسید، و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن درآمد، و زمزمه های شیاطین خاموش گشت

افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره های کفر و اختلاف گشوده شد، و شما زبان به کلمه اخلاص (لا اله الا الله) گشودید، در حالی که گروهی اندک و تهیدست بیش نبودید

آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، و از کمی نفرات همچون جرعه ای برای شخص تشنه، و یا لقمه ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می رود، بودید، و زیر دست و پاها له می شدید

ذلیل و خوار بودید، و پیوسته از این! در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! می ترسیدید که دشمنان زورمند شما را بر بایند و ببلعند

اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمد درود خدا بر او و خاندانش بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او با شجاعان درگیر شد، و با گرگ های عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه در افکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد

را در کام آنها (علیه السلام) و هر گاه شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه های مشرکان دهان می گشود، پدرم برادرش علی می افکند، و آنها را بوسیله او سرکوب می نمود، و او هرگز از این مأموریت های خطرناک باز نمی گشت مگر زمانی که «سرهای دشمنان را پایمال می کرد و بینی آنها را به خاک می مالید»

1. توبه، آیه 129 .

در این بخش نیز حقایق بزرگی نهفته است:

- من کیستم؟! 1

او قبل از هر چیز خودش را به جمعیت معرفی می کند و عذر و بهانه ها را از آنها می گیرد، تا کسی نگوید من بی خبر بودم و دختر پیامبر را شناختم وگرنه به یاریش بر می خاستم.

را بازگو می نماید، (علیه السلام) تکیه می کند، و ارتباطش با علی (صلی الله علیه و آله) او مخصوصاً روی نسبتش به پیامبر سپس تأکید می کند که آنچه را می گویم عین حقیقت است، سخنی را نسنجیده نمی گویم، و کلمه ای بی حساب بر زبان نمی آورم. درست بشنوید و ببینید چه می گویم و مسئولیت عظیم خود را در برابر این حادثه دریابید!

2- دلسوزی فوق العاده

را به آنها یادآور می شود که چگونه از رنج های آنها رنج می برد، و چگونه در (صلی الله علیه و آله) سپس علاقه رسول الله غم های آنها شریک بود، مخصوصاً روی پنج وصف از اوصاف پیامبر که قرآن مجید در یک آیه روی آن تکیه کرده است، تکیه فرمود: «پیامبری برخاسته از دل جامعه و از میان توده مردم بسوی شما آمد، پیامبری دلسوز، و علاقه مند به هدایت شما، و پیامبری پر محبت، و مهربان».

دیده بودند و می شناختند (صلی الله علیه و آله) اوصافی که همه اصحاب آن را در رسول الله

(صلی الله علیه و آله) - زحمات طاقت فرسای پیامبر 3

را یادآور می شود که چگونه یک تنه برای ابلاغ آن رسالت بزرگ (صلی الله علیه و آله) سپس زحمات سنگین پیامبر برخاست، و کمترین انحرافی در او راه نیافت، بینی گردنکشان را به خاک مالید، و مغز متکبران را در هم کوبید، و سلاح او در برابر حق جویان و حق طلبان منطق و دلیل و موعظه و حکمت بود، تا آن که قدرت مشرکان را در هم شکست، و بتکده ها فرو ریخت، و دشمنان خدا پراکنده شدند، ظلمت ها بر طرف شد و سپیده دمید، خفاش ها فرار کردند، و گروهی لا اله الا الله سر دهند و آوای توحید را در دیار کفر زمزمه کنند» توانستند آشکارا نغمه

4- شما این گونه بودید!

به یاد آنها می آورد که آن روز شما اگر گروه اندک با ایمان در میان طوفان سخت و وحشتناک گرفتار (علیها السلام) فاطمه بودید، از یکسو و سوسه های دوران شرک و بت پرستی گاه و بیگاه به سراغتان می آمد و شما را به لب پرتگاه آتش دوزخ می کشید، و از سوی دیگر دشمنان نیرومند و بی رحم از هر طرف شما را احاطه کرده بودند به گونه ای که با یک چشم بر هم زدن ممکن بود شما را زیر دست و پای خود له کنند و آن چنان در فشار بودید که جز آب ناگوار و غذای نامناسب و خشن چیزی نصیبتان نمی شد و پیوسته از آینده خود بیمناک بودید

اما خدا اراده کرده بود دندان این گرگان خونخوار را بشکند، و سرهای این افعی ها را به سنگ بکوبد، و این گروه مستضعف و اندک را بر آنها مسلط کند، و چنین کرد

چیزی نگذشت که آتش فتنه ها خاموش گشت، و طوفان ها فرو نشست، اهریمنان فرار کردند، و راهزنان و دزدان که از تاریکی های شب ظلمانی جاهلیت استفاده می کردند با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام در بیغوله ها پنهان شدند

این لحظات حساس را که هر روزش همچون یک قرن بر دوش مؤمنان سنگینی می کرد به یاد آنها (علیها السلام) آری فاطمه می آورد، تا نعمت های عظیم خدا را به دست فراموشی نسپارد، و مواهب الهی را ناسپاسی نکنند، و در تداوم این خط الهی و رسالت عظیم بکوشند و تسلیم جوسازی ها نشوند

(علیه السلام) - خدمات علی 5

را یادآور می شود، که چگونه (علیه السلام) در این میان خدمات بزرگ حضرت علی (صلی الله علیه و آله) دختر پیامبر در حوادث خطرناک، او را به مقابله می فرستاد، و او با ایثارگری فوق العاده و جانبازی و (صلی الله علیه و آله) پیامبر

فداکاری تمام، به مقابله بر می خاست، در کام فتنه ها فرو می رفت و آن را خاموش می کرد و پیروزمند باز می گشت، سرهای سرکشان را با شمشیر خود فرو می افکند و دماغ طاغوت ها را به خاک می مالید، و همه جا یار و یاور و حامی و پشتیبان او بود (صلی الله علیه و آله) پیامبر

آری چنین کسی می تواند تداوم بخش خط این انقلاب بزرگ و مانع انحراف آن باشد

دارَ انبيائه و مأوى اصفیائه، ظهرت فيكم حسيكه النفاق، و سمل جلابب الدين، و [صلی الله علیه و آله] فلما اختار الله لنبیه « نطق كاطم الغاوين، و نبع حامل الاقلىن، و هدر فنيق المبطلين، فخطر في عرصاتكم، و اطلع الشيطان رأسه من معرزه هاتفا بكم، فالفاكم لدعوتيه مستجيبين، و للغرّة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافا، و احمسكم فالفاكم غضابا، فوسمتم غير ايلكم، و اوردتم غير شريككم، هذا و العهد قريب، و الكلم رحيب، و الجرح لما يندمل، و الرسول لما يقبر

فهيئات منكم! و كيفكم؟ و آلى توفكون، و (1) (ألا في الفتنه سقطوا وإن جهنم لمحيطة بالكافرين) إبتداراً زعمتم خوف الفتنه، و اعلامه باهره، و زواجه لايحه، و اوامره واضحه، قد خلقتموه وراء [ظاهرة] كتاب الله بين أظهركم أموره زاهرة، ظهوركم، ارعبه عنه ثريدون؟ أم بغيره تحكمون؟ بس للظالمين بدلا

(2) (ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين)

ترجمه:

اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید، و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند، و گمنامان فراموش شده سر بلند کردند، نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند

شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود، و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت و! منتظر فریبش

شعله های خشم و انتقام را در دل های شما برافروخت و آثار! سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت غضب در شما نمایان گشت

و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید، - و به سراغ چیزی رفتید که از آن شما نبود و در آن حق نداشتید و سرانجام به غضب حکومت پرداختید -

در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم های مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته، و هنوز به خاک سپرده نشده بود (صلی الله علیه و آله) پیامبر

بهانه شما این بود که «می ترسیم فتنه ای برپا شود!»، و چه فتنه ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد

!چه دور است این کارها از شما

راستی چه می کنید؟ و به کجا می روید؟

با این که کتاب خدا - قرآن - در میان شماست، همه چیزش پر نور، نشانه هایش درخشنده، نواهی اش آشکار، اوامرش! واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده اید

آیا از آن روی برتافته اید؟ یا به غیر آن حکم می کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند

«و هر کس آیینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است

1. توبه، آیه 49 .

2. آل عمران، آیه 85 .

در این بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقین اشاره می کند که در زمان حیات (علیها السلام) بانوی اسلام عرصه بر آنها تنگ شده بود و سر در لاک های خود فرو برده، و در لانه های خود خزیده (صلی الله علیه و آله) پیامبر بودند.

از لانه ها سر بر آوردند، و خفاشانی که در برابر (صلی الله علیه و آله) اما ناگهان این حشرات الارض با مرگ پیامبر خدا تاب خودنمایی نداشتند بازیگران میدان شدند! حرکت های مشکوک آغاز شد (صلی الله علیه و آله) مهر فروزنده وجود پیامبر! و خطوط انحرافی آشکار گشت و بازیگران سیاسی وارد معرکه شدند

از این جا شروع می شود که چگونه جمعیت کثیری به دعوت شیطان لیبیک (صلی الله علیه و آله) اندوه عمیق دختر پیامبر گفتند، و به آوای شوم جغدها به حرکت درآمدند، و آلت دست منافقان کور دل، و حزب شیطان شدند، و با این که هنوز آب نخشکیده بود، و صدای اذان مؤذنش در گوش و بانگ تکبیرش در دلها طنین افکن بود، (صلی الله علیه و آله) کفن پیامبر حرکت های ارتجاعی آغاز گردید.

غیر از ساده لوحان و بیمار دلان، گروه دیگری به عنوان این که: می ترسیم اگر سخنی بگوییم اختلاف و نفاق روی دهد، مهر سکوت بر لب زدند، و تماشاگر صحنه شدند، و یا با آن هماهنگی کردند، تا اختلافی بروز نکند در حالی که این خود! بزرگترین اختلاف و انحراف بود

این منادی الهی سپس بر آنها بانگ می زند که: کجا هستید؟ و به کجا می روید ای راه گم کرده ها؟ (علیها السلام) فاطمه : را به خاطر آنها می آورد که (صلی الله علیه و آله) گویی سخن پدرش پیامبر

إِذَا التَّبَسْتُ عَلَيْكُمْ الْفَتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، فَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ تَرَكَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ»
هنگامی که فتنه ها همچون پرده های شب ظلمانی به شما روی آورد باید به سایه قرآن پناه برید، آن کس که قرآن را پیش روی خود قرار دهد - و از آن پیروی کند - به بهشتش رهبری کند، و آن کس که آن را پشت سر افکنده به دوزخش «می راند

بر آنها فریاد می زند که: قرآن را رها نکنید، اوامر و نواهی آن روشن است، و دستورهایی را که برای مسأله خلافت بعد داده آشکار است، پیش بینی لازم را برای بعد از رحلتش کرده، و چیزی در پرده ابهام باقی (صلی الله علیه و آله) از پیامبر نگذارده است.

(صلی الله علیه وآله)، این فریادگر زمان، به آنها هشدار می دهد که اگر یادگار بزرگ پیامبر (علیها السلام) بانوی اسلام قرآن را رها کنید و دست به دامن غیر آن بزنید، و افکار ناتوان خود را بر تعلیمات اسلام مقدم دارید، و به بهانه مصلحت (اندیشی ها یا جلوگیری از فتنه ها خود را حاکم بر قرآن بدانید، نه محکوم فرمان آن، زیان بزرگی دامن شما را خواهد گرفت.

آتش فتنه در جامعه شما هرگز خاموش نخواهد شد، و از آنچه می ترسید در آن واقع می شوید، روح اسلام از میان شما رخت بر می بندد و جز قشری بی مغز، و ظاهری بی محتوا چیزی باقی نخواهد ماند.

أَنْ تَسْكُنَ قَرْيَتَهَا، وَيَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُرُونًا وَقَدَنْهَا وَتُهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا، وَتَسْتَجِيبُونَ [إِلَى رَيْثٍ] ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا «
لِيَهْتَفِ الشَّيْطَانُ الْعَوِيُّ وَاطْفَاءَ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَإِحْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّقِيِّ

تُسِرُونَ حَسَوًا فِي ارْتِبَاعٍ، وَتَمَشُونَ لِأَهْلِيهِ وَوَلَدِهِ فِي الْحَمَرِ وَالضَّرَاءِ، وَتَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، وَخَزِّ السَّنَانِ فِي الْحَسَا.

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا؟

أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى نَجَلَى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَلَى ابْنَتِهِ (1). (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوفُونَ) أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ؟

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَغْلَبَ عَلَى إِرْتِيهِ؟

يَا بَنِي أَبِي قُحَافَةَ! أَفَى كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا إِرْثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا

(2). (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) : أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبْدَلْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ

(3). (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) : وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ

(4). (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) : وَ قَالَ

(5). (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) : وَ قَالَ

(6). (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) : وَ قَالَ

وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوَةَ لِي وَ لَا إِرْثَ مِنْ أَبِي؟ وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا؟ أَفَحَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَنُورَانِ؟ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟

فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُولَةٌ، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعَمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَ عِنْدَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُحْزِيهِ وَيَجْلُ عَلَيْهِ) (7) (وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ) السَّاعَةَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَتَدَمَّوْنَ، (8) عَذَابٌ مُقِيمٌ

ترجمه:

آری، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد، و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید، و شعله های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، و به خاموش ساختن انوار تابان آیین حق و از میان بردن سنت های پیامبر پاک الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف - از روی شیر - آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید.

ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید.

برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر اگلی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد!

ارث (صلی الله علیه و آله) عجب این که شما چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده - و ما از پیامبر خدا نمی بریم! -

آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟ چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟

آیا شما این مسائل را نمی دانید؟ آری می دانید، و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم

شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود؛ ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده! آیا در قرآن است که تو از ابدت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی!

«آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سر افکندید؟ در حالی که می فرماید: «و سلیمان وارث داود شد

و در داستان یحیی بن زکریا می گوید: «(خداوند!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشی».

«و نیز می فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر (از دیگران) سزاوارترند

«و نیز می گوید: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد

و نیز فرموده: «(اگر کسی مالی از خود بگذارد) برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته وصیت کند، این حقی است بر پرهیزکاران».

!شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟

آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟

یا می گویند: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، و من با پدرم یک مذهب نداریم؟

یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عموم آگاهترید؟ حال که چنین است پس بگیر آن - ارث مرا - که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره برداری است و بر آن سوار شو،

ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کند و بازخواست می نمایم، و در آن روز چه جالب است که داور خداست، و مدعی تو ، و موعد داور، رستاخیز، و در آن روز باطلان زیان خواهند دید، اما پشیمانی به حال شما (صلی الله علیه و آله) محمد ، سودی نخواهد داشت!

هر چیزی - که خداوند به شما داده سرانجام - قرارگاهی دارد - و در موعد خود انجام می گیرد - و بزودی خواهید « بدانید دانست» «بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!»

1. مانده، آیه 50.
2. نمل، آیه 16.
3. مریم، آیه 5 و 6.
4. انفال، آیه 75.
5. نساء، آیه 11.
6. بقره، آیه 180.
7. 67 انعام، آیه .
8. هود، آیه 39.

در این بخش اوج بیشتری می گیرد و از هیجان و سوز شدیدتری برخوردار است، دلش از این (علیها السلام) سخنان فاطمه می سوزد که بار دیگر احکام جاهلیت دارد زنده می شود چرا که در جاهلیت به دختران مطلقاً ارث نمی دادند، اسلام آمد و خط بطلان بر این معنا کشید، و همه بستگان مسلمان را در ارث شریک و سهم دانست، بنابراین تنها مسأله فدک مطرح نیست، آنچه مطرح است در درجه اول خطر احیای سنن جاهلیت و محو سنن اسلامی است و لذا در این بخش آنها را شدیداً ملامت می کند و آنها را زیر رگبار حملات خود قرار می دهد.

از همه عجیب تر این که این کار را چنان عجولانه انجام دادند که هر کس می فهمید مسأله «غصب فدک» مسأله ساده ای نیست، حتی نگذارند که جای پایشان در امر خلافت محکم شود، و به اصطلاح آنها از آسیاب بیفتند و بعد به فکر این تجاوز ظالمانه بیفتند، و این نکته مهمی برای پی بردن به عمق این توطئه بزرگ است.

- اشاره به دلایل خصم 2

صلی (دختر پیامبر این خطیب بزرگ و داور پرمایه سپس بطور ضمنی به دلایل آنها می پردازد که مدعی بودند رسول خدا «ما پیامبران مطلقاً ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم»: فرموده (الله علیه و آله

سپس به پاسخ منطقی دندان شکن پرداخته و از عمومات قرآن و خصوص آن شاهد و گواه می آورد، و با ذکر چندین آیه از اکتاب، ثابت می کند که باید این حدیث مجعول را به دیوار کوبید

تمام راه های فرار را به روی آنها می بندد (علیها السلام). فاطمه 3

این عالمه بزرگوار چنان با حربه استدلال بر حریف هجوم می آورد که راه گریزی برای او باقی نمی گذارد.

اگر عذر شما آن حدیث مجعول است که می گوید: «ما پیامبران ارثی نمی گذاریم!» پاسخ آن را از آیات قرآن می فرماید برای شما گفتیم؛ و اگر عذر شما ممنوع بودن ما از ارث است، بدانید در اسلام همه فرزندان از پدران و مادران خود ارث می برند، تنها کسانی مستثنا هستند که هم کیش و هم آیین پدر نباشند، یعنی فرزندان غیر مسلمان از پدر و مادر مسلمان هرگز ارث نمی برند، آیا به عقیده شما آیین من و پدرم از هم جداست؟

و اگر رسوبات احکام جاهلی در مغز شماست که می گوید: «دختر سهمی از ارث ندارد» با طلوع آفتاب اسلام این موهومات و خرافات برچیده شده و راهی به سوی بازگشت به شب ظلمانی بعد از طلوع صبح وجود ندارد.

4؟ (عليهم السلام)- آیا شما به قرآن آشناترید یا اهل بیت وحی

این بانوی شجاع این راه را هم بر آنها می بندد که بگویند ما از قرآن چنین و چنان می فهمیم، می گوید: (عليها السلام) فاطمه که در آغوش وحی پرورش یافته، و از کاتبان (عليه السلام) کجای قرآن؟ و با کدام تفسیر؟ چه کسی بهتر از پسر عمویم علی شنیده به این کار سزاوارتر است؟ (صلی الله علیه و آله) وحی بوده، و قرآن و تفسیر قرآن را از دو لب پیامبر

«اصلاً قرآن در خانه ما نازل شده و «اهل البیت ادری بما فی البیت

خلاصه در یکجا به مسأله ارث بردن سلیمان از پدرش داود، و ارث بردن یحیی از پدرش زکریا که همه از انبیای بزرگ بودند اشاره می فرماید و می گوید - برخلاف این روایت مجعول - قرآن تصریح می کند که از یکدیگر ارث بردند و می دانیم هر روایتی مخالف قرآن باشد از درجه اعتبار ساقط است

و گاه از عمومات قرآن که می گوید: «فرزندان، اعم از پسر و دختر، از پدران ارث می برند» و «عموم خویشاوندان در سهم ارث طبق قانون اسلام و طبقات تعیین شده در ارث سهمیه دارند» بهره می گیرد و می گوید: آیا این خیر واحد که هم مخالف عموم قرآن است و هم مخالف خصوص آن می تواند ارزش و بهایی در دادگاه عدل اسلامی داشته باشد و سر سوزنی برای آن قیمت قائل شد؟

سپس تمام راه های دیگر از جمله موانع مهم ارث را شمرده و نفی می کند

!- اکنون که چنین است، همه از آن شما

، این بانوی فداکار برای این که آنها تصوّر نکنند که دل بستگی خاصی به فدک (صلی الله علیه و آله) سپس دختر گرامی پیامبر به عنوان مال دنیا دارد، نه به عنوان یک هدف الهی، در بخش دیگری از سخنانش می افزاید: اکنون که چنین است همه اش را در اختیار بگیرید، و هر کار از شما ساخته است بکنید، اما بدانید دادگاه عظیمی در پیش دارید که با دادگاه های عالم دنیا است، و موعد (صلی الله علیه و آله) فرق بسیار دارد، در آن جا حاکمش خداست، و مدعی شما در آن دادگاه شخص پیامبر! دادگاه روز قیامت (یوم البروز) روز آشکار شدن همه پنهانیهاست

اگر پاسخی برای آن روز آماده کرده اید، بسم الله، و گرنه خود را برای کیفر الهی آماده کنید

آن روز قطعاً از کار خود پشیمان خواهید شد ولی این پشیمانی قطعاً برای شما سودی نخواهد داشت چرا که پرونده اعمال بسته شده، و راهی برای بازگشت به گذشته وجود ندارد

:ثُمَّ رَمَتْ بِطَرَفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ»

یا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ (النَّبَوِيَّةِ) وَ أَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْعَمِيزَةُ فِي حَيِّ وَ السَّنَّةِ عَنِ ظُلَامَتِي؟

أَبِي يَقُولُ : «الْمَرْءُ يُحَقِّطُ فِي وُلْدِهِ»؟ (صلی الله علیه و آله) اما كان رَسُولُ اللَّهِ

سَرَّعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ، وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوُلُ وَ قُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَ أَزَاوُلُ

فَخَطَبُ جَلِيلٍ اسْتَوْسَعَ وَهْنَهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَنَهُ، وَ انْفَتَقَ رَفَهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَ (صلی الله علیه و آله) اتَّقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ كَسَفَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَ أَكْدَتِ الْأَمَالَ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالَ، وَ أَضْيَعَ الْحَرِيمَ، وَ أزيلتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ

فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى، وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَلَا بَائِقَةٌ عَاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ تَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ وَ فِي مُمَسَاكِمِمْ وَ مُصَبِّحِكُمْ، هُتَافًا وَ صُرَاخًا، وَ تِلَاوَةً وَ الْحَنَاءَ، وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حُكْمَ قَضَلٍ، وَ قَضَاءَ حَتْمٍ

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا (1). (وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)

إِيهًا بَنِي قَبِيلَةٍ! أَلْهَضَمُ ثِرَاتِ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ بِمِرَائِي مِيٍّ وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدِيٍّ وَ مَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُكُمْ الْخَبْرَةُ وَ أَنْتُمْ دُرُورُ الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْأَدَاةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَ الْجِنَّةُ، ثَوَافِيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ، وَ تَأْتِيكُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُعِينُونَ (تُعِينُونَ)، وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتِي انْخَبَتِ وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتَبِرَتْ

قَاتِلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ نَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبِهَمَ، لَا تَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلْبُ الْإِيَامِ، وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشَّرْكَ، وَ سَكَنَتْ قُورَةُ الْأَفْكِ، وَ حَمَدَتْ نِيرَانَ الْكُفْرِ، وَ هَدَّاتِ دَعْوَةَ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْتَقَ (اسْتَوْسَقَ) نِظَامَ الدِّينِ، فَآئِي حِرْمُ بَعْدَ الْبَيَانِ؟ وَ اسْرُرْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ؟ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ؟ وَ اشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ؟

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَلْتُمْ إِيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرُّسُولِ وَ هُمْ بَدَعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْخَشُونَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْسَبُوهُ إِنْ كُنْتُمْ (2). (مُؤْمِنِينَ)

أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخَذْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، قَدْ خَلَوْتُمْ بِالْدَّعَاةِ، وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيْقِ بِالسَّعَاةِ، فَمَجَجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ

(3). (إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنَى حَمِيدًا)

أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مِيٍّ بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ وَ الْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشْعَرْتَهَا فُلُوبُكُمْ، وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْتَةُ الْغَيْضِ (الْعَيْظِ)، وَ خُورُ الْقَنَاةِ، وَ بَيْتُهُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِيمَةُ الْحَجَّةِ

نَقْبِهِ) الْخُفِّ، بِأَقْيَةِ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَعْضِ اللَّهِ وَ شَنَارِ الْأَبْدِ، مَوْسُومَةَ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ (قَدُونُكُمْ هَا فَاحْتَبِئُوا بِهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ نَقِيْبَةَ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَقْبَدَةِ

فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ

(4). (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)

(5). (إِنَّا عَامِلُونَ * وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ) وَ أَنَا ابْنُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابِ شَدِيدٍ، فَاعْلَمُوا

ترجمه:

سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساختند و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود:

ای جوانمردان! و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافلای است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می دهید؟

«پدرم نمی فرمود: «احترام هر کس را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟ (صلی الله علیه وآله) آیا رسول خدا

چه زود اوضاع را دگرگون ساختید، و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانایی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می گویم در اختیار شماست

از دنیا رفت - و با مردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشی (صلی الله علیه وآله) آیا می گوئید: محمد سپرده شوند و سنتش پایمال گردد؟ -

آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود، فاجعه سنگینی است که بر همه، غبار غم فرو ریخت، و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه دارتر، و وسعتش فزونتر می گردد، زمین از غیبت او تاریک، و ستارگان برای مصیبتش بی فروغ، و امیدها به یأس مبدل گشت، کوه ها متزلزل گردید احترام افراد پایمال شد و با مرگ او حرمتی باقی نماند!

به خدا سوگند این حادثه ای است عظیم، و مصیبتی است بزرگ، و ضایعه ای است جبران ناپذیر

رفت قرآن مجید قبلا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسته در (صلی الله علیه وآله) ولی فراموش نکنید اگر پیامبر خانه های شماسست، و صبح و شام با صدای بلند و فریاد - و یا - آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبه رو شده بودند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است

فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، (صلی الله علیه وآله) آری قرآن صریحاً گفته بود: «محمد آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید و استقامت کنندگان) را (نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خداوند ضرری نمی زند و خداوند بزودی شاکران و پاداش خواهد داد»

آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می بینید و می شنوید، و در جلسات و مجمع شما! (6) «عجبا! ای فرزندان» «قبیله این معنا گفته می شود و اخبارش به خوبی به شما می رسد و باز هم خاموش نشستید؟ با این که دارای نفرت کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می شنوید و لیبیک نمی گوئید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی رسید؟ با این که شما در شجاعت زبانزد می باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبائل هستید

با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج ها و محنت ها را تحمل نمودید، شاخ های گردنکشان را درهم شکستید، و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید، و در خط ما قرار داشتید، دستورات ما را گردن می نهادید و سر بر فرمان ما داشتید، تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت

امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن (صلی الله علیه وآله) پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر مکتوم می دارید و پیمان های خود را شکسته اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته اید؟

گرفته اند پیکار نمی کنید؟ در (صلی الله علیه وآله) آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر» آغاز کردند، آیا از آنها می ترسید؟ با این که خداوند سزاوارتر است که از او (حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را «بترسید، اگر مؤمن هستید»

آگاه باشید من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید، و عاقبت طلب شده اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود دور ساختید، و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید، و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به وسعت بی تفاوتی روی آوردید

آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید، و آب گوارایی را که نوشیده بودید به سختی از گلو برآوردید!

به خدا زبانی نمی رسد، چرا که) اما فراموش نکنید خداوند می فرماید: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید «خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است».

بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم، با این که بخوبی می دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته، و عهدشکنی قلب شما را فرا گرفته است ولی چون قلبم از اندوه پر بود - و احساس مسئولیت شدیدی می کردم - کمی از غم های درونی ام بیرون ریخت، و اندوهی که در سینه ام موج می زد خارج شد، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند.

اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آن شما، محکم بچسبید و رها نکنید، ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید: پشتش زخم، و کف پایش شکسته است! داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوایی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل ها سر بر می کشد خواهد پیوست!

فراموش نکنید آنچه را انجام می دهید در برابر خداست.

«!آنها که ستم کردند بزودی می دانند که بازگشتشان به کجاست»

و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، «آنچه از دست شما بر می آید انجام دهید، ما هم انجام می دهیم» و انتظار بکشید، ما هم منتظریم

1 . آل عمران، آیه 144 .

2 . توبه، آیه 13 .

3 . ابراهیم، آیه 8 .

4 . شعراء، آیه 227 .

5 . هود، آیه 121 و 122 .

6 . قیله « زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد» .

بانوی اسلام در این بخش از سخنانش، طایفه انصار را به عنوان یک قشر برگزیده و بازوی توانمند اسلام و حامی مخلص توصیف می کند، و از زحماتی که آنها از بدو ورود پیامبر در مدینه، و حتی قبل از آن در راه (صلی الله علیه و آله) پیامبر اسلام کشیدند، در تعبیرات کوتاهش اظهار تشکر و سپاسگزاری می نماید.

آری به راستی انصار نقش بسیار مؤثری در پیشرفت اسلام در جنگ و صلح در آغاز و انجام و در همه مراحل داشتند، و با آن همه، توقعی کمتر از مهاجران داشتند، و اگر کار بدست آنها می افتاد شاید تاریخ اسلام مسیر روشن تری را می پیمود، البته در میان مهاجران افراد مخلصی بودند که از هیچ ایثار و فداکاری فروگذار نکردند ولی با این همه نفوذ بازیگران سیاسی در میان آنها وضع را به کلی دگرگون ساخت.

انصار را زیر رگبار حملات قرار می دهد (علیها السلام) - فاطمه 2

ولی تعجب بانوی اسلام از این است که چرا این بازوان توانمند و یاران دیرینه پیامبر در برابر این ستمی که بر خاندانش روا داشتند، مهر خاموشی بر لب زدند، و با سکوت خود صحنه بر پای این مظالم گذارند، و احترام پیامبر را در بازماندگان او رعایت نکردند، و از همه مهمتر در برابر تغییر محور خلافت پس از یک درگیری کوتاه آن هم به نفع خودشان در برابر حق سکوتی که گرفتند همکاری و همفکری و همدردی کردند و این خطایی بود نابخشودنی!

3! نمی میرد (صلی الله علیه وآله). با رحلت پیامبر اسلام

از سوی دیگر این حقیقت را گوشزد کرده بودند که آیین اسلام (صلی الله علیه وآله) گرچه قرآن مجید از یکسو و خود پیامبر پایان نخواهد گرفت، (صلی الله علیه وآله) قائم به شخص نیست، آیینی است جاویدان تا قیام قیامت، و هرگز با وفات پیامبر چرا که انقلابی بود بر اساس یک مکتب، مکتبی آسمانی و الهی مکتبی هماهنگ با نیازهای انسان ها در تمام طول تاریخ و چنین مکتبی باید بماند.

ولی با این همه، گروهی کوتاه فکر و ظاهر بین باز تصور می کردند، با ضربه دردناک و مصیبت جانسوزی که از وفات بر جهان اسلام وارد شد و با خلایی که از فقدان این رهبر بزرگ در محیط اسلام پدید آمده فاتحه (صلی الله علیه وآله) پیامبر اسلام خوانده شده، و طومار آن در هم پیچیده است! و به همین دلیل در برابر نعره های جاهلیت سکوت می کردند.

فریاد می زند، و آیات قرآن را که از بقا و جاودانگی اسلام سخن می گوید، به یاد آنها می آورد، غافلان (علیها السلام) فاطمه را از خواب غفلت بیدار می کند، و مسلمانان را به مسئولیت های سنگینشان در آن مقطع فوق العاده حساس آشنا می سازد.

4- چرا در برابر پایمال شدن احکام اسلام خاموش نشسته اید؟

او در فراز دیگری از سخنانش با شدت تمام انصار را سرزنش می کند که: سکوت شما در ماجرای فدک، ماجرای که حلقه ای است از یک سلسله انحرافات زنجیره ای، و جرعه ای است از یک شعله گسترده، و قطره ای است از یک جریان! وسیع، به قیمت زنده شدن طیف ضد اسلامی تمام خواهد شد.

اجرا (صلی الله علیه وآله) مردم می گویند: اگر به راستی قانون اسلام حق است، چرا در مورد نزدیک ترین نزدیکان پیامبر نمی شود؟ جایی که چنین حکم مسلمی را پایمال کنند، و شما با سکوتتان صحنه بر آن بگذارید، پایمال کردن سایر احکام! اسلام کار مشکلی نخواهد بود.

شما باید به این مسأله به عنوان یک «جریان» بنگرید نه به عنوان یک رویداد موضعی و مقطعی، و حساب کنید در پشت! این ماجرا چه ماجراهای دیگری نهفته است؟ جوش و خروش من نیز از همین جهت است.

تصور نکنید قیام شما برای حمایت مظلومی چون من شکافی در جامعه اسلامی ایجاد می کند، بلکه به عکس سکوت شما همه چیز را زیر سؤال می برد. اگر بگویید قدرت ندارید، دروغ است، امکانات فراوان از آغاز در اختیار شما بوده، و الان نیز بیشتر است، با این حال چرا آیات صریح قرآن را که می گوید: «با پیمان شکنان به پیکار برخیزید» پشت سر افکنده اید؟ و بجای ترس از خدا از آنها می ترسید؟

5- غلبه روح عاقبت طلبی

سپس این معلم بزرگ در فراز دیگری دست به اعماق روح آنها برده، و علت اصلی این سکوت را بیرون می کشد و می فرماید: مسأله این است که روح عاقبت طلبی بر شما چیره شده، به آسایش خواهی تن در داده اید، و با این که با چشم خود می بینید آن کس را که شایسته تر از همه برای خلافت است کنار زده اند باز سکوت می کنید؟

آری یک انقلاب راستین تا زمانی پیشرو است که افراد روح انقلابی خود را حفظ کنند، و تمایلات عاقبت طلبانه بر آنها چیره نشود، و گرنه در برابر مشکلات زانو می زنند، و از کنار حوادث تلخ و مسئولیت آفرین بی تفاوت می گذرند و انقلاب خاموش می شود.

!- با این روحیه می دانم از شما کاری ساخته نیست6

این بانوی شجاع با بینش عمیق خود حوادث آینده را باز می گوید، و در فراز دیگری از سخنانش در این بخش، به طایفه انصار خطاب کرده می گوید: هدف من اتمام حجت است، و گرنه آمیدی به شما ندارم، جایی که در مسأله «خلافت» سکوت کنید در مسأله «فدک» به طریق اولی سکوت خواهید کرد، اما سخنان امروز من در تاریخ اسلام ثبت می شود، و آیندگان قضاوت خواهند کرد، و من می خواستم علاوه بر این، عقده های دلم را نیز بگشایم و خون های درون سینه ام را بیرون بریزم تا همگان از درد جانکاه من با خبر شوند

- در انتظار حوادث دردناک باشید7

این شیر زن اسلام در فراز دیگری به آنها خاطر نشان می کند که : گمان میرید که این سکوت، و آن عافیت طلبی، این تماشاچی شدن ها، و این بی تفاوتی ها، برای شما ارزان تمام می شود، شما میوه تلخ آن را در همین دنیا به صورت حکومت های جباری - همچون بنی امیه و بنی عباس - که نه بر نسل های آینده شما رحم می کنند و نه بر اسلام و قرآن، خواهید چشید.

به علاوه در دادگاه بزرگ الهی در قیامت نیز کفاره آن را خواهید پرداخت

!- او انذار کرد، و من هم انذار می کنم8

در آخرین بخش از سخنانش همان سخنی را (صلی الله علیه وآله) بانوی دلسوخته و دختر و الامقام پیامبر (علیها السلام) فاطمه می گوید که پیامبران الهی در برابر اقوام سرکش می گفتند، آنها را انذار می کند و می فرماید : «انتظار بکشید ما هم منتظریم».

!، ما هم در انتظار مجازات دردناک الهی برای شما(صلی الله علیه وآله) شما در انتظار فشار هر چه بیشتر بر خاندان پیامبر

بانوی اسلام این خطبه را در بستر بیماری بیان کرد، همان بیماری که هرگز از آن برنخاست، و جان پاک خود را به جان آفرین تسلیم نمود.

مهاجر و انصار ایراد فرمود، و (1) و با حضور مردان (صلی الله علیه وآله) خطبه اول را در حال سلامت، در مسجد پیامبر این خطبه را در برابر زنان مهاجر و انصار، و در بستر بیماری، و درون خانه

هم مخاطب مختلف بود، و هم زمان و مکان، و هم حال بانوی اسلام، ولی لحن هر دو خطبه به خوبی نشان می دهد که از روحی بلند، سرشار از علم و دانش، مملو از محبت به خدا و ایمان، و لبریز از درد و رنج، سرچشمه گرفته، و هر دو خطبه آهنگی رسا و کوبنده و گیرا و قاطع و شجاعانه دارد، ولی آهنگ خطبه دوم که اکنون نوبت بحث آن است کوبنده تر و دردناک تر و غم انگیزتر است.

برخاسته در حقیقت رنجنامه اوست (صلی الله علیه وآله) این خطبه که از دل پر درد دختر گرامی پیامبر اسلام

رنجی جانکاه که تا اعماق استخوانش نفوذ کرده و تمام وجودش را در شعله های سوزان خود فرو برده است، به همین دلیل کلامش در این خطبه رنگ آتش به خود گرفته چرا که از قلب آتشین برخاسته، و خون رنگ شده چرا که از دلیل او سرچشمه گرفته.

و قبل از (صلی الله علیه وآله) بعد از پیامبر (علیها السلام) از عجایب و شگفتی های این خطبه آن است که بانوی اسلام شهادت مورد ستم های زیادی واقع شد، ستم هایی که بیماری جانکاه او از آن ریشه می گرفت، و با این که سؤال زنان مدینه

به هنگام عبادت آن بانو مخصوصاً از وضع حال و بیماری او بود، و قاعدتاً باید چیزی از دردهای خود بگوید، بلکه هر چه می گوید از آن بگوید، با این حال حتی یک کلمه از حال خودش سخن نگفت، و محور تمام سخنان او مسأله غصب خلافت و خطرات آینده این انحراف بزرگ برای امت اسلامی بود (علیه السلام) مظلومیت علی

گفت، و از مشکلات جهان (علیه السلام) عجباً که او هیچ از درد خویش سخن نگفت، و هر چه گفت از درد همسرش علی اسلام.

برتر از آن است که از خودش و دردهایش - هر چند بزرگ بود - سخن بگوید، و (علیها السلام) آری روح بزرگ زهرا و دردهای او سخن (علیه السلام) بلندپروازتر از آن است که حتی تا این حد صعود کند، او فقط از امام و همسر محبوبش علی گفت.

او نگران شخص خود نبود، او نگران امت اسلامی بود که چه آینده شوم و دردناکی در پیش داشت

انسان در واپسین لحظات زندگی معمولاً به خود و دردهایش می اندیشد، ولی شگفتا که فاطمه در این خطبه طولانی حتی یک جمله از این گونه سخن ها بر زبان نراند

و مقام فداکاری و ایثار آن بانوی زنان جهان است (علیها السلام) و این بهترین نشانه عظمت فاطمه

این درسی است بزرگ برای همه انسان های آزاده و با هدف و همه ایثارگران و فداکاران تاریخ بشر

آری او همیشه - و در واپسین لحظه عمر کوتاه و پر درد و رنجش بالخصوص - همچون شمعی می سوخت تا اطراف خود را روشن سازد و گمراهان را نجات دهد و مدافع حق و عدالت باشد

در خطبه فدک (نخستین خطبه بانوی اسلام) تمام سخن از توحید و مبدأ، و معاد، و فلسفه احکام، و حوادث دوران بعثت و برکات وجود او، و مسأله غصب خلافت، و سرنوشت آینده مسلمین است، و اگر مقداری هم از (صلی الله علیه و آله) پیامبر فدک سخن می گوید بخاطر نقش مؤثری است که این پشتوانه مالی در امر خلافت و مسائل سیاسی اسلام داشت، درست به و در هم شکستن قدرت آنان، فدک را (صلی الله علیه و آله) همان دلیل که دشمنانش برای در مضیقه گذاشتن خاندان پیامبر غصب کردند، او خواهان بازگرداندن آن بود

ولی در خطبه دوم (خطبه زنان مهاجر و انصار) سخنان او فقط بر محور خلافت و امامت دور می زند، با آن که بانوی اسلام مظالم زیادی بر او رفته بود و مناسب بود دادخواهی کند، ولی نه دادخواهی کرد و نه لب به شکایت گشود، هر چه گفت، از خلافت و از مصالح مسلمین گفت (علیه السلام) گفت از علی

یکی از مقامات عالی اولیای خدا مقام «تسلیم مطلق» است، یعنی سالک الی الله و رهرو راه حق به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، جز خدا را در نظر ندارد

جز به فرمان او گوش به سخن دیگری نمی دهد

جز رضای او نمی طلبد

و جز به خواست و اراده او نمی اندیشد

مرحله اول اسلام است و سپس ایمان و بعد رضا و بعد تسلیم مطلق، چنانکه قرآن کریم می گوید:

عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان (2): (قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا فَلٌ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) «آورده ایم، بگو: شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است»

و نیز می فرماید:

به (3); (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)» پروردگارت سوگند آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو در دل «خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

و سرانجام می گوید:

ما فقط شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداشی و (4); (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا)» سپاسی از شما نمی خواهیم.

مقام ایمان و رضا و تسلیم ایجاب می کند که تمامی آلام و دردها و غم های جانسوز خود را به دست فراموشی بسپارد و تنها ، از ولیّ او، و از آینده اسلام و مسلمین سخن بگوید(صلی الله علیه و آله) از رضای خدا، از پیامبر

با این مقدمه کوتاه که اشاراتی به محتوای خطبه داشت به سراغ اصل خطبه می رویم و آن را در پنج بخش مورد بررسی قرار می دهیم ولی قبلاً لازم است به اسناد خطبه بپردازیم:

البته همان گونه که در شرح خطبه اول گذشت پرده ای آویخته شد و ایشان در حالی که گروهی از زنان او را همراهی می کردند، بطوری که 1 . شناخته نمی شد و چادری بر سر داشت که دامن چادرش زیر قدمش می آمد، پشت پرده قرار گرفت و خطبه را ایراد کرد

- 2 . حجرات، آیه 14 .
- 3 . نساء، آیه 65 .
- 4 . دهر، آیه 9 .

این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است:

(1) -. مرحوم شیخ طبرسی (رضوان الله علیه) آن را در «احتجاج» ذکر کرده است 1

(2) -. علی بن عیسی اربلی در کتاب معروف «کشف الغمه» از کتاب «صحیفه» آن را نقل می کند 2

(3) -. مرحوم علامه مجلسی در «بحار الانوار» این خطبه را با اسناد متعددی ذکر کرده است 3

- این خطبه در کتاب «معانی الاخبار» از مرحوم صدوق با سندی که در ذیل آمده از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه 4
(4) نقل شده است (علیه السلام) دختر امام حسین

(5) نقل شده است (علیه السلام) -. و باز در همان کتاب با سندی دیگر از امام علی بن ابی طالب 5

-. مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در «امالی» آورده است 6

- این ابی الحدید عالم معروف سنی معتزلی نیز آن را در کتاب معروف خود «شرح نهج البلاغه» با سندی که ذیلاً آمده 7 (6) است، نقل می کند

به هر حال همان گونه که اشاره شد این خطبه با اسناد متعددی نقل شده، و تفاوت هایی در متون آن دیده می شود، و نظر به نقل شده است کامل تر به نظر می رسد ما همان را برگزیدیم (علامه 7) از سوید بن غفله «این که متنی که در «احتجاج (بزرگوار مجلسی نیز آن را در بحار الانوار 161/43 آورده است

و بدین ترتیب خطبه مزبور از خطبه هایی است که در کتب متعدد و با اسناد متظافری نقل شده است و لذا از اهمیّت ویژه ای برخوردار است

اکنون به سراغ متن خطبه می رویم و به ترجمه و تفسیر آن می پردازیم که حقایق بسیاری را روشن می سازد

1. احتجاج (ترجمه فارسی)، صفحه 300 .

2. کشف الغمه، جلد 2، صفحه 118 .

3. بحار الانوار، جلد 43، صفحه 158 .

4. عن احمد بن الحسن القطان، عن عبدالرحمن محمد الحسینی، عن ابی الطیب محمد بن الحسین بن حمید، عن ابی عبدالله محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن المهلبی، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن الحسن

5. علی بن محمد المعروف بابن المغیره القزوینی، عن جعفر بن محمد بن الحسن، عن محمد بن علی الهاشمی، عن عیسی بن عبدالله بن محمد بن . (علیه السلام) عمر بن علی بن ابی طالب، عن أبیه، عن جدّه علی بن ابی طالب

6. احمد بن عبدالعزیز الجوهری، عن محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن حسن، . (علیه السلام) عن أمّه فاطمة بنت الحسین

7. بود؛ و میرداماد (طبق نقل (علیه السلام) سوید بن غفله یا «غفله» به گفته مرحوم «علامه حلی» در «خلاصه» از اولیای امیرالمؤمنین علی . می شمارد؛ و ذهبی در «مختصر» می گوید: او مردی ثقه، خردمند، عابد، زاهد (علیه السلام) مرحوم مامقانی) او را از اولیای خاص حضرت امیر و صاحب مقام والایی بود

الْمَرْصَةَ الَّتِي تُوَفِّتُ فِيهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، يَعْدَنْهَا، فُقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ (عليها السلام) لَمَّا مَرَّصَتْ فَاطِمَةَ؟
أَصْبَحْتَ مِنْ عَتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟

ثُمَّ قَالَتْ (صلى الله عليه وآله) فَحَمَدْتَ اللَّهَ وَصَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا

أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِقَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرَجَالِكُنَّ، لَقَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَشَنَنْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ

لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ (فَقُبْحًا لِقُلُوبِ الْحَدِّ، وَاللُّعْبَ بَعْدَ الْجِدِّ، وَفَرْعَ الصَّفَاةِ، وَصَدْعَ الْقِنَاةِ، وَخَطْلَ الْأَرَاءِ، وَزَلَلَ الْأَهْوَاءِ، وَ
(1).) أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ

لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَشَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا

فَجَدَّعًا وَعَفْرًا وَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ترجمه

بیمار شد همان بیماری که در آن وفات یافت، زنان مهاجر و انصار به عنوان عیادت (علیها السلام) هنگامی که فاطمه خدمتش حاضر شدند، و عرض کردند: چگونه صبح کردی از بیماریت؟ (و حال تو چه گونه است) ای دختر رسول خدا؟

فرستاد، و سپس فرمود (صلی الله علیه و آله) او در پاسخ، حمد و سپاس خدا را بجا آورد، و درود بر پدرش پیامبر

بخدا در حالی صبح کردم که از دنیای شما متنفرم، مردان شما را دشمن می شمرم، و از آنها بیزارم

آنها را آزمودم و دور افکندم، و امتحان کردم و مبعوض داشتم. چقدر زشت است شکسته شدن شمشیرها (و سکوت در برابر غاصبان) و بازی کردن بعد از جدّ (و به شوخی گرفتن سر نوشت اسلام و مسلمین) و کوبیدن بر سنگ (و کار بی حاصل و شکافته شدن نیزه ها (و تسلیم در برابر دشمن) و فساد عقیده، و گمراهی افکار، و لغزش اراده ها و «چه بد اعمالی (کردن از پیش برای (معاد) آنها فرستاد، نتیجه آن، خشم خداوند بود، و در عذاب (الهی) جاودانه خواهد ماند». و چون چنین دیدم «مسئولیت آن را به گردنشان افکندم، و بار سنگین گناه آن را بر دوششان، و ره آورد هجومش را بر عهده آنها نهادم

!خوش بود گر محک تجربه آید به میان

همیشه در طول زندگی انسان ساعات و روزهای حساسی پیش می آید که دوران امتحان و آزمون اوست، البته امتحان الهی برای شکوفا ساختن استعدادها و پرورش روحيات و تحکیم مقاومت و پایداری است و نیز برای روشن شدن باطن هر کس برای خود او، زیرا که گاهی انسان در شناخت خود دچار اشتباه می شود؛ نه همچون امتحان بشری که برای کشف مجهولات و آگاهی آزمایش کننده بر باطن و نهاد افراد، صورت می گیرد

، همین مسأله گوشزد شده است (علیها السلام) در این بخش از خطبه بانوی اسلام

حضرت ضمن اظهار تنفر و انزجار شدید از گروهی از مردان فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، از مهاجرین و به آنها (صلی الله علیه و آله) انصار بخاطر سکوتشان - نه فقط سکوت - که هماهنگی شان با جریانات انحرافی بعد از پیامبر هشدار می دهد که مواظب این آزمون بزرگ الهی باشند

یادآوری کرده، و سپس آنان را به شمشیرهای (صلی الله علیه و آله) او مجاهدت های بی نظیر آنها را در عصر پیامبر شکسته ای تشبیه می کند که قدرت و کارایی خود را در برابر دشمن از دست داده است، نیزه های شکسته و شکافته ای که توانایی بر چیزی ندارد

از این که مبانی اسلام را به شوخی گرفته، و بازیچه هوس های خود قرار داده اند آنها را (صلی الله علیه و آله) دختر پیامبر سخت نکوهش می کند

و از این که اراده های آهنین آنها به سستی گراییده، و قدرت بر تصمیم گیری را در برابر جریانات انحرافی از دست داده اند، مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد

او در پایان این بخش به همه آنها هشدار می دهد که مسئولیت غصب خلافت بر دوش آنان برای همیشه سنگینی خواهد کرد، و این داغ ننگ بر پیشانی آنها می ماند که سکوت کردند و این حادثه دردناک در تاریخ اسلام با کمال تأسف رخ داد

آری، بسیاری از آنها از این امتحان بزرگ پیروز بیرون نیامدند و رو سفید نشدند و چه خوش بود که «محک های تجربه» غش» دارند، سیه روی شوند، و چه خوب است که کوره های داغ امتحان بر پا شود تا «سیاه سیم و» به میان آید تا آنها که زر اندود» باطن خود را آشکار سازد و حساب آن در نظر خلق از طلای ناب جدا گردد

أَلَا وَيَحِبُّهُمْ آتَى زَعَزَعُوها عَنْ رَواسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الأَمِينِ وَ الطَّبِيبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ « (1). (ذَلِكَ هُوَ الخُسْرَانُ المُبِينُ

؟(عليه السلام) وَمَا أَلَذَى تَقَمُّوا مِنْ أَبِي الحَسَنِ

تَقَمُّوا مِنْهُ وَ اللهُ تَكْبِيرَ سَيْفِهِ، وَ قَلَّةَ مُبَالَاتِهِ بِحَنَفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نَكَالَ وَقَعِيهِ، وَ تَنَمَّرَهُ فِي ذَاتِ اللهِ

وَ تَأَلَّهَ لَوْ مَالُوا عَنِ المَحَجَّةِ اللائِحَةِ، وَ زَالُوا عَنْ قُبُولِ الحُجَّةِ الواضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ إِلَيْها، وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْها، وَ لَسارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا، لا يَكَلُمُ خُشاشَتُهُ، وَ لا يَكَلُّ سائِرُهُ وَ لا يَمَلُّ رَاكِبُهُ

وَ لا وُرَدَهُمْ مِنْها نَمِيرًا صافِيًا رَوِيًّا تُطْفَحُ ضَفَقَتاهُ وَ لا يَتَرْتَقُ جانِباهُ، وَ لا صُنْدَرَهُمْ بِطانًا وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ اِعْلانًا

وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطائِلٍ، وَ لا يَحْطَى مِنْها بِنايِلٍ، غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَ شَبَعَةِ الكافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ، وَ الصَّادِقُ مِنَ الكاذِبِ

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ القُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذناهُم بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ)

); (وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتٌ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ)

ترجمه

وای بر آنها چگونه خلافت را از کوه های محکم رسالت، و شالوده های متین نبوت و رهبری، و جایگاه نزول وحی و جبرئیل امین، و آگاهان در امر دنیا و دین، کنار زدند؟

«!آگاه باشید زیان آشکار همین است»

داشتند؟ (عليه السلام) آنها چه ایرادی را بر ابوالحسن علی

والله آنها بر شمشیر برنده او ایراد می گرفتند، و بی اعتنائیش در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنگجویی، و ضربات درهم شکننده اش بر دشمن

بخدا سوگند (اگر امر خلافت با او بود) هر گاه مردم از جاده حق منحرف می شدند و از پذیرش دلیل روشن سرباز (آری) می زدند، آنها را با نرمی و ملایمت به سوی منزل مقصود سیر می داد سیری که هرگز آزار دهنده نبود، نه مرکب ناتوان می شد، و نه راکب خسته و ملول

و سرانجام آنها را به سرچشمه آب زلال و گوارا وارد می ساخت، نهری که دو طرفش مملو از آب بود، آبی که هرگز ناصاف نمی شد سپس آنها را پس از سیرابی کامل باز می گرداند و سرانجام او را در پنهان و آشکار خیرخواه خود می یافتند.

آری) او هرگز از دنیا بهره نمی گرفت، و از آن سودی جز سیراب کردن تشنه کامان و سیر نمودن گرسنگان نداشت)

و در این جا دنیا پرست از زاهد، و راستگو از دروغگو، برای همه آنها روشن می شد.

و همان گونه که خداوند فرموده: «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و (زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (انها حق را) تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم

و ظالمان این گروه نیز بزودی گرفتار بدی های اعمالی که انجام داده اند خواهد شد و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب « الهی بگریزند» آری این سرنوشتی است که در انتظار آنهاست

1. 15. زمر، آیه 15.

در یک جامعه سالم و الهی همه امتیازات خصوصاً تقسیم پست ها بر محور ارزش ها و معیارهای خدایی دور می زند. زد و بندهای سیاسی، گروه بندی ها و فرصت طلبی ها، تعصب های قومی و قبیله ای، و بالاخره معاملات پشت پرده سوداگران بازار سیاست، در تصدی این پست ها راهی ندارد.

در این بخش، زنان مدینه را مخاطب ساخته و می گوید: چرا؟ و به کدام مجوز مردان شما محور (علیها السلام) بانوی اسلام در بیانات صریح و سخنان روشن خود بیان کرده بود منحرف ساختند؟ مگر (صلی الله علیه و آله) خلافت را از آنچه پیامبر چه عیبی داشت؟ و فاقد کدام یک از کمالات لازم، اعم از روحی و جسمانی بود؟ (علیه السلام) ابوالحسن علی بن ابی طالب

آری عیب این بود که شمشیر برنده اش خواب را از چشمان دشمنان اسلام ربوده، قدرت بی نظیرش در میدان جنگ، و بی اعتناییش نسبت به مرگ در صحنه پیکار، او را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر دشمنان اسلام درآورده بود.

ایراد او این بود که فقط به خدا متوجه بود؛ رضای او، رضا خدا؛ خشم او و غضب او تنها برای خدا بود.

این حقیقت را به آنها یادآوری می کند که ارزش ها در محیط اسلام بعد از پیامبر (علیها السلام) در واقع بانوی اسلام دگرگون شده، و این گروه از مهاجران و انصار به خاطر انحراف مزاج روحشان از سلامت لازم، (صلی الله علیه و آله) اکرم شهد شیرین ارزش های واقعی اسلام در ذائقه جانانشان همچون حنظل تلخ و بد طعم شده است، و امتیازاتی که مهم ترین شرایط یک رهبر قدرتمند و قاطع الهی را تشکیل می دهد، برای او عیب می شمردند.

چه نعمت بزرگ و موهبت عظیمی را (علیه السلام) سپس در ادامه سخنانش به آنها گوشزد می کند که با کنار گذاردن علی آگاه ترین مردم به حلال و حرام الهی و آیات قرآنی است (علیه السلام) از دست دادند، زیرا علی

او حق و باطل را بهتر از هر کس می شناسد و از هم جدا می سازد. اگر زمام حکومت به دست او سپرده می شد، هرگز اجازه نمی داد به این سرعت باز ماندگان دوران شرک (خاندان ابوسفیان بزرگ ترین دشمن اسلام، و سرسخت ترین مخالف قرآن) در حکومت اسلامی طمع کنند، و آن را به دستگاه خودکامه ای مبدل سازد که بدتر و بی رحم تر از حکومت کسری و قیصره و فراغنه، باشد.

بود آنها را بر مرکب راهوار حق می نشاند، و با نرمی و ملایمت (علیه السلام) اگر زمام اختیارانشان در کف با کفایت علی و محبت و مدارا بسوی سرچشمه آب حیات رهنمون می گشت، و سپس آنان را از آن چشمه جوشان و زلال و گوارا سیراب می نمود، و حیات جاویدان می بخشید.

علیه (یکی دیگر از شرایط رهبران الهی، دلسوزی و خیرخواهی برای امت است، آیا آنها کسی را دلسوزتر از علی سراغ داشتند؟ کسی که همتش سیر کردن گرسنگان و سیراب کردن تشنه کامان بود، درد و رنج های مردم او را رنج (السلام) می داد، و غم و اندوه آنان قلبش را می فشرد.

شرط دیگر مسأله خلافت و امامت، زهد و بی اعتنایی به مال و مقام و زندگی مادی است، چرا که اگر پیشوای جامعه، دلپسته و دلباخته دنیا باشد از همین طریق می توان در او نفوذ کرد، و او را از راه حق منحرف ساخت.

می رسید؟ کسی که هرگز زری نیندوخت، (علیه السلام) آیا در میان تمام امت اسلامی کسی در زهد و وارستگی به پایه علی خانه ای مجلل برای خود نساخت، لباسش ساده همچون لباس غلامش بود، و غذایش با فقیرترین مردم برابری می کرد.

اگر معیار خلافت، قدرت روحی و جسمی، خلوص نیت و زهد و پارسایی و عصمت، دلسوزی و مهربانی برای امت است، را به (علیه السلام) علی (صلی الله علیه و آله) واجد این شرایط بود؟ و اگر پیامبر (علیه السلام) چه کسی بهتر از امیرالمؤمنین جانشینی خود نصب کرد و بارها و بارها این معنا را در قالب عبارت های مختلف ریخت و بیان فرمود، و او را از همه لایق تر برای این مقام شمرد، به همین دلیل بود، نه او، که خدای او نیز او را از همه لایق تر شمرد.

در پایان همین بخش به آنها هشدار می دهد که گمان نکنند این سستی و کوتاهی، و ترک حمایت (علیها السلام) بانوی اسلام از لایق ترین فرد امت برای خلافت، ارزان تمام خواهد شد. باید در انتظار پیامدهای دردناک آن باشند و نتیجه تلخ آن را بچشند، آنها تصور نکنند که از چنگال عذاب الهی در همین دنیا نیز می توانند فرار کنند، نه، هرگز.

آری، سرانجام آنچه را کاشته اند درو خواهند کرد، و در چنگال حکومت های خودکامه و بی رحم و ستمگر و جبار و فاسد و مفسد همچون حکومت های بنی امیه و بنی عباس گرفتار خواهند شد، روزی که راه فراری در پیش و پس نداشته باشند و عذاب آخرت آنها نیز ناگفته پیداست.

أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَمَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا، وَإِنْ تَعَجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ»

لَيْتَ شِعْرِي؟ إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا؟ وَ عَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟ وَ بَأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَ عَلَى أَيِّ دُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَنَكُوا؟

(2). (بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) وَ (1) (لَيْسَ الْمَوْلَى وَالْيُسَى الْعَشِيرُ)

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ) اسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ الدُّنَابِي بِالْقَوَائِمِ، وَالْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ، فَرَعَمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا، (3). (وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ)

(4) (أَقْمَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُبْعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) وَيَحْمَهُمْ

ترجمه:

اکنون بیا و بشنو، (از دلیل های واهی آنها) و هر قدر عمر کنی دنیا شگفتی تازه ای به تو نشان می دهد! و اگر می خواهی (تعجب کنی از سخنان آنها تعجب کن (و منطفشان را در باب خلافت دیگران بشنو

ای کاش می دانستم آنها به کدام سند استناد جستند؟ و بر کدام پشتوانه ای اعتماد کردند؟ و به کدام دستاویز محکم چنگ زدند؟ و بر کدامین ذریه جرأت کردند و مسلط شدند؟ «چه بد مولا و یآوری، و چه بد مونس و معاشری» و «چه جایگزینی بدی «است برای ستمکاران

! آنها پیشگامان را رها کرده و به سراغ دنباله ها رفتند، شانه را با دم معاوضه کردند

!ببینی گروهی که (کار بد می کنند) و گمان دارند کار خوب انجام می دهند بر خاک مذلت مالیده شود

«آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند»

وای به حال آنها! «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود «مگر هدایتش کنند! شما را چه می شود؟ چگونه دآوری می کنید؟

- 1 . حج، آیه 13 .
- 2 . کهف، آیه 50 .
- 3 . بقره، آیه 12 .
- 4 . 35 یونس، آیه .

راجح» را بپذیرد. یا به تعبیر «هیچ کس جز افرادی که «مستقلات عقلیه» را منکرند نمی توانند ترجیح «مرجوح» بر روشن تر هیچ انسانی در مقدم داشتن چیزی که واجد مزایای فراوانی است بر چیزی که فاقد آنهاست، تردید به خود راه نمی دهد.

آیا کسی را شنیده اید که به هنگام انتخاب یک معلم، شاگرد را بر استاد ترجیح دهد؟ یا به هنگام درمان بیماری، یک طبیب عادی و کم تجربه را به طبیبی بزرگ و پرسابقه و با تجربه مقدم بشمرد؟ (بی آن که امتیاز دیگری در کار باشد)، اگر به هنگام انتخاب فرمانده، افراد با تجربه و مدیر و مدبر را رها کرده به سراغ تازه کاران بی تجربه برویم، همه در عقل ما هنگام انتخاب فرمانده، افراد با تجربه و مدیر و مدبر را رها کرده به سراغ تازه کاران بی تجربه برویم، همه در عقل ما تردید می کنند.

حتی آنها که ترجیح «مرجوح» را بر «راجح» - به زبان - قبیح نمی شمردند، هرگز در عمل از این اصل اساسی تخطی نخواهند کرد و دائماً به سراغ ترجیح برتر می روند.

آیا آنها مثلاً هنگام خرید میوه، میوه های خوب را رها کرده و میوه های نارس و نامرغوب را جدا می کنند؟ یا به هنگام انتخاب دوست، افراد بدنام و آلوده و شرور را بر نیکان و پاکان مقدم می شمردند؟ محال است کسی آب شور و ناگوار را بر آب شیرین و گوارا ترجیح دهد، و اگر کسی عملاً چنین کند نباید در کمبود عقل او تردید داشت.

بنابراین، قانون «ترجیح بهتر» یک قانون عقلی است که همه در تمام سطوح آن را عملاً پذیرا هستند و از آن تخطی نمی کنند، ولی مشکل این جاست که گاه وضع جامعه چنان دگرگون می شود که نه فقط پای ارزش های کاذب به میان می آید، بلکه ضد ارزش ها جانشین ارزش ها می شود، و انسان های ظاهراً عاقل، ممتازها را رها کرده به سراغ غیر آنها می روند.

آری منافع زودگذر مادی گاه چنان چشم و گوش انسان را کور و کر می کنند که منافع واقعی خود را به فراموشی می سپرد و در این جا دست به کاری می زند که به راستی ترجیح عقب افتاده بر پیشرو است.

قرآن مجید در برابر مشرکان و کفار که آلوده این کار زشت و نامعقول بودند بر همین مطلب تکیه کرده، می فرماید:

آیا کسی که هدایت به حق می کند (1): (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)» برای رهبری شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر این که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود چگونه «داوری می کنید».

در این فراز (فراز سوم) از خطبه غرّاء و جانسوزش روی این (صلی الله علیه وآله) بانوی رشید اسلام دختر گرامی پیامبر مسأله تکیه کرده می گوید:

صلی الله علیه) ای گروه مهاجران و انصار! چرا کسی را که پیشگام در اسلام بود، و قبل از تمام مردان دست بیعت به پیامبر بلکه مدت ها بعد از طلوع آفتاب (داد، رها کرده، به دنبال کسانی می روید که هرگز این افتخار بزرگ نصیبشان نشده (وآله جهانتاب اسلام نیز در برابر بت سجده می کردند)؟

صلی الله) و به مقتضای سخن معروف پیامبر ((صلی الله علیه وآله) چرا کسی که «در» شهر علم پیامبر (باب مدینه علم النبی افضاکم علی) توانایی او بر داوری از همه بیشتر و بهتر بود، کنار گذاشته، و به سراغ کسانی رفتید که هرگز « (علیه وآله واجد چنین علم و دانشی نبودند؟

شما با این کار خود قانون مسلم «ترجیح راجح بر مرجوح» را شکستید، و حکم قرآن را در این باره (که در آیه فوق منعکس (2). است) به دست فراموشی سپردید

از این مطلب سخت تعجب می کند، و دنیا را «جهان عجایب» می شمرد که هر روز از عمر (علیها السلام) بانوی اسلام انسان می گذرد مطلب تازه ای به او نشان می دهد.

علیه) او سؤال می کند که این گروه به ظاهر عاقل و فهمیده برای تغییر محور خلافت، و انتخاب دیگران به جای علی (علیه) به کدام دلیل استناد جستند؟ و از کدامین مدرک کمک گرفتند؟ و چگونه آنها امتیازات روشنی را که در علی (السلام) بود، نادیده گرفتند و مرجوحان را بر او مقدم شمردند؟ (السلام)

: و در پایان همین بخش از این آیه قرآن که اشاره زنده ای به سرنوشت آنهاست، کمک می گیرد و می فرماید:

چه بد مولا و یآوری، و چه بد مونس و معاشری» و «چه (4): (بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) و (3) (لبيسَ المولى وليسَ العشيرُ)» «جایگزینی بدی است برای ستمکاران».

1. یونس، آیه 35 .

حمد و سپاس «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْفَاضِلِ»: و از همه اینها عجیب تر گفتار ابن ابی الحدید است که در خطبه کتابش می گوید . 2 .

!سزاوار خداوندی است که فرد پانین تر را بر فرد برتر ترجیح داد . اقتباس از آیه 13 سوره حج . 3 .

اقتباس از آیه 50 سوره كهف . 4 .

أَمَّا لَعْمَرَى لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَيْتَمَا تُنْجِحُ، ثُمَّ احْتَلَبُوا مِلًّا الْقَعْبِ دَمًا عَيْبَطًا، وَ دُعَاةً مُبِيدًا، هُنَالِكَ يَحْسَرُ الْمُطِيلُونَ وَ يَعْرِفُ «
التَّالُونَ عِبًّا مَا أَسَسَ الْأَوْلُونَ، ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَ أَطْمَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشَأً

وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَ سَطْوَةِ مُعَنَّدِ غَاشِمٍ، وَ بَهْرَجِ شَامِلٍ، وَ اسْتَبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيَبْكُمُ زَهِيدًا، وَ جَمَعَكُمْ حَصِيدًا. قَبَا
(1) (أَنْلَزْكُمْ مَكْمُوهًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارُهُونَ) حَسْرَةً لَكُمْ وَ آتَى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْنَكُمْ؟

ترجمه:

بدانید به جان خودم سوگند ناچه خلافت باردار شده، منتظر باشید چندان نمی گذرد که نوزاد خود را به دنیا می آورد (آن گاه ببینید چه نوزادی آورده) سپس به جای کاسه شیر، کاسه های پر از خون تازه و سم کشنده را بدوشید (و لا جرعه سر کشید!). «و آن زمان است که طرفداران باطل گرفتار خسران می شوند». آری، سرانجام، دنباله روان (چشم و گوش بسته و بی خبر) عاقبت کاری را که پیشوایانشان پایه گذاری کردند خواهند فهمید (و با تمام وجودشان آثار شوم آن را لمس می کنند).

از این پس به دنیای خود دل خوش کنید، و از آن راضی و خوشحال باشید، ولی برای امتحان و فتنه پراضطرابی که (بروید) در انتظار شماست خود را آماده کنید.

و شادمان باشید به شمشیرهای برنده! و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خونخوار، و هرج و مرجی فراگیر، و حکومتی مستبد! از ناحیه ظالمان، حکومتی که ثروت های شما را بر باد می دهد، و جمعیت شما را درو می کند!

اسفا بر شما! چگونه امید نجات دارید در حالی که حقیقت بر شما مخفی مانده، و از واقعیت ها بی خبرید؟ «آیا ما می توانیم «شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور کنیم با این که شما کراهت دارید؟»

بسیاری از مردم فکر می کنند اگر واقعیت ها را فراموش کنند واقعیت ها نیز آنها را فراموش خواهد کرد، و دامانشان را نخواهد گرفت.

چنین می پندارند می توان تخم بد کاشت و حاصل خوب برداشت، در حالی که به گفته آن شاعر نکته پرداز جای شک نیست که :

تخم گل کاشتی آخر گل شد *** بر سرش نغمه سرا بلبل شد

خار کشتی ثمرت خار دهد *** خار جز خار کجا بار دهد؟

در زمین دل خود کشتی خار *** خار بار آمد و دادت آزار آری، چیزی نمی گذرد که این پندارها همچون ساختمان فرسوده موریانه خورده ای فرو می ریزد، و یا همچون حباب هایی بر سطح آب محو می شود، و یا مانند خواب و خیالی با بیدار شدن پایان می گیرد و چهره عبوس واقعیت های شوم که ثمره اعمال نادرست خود انسان است ظاهر می شود، و طعم تلخ پیامدهایی را که محصول اعمال نسنجیده و خام است، خواهد چشید.

آری، این حکم قانون هستی است که با قدرت هر چه تمام تر بر سراسر تاریخ بشر حکومت کرده و می کند که خطاکاران را از نتایج اعمالشان با خبر می سازد. شهد زندگی را در کامشان شرنگ و رویاهای شیرین را به کابوسی وحشتناک مبدل می سازد.

در چهارمین فراز از خطبه اش بر همین معنا تکیه می کند و به آنها گوشزد می فرماید که (علیها السلام) بانوی اسلام

شتر خلافت بعد از انحراف از مسیر، بزودی باردار می شود و نوزاد عجیب الخلقه خود را بر زمین می نهد، آن گاه به جای آن که شیر گوارا و لبن سائغ آن را بنوشید، کاسه های مملو از خون تازه به شما تحویل خواهد داد، و جام دل شما را مملو از این خون می سازد! و به جای شیر شیرین، زهر جانگداز در کامتان فرو خواهد ریخت.

حجاج ها» و «ابن اشعث ها» و بدتر از آنها «یعنی کم کم نوبت به ستمگران تاریخ و فرزندان و نواده های «ابوسفیان» و می رسد که شمشیرهای برنده را بر گردن شما و فرزندانان می نهند، و خرمن زندگی شما را با داس مرگبار خود درو می کنند.

نه فقط امواتان را به غارت و زنانتان را به اسارت می برند، که با قتل عام های پی در پی صفحه زمین را از خونتان دومین (صلی الله علیه وآله)، آری در درون مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رنگین می سازند و حتی در درون مسجد پیامبر حرم امن خدا، آن قدر از شما و فرزندانان می کشند که صحن مسجد مالا مال از خون می شود، حتی حرمت خانه خدا را نگه نمی دارند و آن را با منجنیق سنگباران کرده و در درون یا بیرون آن شما را از دم تیغ می گذرانند!

برداشتید به آسانی (صلی الله علیه وآله) شما گمان کردید اگر با عذرهای واهی دست از یاری حق و دفاع از جانشین پیامبر! از مجازات الهی در امان می مانید، و از عواقب سوء اعمالتان می گریزید، زهی تصور باطل، زهی خیال محال!

را (علیها السلام) و امروز... آری امروز که ما به گذشته تاریخ می نگریم واقعیت سخنان پر محتوای بانوی بزرگ اسلام روشن تر از همیشه می یابیم که انحراف خلافت از محور اصلی چه عواقب دردناکی برای مسلمین به بار آورد؟ و چگونه! جان و مال و نوامیس آنها، و از آن افزونتر قوانین و احکام و مقتضات اسلام بازیچه دست بازماندگان احزاب جاهلی شد

را داشتند و نه احترام خانه (صلی الله علیه وآله) عمال بنی امیه نه بر صغیر رحم کردند و نه بر کبیر؛ نه پاس حرم رسول الله نه برای مهاجران ارزشی قائل بودند و نه برای انصار؛ خدا را

:از فرزندان ابوسفیانی که به اطرافیانش توصیه می کرد

:تَلْفُوهَا يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلْفُفَ الْكُرَّةَ فَوَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ»

گوی خلافت را از میدان بر بایید ای بنی امیه، سوگند به چیزی که ابوسفیان هنوز به آن وفادار است و سوگند یاد می کند، نه «!بهشتی در کار است و نه دوزخی

.چه انتظاری می توان داشت

:لذا معاوية فرزند همین ابوسفیان نیز می گفت

:«ما قاتلتكم لئصلوا ولا لئصوموا... بل قاتلتكم لتأمر عليكم»

!من فقط برای این پیکار کردم که بر شما حکومت کنم... من با شما پیکار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید

و از همه بدتر داستانی است که ابن ابی الحدید عالم معروف اهل سنت از زبیر بن بکار نقل می کند و آن را عنوان سندی بر اهل سنت می شمرد. او (از سوی جمعی از دانشمندان (صلی الله علیه وآله) عدم اعتقاد معاویه به نبوت پیامبر اسلام می گوید:

فرزند مغیره بن شعبه نقل می کند که: با پدرم نزد معاویه رفتم، و پدرم غالباً نزد او می رفت و هنگام بازگشت از عقل و هوش معاویه می گفت، ناگهان شبی آمد و از غذا خوردن امتناع کرد، و بسیار اندوهگین بود، من فکر کردم حادثه ای روی داده، از علت آن پرسیدم، گفت: فرزندم! من از نزد کسی آمدم که از همه بی ایمان تر و آلوده تر است

گفتم: چه می گویی؟

من با او خلوت کرده بودم و به او گفتم: تو به اعلا درجه حکومت رسیده ای، اگر عدالت را پیشه کنی، و نیکی را: گفت گسترش دهی، به نفع توست، چرا که سن تو زیاد شده است، و اگر نظر محبتی به برادرانت از بنی هاشم بیفکنی و صلح رحم بجا بیاوری بهتر است، چرا که امروز هیچ خطری از ناحیه آنها تو را تهدید نمی کند، و این به عنوان ذکر خیر و ثوابی برای تو باقی می ماند.

حاکم بر کشور اسلام شد، عدالت کرد، و (من چه امیدی به بقای نام خویش داشته باشم؟ «اخو تیم» (اشاره به خلیفه اول: گفت سپس «اخو». «آنچه می بایست انجام دهد انجام داد، ولی همین که از دنیا رفت نامش فراموش شد، فقط می گویند «ابوبکر عدی» (اشاره به خلیفه دوم) به حکومت رسید و تلاش کرد، و ده سال دامن به کمر زد، اما همین که از دنیا رفت نام او هم «از میان رفت، جز این که می گویند «عمر

: هر روز پنج مرتبه به نام او فریاد می زنند و می گویند ((صلی الله علیه وآله) ولی «ابن ابی کبشه» (اشاره به پیغمبر اکرم با این حال کدام کار خیر و کدام نام نیک (از من و امثال من) بعد از این باقی می ماند، ای! «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بی شخصیت؟! نه بخدا سوگند، مگر این که دفن شود، دفن شود!، (این جمله اشاره به این است که باید نام گسترده پیغمبر (2). (را دفن کرد (صلی الله علیه وآله) اکرم

: و سرانجام یزید نوه ابوسفیان همه پرده ها را کنار زد و بطور علنی و آشکارا این نعره مستانه را سر داد

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا *** خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

بنی هاشم با حکومت بازی کردند و همه حرف ها مقدمه آن بود، و الا نه خبری آمده است و نه وحی از سوی خدا نازل شده

و به این ترتیب همان گفته کفرآمیز و جنایت بار نیای خود ابوسفیان را با صراحت تمام بیان و امضا کرد

وضع زندان های امویان و شکنجه های عجیبی که نسبت به زندانیان خود روا می داشتند که نه تنها تاریخ اسلام که تاریخ است (علیها السلام) بشریت را لکه دار و سیاه کرده است گواه زنده گفتار بانوی اسلام

منعکس بود، و همان گونه که به روشنی در این (علیها السلام) آری، حوادث آینده به خوبی در آئینه تابناک قلب بانوی اسلام خطبه خبر داد، بزودی سلطه گران متجاوز و بی رحم با شمشیرهای آخته و برآن بر مردم هجوم آوردند و حکومت های خودکامه استبدادگر جان و مال و ناموس و دینشان را بر باد دادند

هرج و مرج سایه شوم و سنگین خود را بر جامعه اسلامی افکند و مسلمانان تلخی آن همه سستی و تقصیر در حمایت از حق را چشیدند

و این است سزای آن کس که حق را رها کند و به دنبال باطل رود

1. هود، آیه 28 .

129. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد 5، صفحه 2 .

عَلَى رَجَالِهِمْ فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وَجْهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ (علیها السلام) قَالَ سُوَيْدُ بْنُ عَقْلَةَ: فَأَعَادَتِ النِّسَاءُ قَوْلَهَا»
وَقَالُوا:

يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ، وَتُحْكِمَ الْعَقْدَ، لَمَا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ.

فَقَالَتْ: إِلَيْكُمْ عَنِّي فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ، وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ

ترجمه:

را برای (صلی الله علیه وآله) سوید بن غفله (راوی ابن خبیر) می گوید: زنان مهاجر و انصار، سخنان آتشین دختر پیامبر مردانشان بازگو کردند، و به دنبال آن گروهی از مهاجران و انصار خدمتش رسیدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و گفتند:

پیش از محکم شدن پیمان، و بیعت با دیگران، پیشنهاد بیعت می کرد، (علیه السلام) ای بانوی زنان! اگر ابوالحسن علی (هرگز او را رها نمی کردیم) (و به سراغ دیگران نمی رفتیم).

از این عذر بدتر از گناه سخت ناراحت شد و فرمود: بس کنید، و از من دور شوید! این عذرهای (علیه السلام) بانوی اسلام «دروغین شما هرگز پذیرفته نیست، و چاره ای بعد از آن همه تقصیرات وجود ندارد».

از همه زشت تر و دردناک تر پاسخی است که گروهی از مهاجران و انصار بعد از شنیدن پیام بانوی اسلام فاطمه در حضورش مطرح کردند که همچون خنجری بر قلب پاکش فرو نشست و خوانه اش در کلماتش (علیه السلام) زهرا پاشید.

آنها با شنیدن محتوای این خطبه سخت تکان خوردند، و احساس شرمساری کردند، و شاید از مجازات های الهی در دنیا و صلی الله علیه) آخرت بیمناک شدند، و همین امر آنها را بر این داشت که اجازه شرفیابی گرفته و به محضر دختر پیامبر بشتابند و جوابی خدمتش عرض کنند که محتوایش این بود (وآله

قبل از آن که دیگران پیشنهاد بیعت کنند ما را به سوی خود فرا نخواند تا (علیه السلام) چرا ابوالحسن علی بن ابی طالب دست بیعت در دست او بگذاریم، مقدمش را گرامی داشته، و از حکومتش پاسداری کنیم؟ در اطاعتش بکوشیم، و فرمانش را از جان و دل پذیرا شویم، و با وجود او ما هیچ کس را مقدم نمی داشتیم! چرا که او را از همه لایق تر برای این امر مهم، و مکتب و فکر او می دانیم (صلی الله علیه وآله) از همه نزدیک تر به رسول الله

ولی افسوس که حالا کار از کار گذشته! و ما دست دیگران را به منظور بیعت فشرده ایم، و طوق طاعتشان را بر گردن نهاده ایم و چون پیمان خود را در این زمینه محکم کرده ایم راه بازگشت به روی ما بسته است!

مطرح نمی کردند، پاسخی زشت و ننگین، و (علیه السلام) اما ای کاش آنها این عذر بدتر از گناه را در محضر بانوی اسلام عذری رسوا و دروغین، سخنی که قلب پاک او را سخت آزرده ساخت، و روح دردمندش را دردمندتر کرد.

ای کاش لااقل با صراحت به گناه خود اعتراف می کردند، و قول بازگشت در فرصت مناسب را به او می دادند و از این زشت گویی و عذری‌های واهی چشم می پوشیدند، زیرا

نیست و (علیه السلام) شنیده بودند که وصی و جانشین او کسی جز علی (صلی الله علیه و آله) آنها بارها از شخص پیامبر: «اولاً این مسأله نیازی به بیعت نداشت»

از همه آنها بیعت نگرفت، داستان (صلی الله علیه و آله) به فرض این که نیازی به بیعت بود، مگر در غدیر خم پیامبر: «ثانیاً غدیر خم چیزی نبود که بر کسی مخفی باشد، مطلبی بود که خود آنها در فاصله نزدیکی آن را دیده یا شنیده بودند و از آن خبر داشتند»

بر (علیه السلام) را نشنیده و در غدیر خم حضور نداشتند، آیا برتری علی (صلی الله علیه و آله) به فرض که پیام پیامبر: «ثالثاً! دیگران بر کسی مخفی و پوشیده بود؟»

دسته جمعی به سراغش نیامدند و اگر نیازی به بیعت مجدد بود دست بیعت در (صلی الله علیه و آله) چرا بعد از رحلت پیامبر دستش نگذارند؟

نیود که نیاز به «مطالبه صاحب حق» داشته (علیه السلام) خلافت یک حق شخصی و خصوصی مربوط به امیرمؤمنان علی (صلی الله علیه و آله) باشد، خلافت یک حق عمومی مربوط به جامعه اسلامی، بلکه مربوط به کل اسلام بود، و لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به این مقام به فرمان پروردگار نصب نمود (و آله

و حمایت مسلمین از او، هر دو از وظایف حتمی الهی بود که «چون و چرا» و (علیه السلام) پذیرش خلافت از سوی علی «اگر و مگر» و «چنین و چنان» در آن معنا ندارد»

می بایست پیشنهاد بیعت به عنوان خلافت به مردم کند، آیا سزاوار است بدن (علیه السلام) به فرض که علی: «رابعاً روی زمین بماند و کسی اقدام به خاکسپاری این جسم مطهر نکند و نخست دعوی خلافت مطرح (صلی الله علیه و آله) پیامبر گردد»

این چه توطئه ای بود که گروهی مراسم دفن آن حضرت را رها کرده و عجلانه به دنبال نصب خلیفه رفتند؟ چرا؟

اگر از همه اینها چشم ببوشیم هر گاه کسی فرضاً رهبری برای خود انتخاب کند و بعد بفهمد در این انتخاب گرفتار: «خامساً اشتباه شده است، و راهی را که می روند نه به ترکستان که به سوی پرتگاه است، آیا باید به راه خود ادامه دهد، و در پرتگاه سقوط کند، چون بیعت با دیگری کرده، و قول وفاداری به دیگری داده است؟! کدام منطق و قانون و کدام عقل چنین داوری می کند؟»

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که این خطبه گرچه در مقطع خاصی ایراد شده و ناظر به مسأله ولایت می باشد، ولی درسی است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار، که در مسائل مربوط به (علیه السلام) علی حکومت اسلامی سستی و بی تفاوتی نشان ندهند و از در سازشکاری با افراد ناهل در نیایند، با این مسأله، سطحی برخورد بر «راجح» ندهند، و اگر چنین کنند باید در انتظار «نکنند» و در انتخاب افراد برای پست های حساس ترجیح «مرجوح نتیجه شوم اعمالشان باشند، و بدانند که عواقب دردناک حکومت های ناصالح و خودکامه و طاغوت ها را با تمام وجود خود لمس می کنند سپس بر کوتاهی و تقصیر خود اشک حسرت می ریزند»

اشکی که ثمری جز اندوه و حسرت و رسوایی ندارد

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ربیع الثانی 1409 مطابق آبان ماه 1367